

حضرت باقر فرمود که امر ولایت ما اولاد علی را خداوند بصورت رازی به جبرئیل سپرد، و جبرئیل نیز آنرا به صورت رازی به محمد صلی اله علیه وآله سپرد، و محمد نیز آنرا بصورت رازی به علی علیه السلام سپرد، و علی علیه السلام آنرا بصورت راز به هر که خواست سپرد، و حالا شما میخواهید این راز را به همه فاش کنید؟ مگر نمیتوانید سخنی را که شنیده اید پیش خودتان نگاه دارید؟^۱

«چون اصحاب کهف در اعیاد بت پرستان شرکت میجستند و بر خود زنا می بستند، از این رو خدای عز و جل آنها را دو بار پاداش داد»^۲.

«از ابی عمرالاعجمی روایت است که حضرت ابو عبدالله جعفر صادق علیه السلام بدو فرمود نقیه در هر چیزی جایز است بجز در نوشیدن خمر و مسح کشیدن در وضو بر روی کفش»^۳.

احادیث اسلامی نشان میدهند که این امام، با همه اشتغال خود به مسائل شرعی، به مسائل دنیوی نیز چندان بی توجه نبود. حدیثی که در این باره در جلد یازدهم بحارالانوار آمده است نموداری از این واقعیت است:

«روزی که گرمی هوای تابستان به کمال شدت رسیده بود مردی بنام محمد بن منکدر به بیرون مدینه رفت. چشمش به مردی درشت اندام و فربه افتاد که در چنین وقتی برای سرکشی به مزارع خود آمده بود و همراه با چند نفر کارگرهایش زمین ها را رسیدگی میکرد. با خود اندیشید که این مرد کیست که در این گرمای سوزان خودش را

۱ - اصول کافی، کتاب الایمان والکفر، باب التقیه. I. Goldziher در مقاله تحقیقی مفصلی با عنوان *Das Prinzip der Takijja im Islam* (مجله خاورشناسی آلمان ZDMG، سال ۱۹۰۶، IX، ص ۲۱۳-۲۲۶) و F. Kohlberg در مقاله تحقیقی مفصل دیگری با عنوان *Some Imâmi-Shi'i Views on Taqiyya* (مجله خاورشناسی امریکا JAOS، سال ۱۹۷۵، XCV) این اصل تقیه را مورد ارزیابی های جامعی قرار داده اند.

۲ - اصول کافی، کتاب الایمان والکفر، باب التقیه

۳ - همانجا

اینطور به کار دنیا مشغول داشته است؟ و چون نزدیک شد دریافت که وی محمد بن علی بن الحسین (امام محمد باقر) علیه السلام است که با قدرت امامت سرما و گرما را در او اثری نیست»^۱.

امام باقر در سال ۱۱۴ هجری در حمیمه شام درگذشت و در گورستان بقیع مدینه در کنار آرامگاه امام زین العابدین به خاک سپرده شد.

.....

جانشین امام محمد باقر، جعفر ابن محمد ملقب به امام جعفر صادق است که ششمین امام شیعه و از نظر مقام معنوی پس از علی بن ابیطالب معتبرترین ائمه دوازده گانه است. لقب صادق بطوریکه بغدادی در «الفرق بین الفرق» مینویسد نه توسط پیروان شیعی او، بلکه توسط منصور خلیفه عباسی بدو داده شد، زیرا امام صادق در دورانی که هنوز پدرش عهده دار امامت بود، برای منصور که در آن هنگام بخت زیادی برای رسیدن به خلافت نداشت پیشگویی کرد که وی بزودی به خلافت خواهد رسید، و منصور چون از چند توطئه پیروز بیرون آمد و خلیفه شد، این لقب را بدو داد. بعدها مخالفینی مدعی شدند که امام صادق این پیشگویی را بطور خصوصی در باره دیگر مدعیان خلافت نیز بدانان کرده بود.

امام جعفر صادق در سال ۱۱۷ هجری به امامت شیعه نشست و تا سال ۱۴۸ که درگذشت در این مقام بود. ولی وی نیز، مانند دو امام پیش از خود نه تنها با خلافت غاصب به رویارویی پرداخت، بلکه با آن از راه سازش و مدارا در آمد. در جریان قیام ابومسلم، چنانکه مورخان متعددی از جهان اسلام تذکر داده اند، وی نامه ای به امام جعفر صادق نوشت و با توجه به سقوط خلافت بنی امیه قبول خلافت تازه را به او پیشنهاد کرد. در همین هنگام ابوسلمه خلال داعی بنی عباس که ایرانی تبار و شخصیت اول کوفه بود، هنگامیکه سپاه ابومسلم به نزدیکی این شهر رسیده بود سه نامه به امام جعفر صادق و

۱ - بحارالانوار، ج ۱۱، در ابواب تاریخ حضرت امام باقر علیه السلام

عبداله بن حسن نواده امام حسین و عمر بن زین العابدین فرزند امام چهارم فرستاد و به هر سه آنان نوشت که اینک زمینه برای خلافت یکی از آنان آماده شده است و اگر کسی از آنها بدین ادعا برخیزد سپاه ابومسلم پشتیبان او خواهد بود. ولی امام صادق نامه های ابومسلم و ابوسلمه را سوزانید و به دو نفر دیگر نیز توصیه کرد که از شرکت در سیاست خودداری کنند، و به ناچار بر اثر فشار عباسیان ابوالعباس که بعداً لقب سفاح (خونریز) گرفت بدین مقام برگزیده شد و خلافت بنی عباس را که میبایست ۵۲۴ سال بصورت یکی از فاسدترین و در عین حال خونین ترین دستگاههای خلافت اسلامی ادامه یابد در سال ۱۳۲ هجری بنیاد نهاد، و در همانوقت نیز عملاً حکم قتل ناجوانمردانه ابومسلم و ابوسلمه از جانب خلفای اول و دوم عباسی صادر شد^۱.

امام صادق را میباید بنیانگذار واقعی فقه شیعی دانست، زیرا همه عمر امامت او بدین موضوع اختصاص یافت. بطوریکه ادعا شده است از مجلس درس و حوزه تعلیمی این امام ۴,۰۰۰ محدث و فقیه بیرون آمدند. شماره احادیثی که به خود او نسبت داده شده اند، از مجموع حدیثهایی که از شخص محمد و کلیه امامان شیعه روایت شده اند بیشتر است.

این اصل که دنیا در هیچ زمانی نمیتواند از وجود امام که نماینده مستقیم خداوند در روی زمین است خالی بماند، و این اصل متمم آن که امامت با عصمت توأم است و امام اصولاً معصوم بدنیا میآید و در همه عمر خود نیز معصوم میماند، یعنی امکان اشتباه کردن و به خطا رفتن ندارد، در زمان امام جعفر صادق پسا گرفت و از اصول زیربنائی جهان تشیع شناخته شد. برای اینکه چنین معصومیتی اصالت داشته باشد، این عصمت پیامبر اسلام را نیز شامل شد، در

۱ - در باره کیفیت وصول بنی عباس به خلافت: ابن اثیر در کامل، ج ۵، حوادث سال ۱۳۲ هجری؛ کتاب الوزراء جهشیاری؛ الفرق بین الفرق بغدادی؛ الملل والنحل شهرستانی؛ وفيات الاعیان ابن خلکان

صورتیکه در خود قرآن بارها بر جایزالخطا بودن پیامبر و بر اشتباهات متعددی که مرتکب شده یا در جریان ارتکاب آن بوده تاکید گذاشته شده است. با اینهمه بغدادی در همین باره مینویسد: «دلیل معصومیت امامان این است که این عصمت در شخص پیامبر نیز وجود داشته است»^۱.

باوجود این، در زمان زندگی خود امام صادق این خطاناپذیری امام در معرض آزمایشی دشوار قرار گرفت، زیرا اسماعیل پسر ارشد او که امام وی را به جانشینی خویش تعیین کرده بود سه سال پیش از خود امام یعنی در سال ۱۴۵ هجری درگذشت، و مرگ او این پرسش را از جانب بسیاری از شیعیان پیش آورد که چون امام بموجب علم لدنی خود بر همه گذشته ها و آینده ها آگاه است، بناچار میبایست هنگام اعلام اسماعیل به جانشینی خود دانسته باشد که این پسر زودتر از خود او وفات خواهد یافت، و همین بحث آغازگر انشعاب بزرگی در جهان تشیع شد که فرقه معروف اسماعیلیه یا فرقه سبعیه (هفت امامی) را بوجود آورد. بنیانگذاران این فرقه مدعی شدند که چون امامت حق مسلم اسماعیل اعلام شده بود، پس از درگذشت او میباید جانشینی وی به فرزندش انتقال یابد و نه به برادرانش، در صورتیکه امام جعفر صادق این مقام را بعد از مرگ اسماعیل به فرزند دیگرش موسی بن جعفر (که بعداً بنام امام موسی کاظم جانشین او شد) واگذار کرد.

ویژگی دیگر امام جعفر صادق، اهمیتی است که در زمان او به پرداخت «سهم امام» توسط مؤمنین داده شد، و این سنت پس از او تدریجاً بصورت یکی از مهمترین سنتهای جهان تشیع در آمد و مقامی همدیف سنت «تقیه» یافت. چندین حدیث معتبر کتاب کافی بیانگر نقش اصولی پرداخت «وجوه بریه» و «سهم امام» از جانب شیعیانند، که در طول زمان ائتلاف استوار بازار و روحانیت شیعه، یا به تعبیر علی شریعتی همکاری «استثمار» و «استحمار» را بوجود

۱ - الفرق بین الفرق، ص ۲۸۰

آورد، و پیامدهای آنرا از دوران صفویه ببعد باعث شد، که تازه تریسن آنها انقلاب ولایت فقیه است:

«امام صادق علیه السلام غالباً میفرمود: کاری نزد خدا پسندیده تر از رسانیدن پول به امام نیست. اینکه در کتاب حقتعالی آمده است که کیست که بخدا وامی نیکو دهد تا خدا نیز وام او را چند برابر باز دهد؟ بخدا سوگند که این وام همان صله امام است. و حسن بن میاح گوید: امام بمن فرمود: ای میاح، هر درهمی که به امام برسد اجرش از کوه احد سنگین تر است، و باز فرمود: یک درهم که به امام فرستاده شود، خیرش بهتر از دو هزار هزار (دو میلیون) درهم است که در راه خیر دیگری صرف شود»^۱.

«عمر بن یزید گوید: مسمع را در مدرسه دیدم، و او در آن سال وجهی را خدمت امام جعفر صادق علیه السلام برده و آن حضرت نپذیرفته بود. به او گفتم، چرا امام صادق علیه السلام وجهی را که برایش برده بودی از نو نپذیرفت؟ جواب داد که چون وجه را خدمتش بردم عرض کردم که غواصی دریای بحرین به من واگذار شده و چهار صد هزار درهم از این بابت استفاده کرده ام و اکنون خمس آنرا که هشتاد هزار درهم است برای شما آورده ام. حضرت فرمود: ای اباسیار، این چه حرف است که میگویی؟ بدرستی که همه زمین از آن ما و خاندان ما است و خداوند آنرا به ما واگذار فرموده است. و آنوقت تسو فکر میکنی که ما حقی جز بر خمس نداریم؟ آنچه خداوند از زمین و از دریا برآورد همه متعلق به ما است»^۲.

از علی بن ابراهیم روایت است که: پدرم گفت در خدمت حضرت ابی جعفر ثانی علیه السلام بودم که صالح بن محمد بن سهل متولی اوقاف قم وارد شد و به حضرت عرض کرد: آقای من، آن ده هزار درهم را که قرار بود از وجوه بریه تقدیم شما کنم به من حلال بفرما، زیرا آنها را خرج کرده ام. امام قدی تأمل کرد و سپس فرمود: حلال کردم.

۱ - اصول کافی، کتاب الحجة، باب صلة الامام علیه السلام

۲ - همانجا، باب ان الارض کلها للامام علیه السلام

ولی چون وی بیرون رفت، رو به ما کرد و فرمود: این شخص را ببینید که اموال آل محمد را میخورد و میگوید مرا حلال کن، چون آنها را خرج کرده ام، ولی چه خرجی واجب تر از رسانیدن پول به امام است؟ البته من نمیگویم حلالیت نمیکنم، اما به خدا قسم که این پول از گلوی پایین نخواهد رفت و خدا در روز قیامت از بابت آن از او سؤال خواهد کرد»^۱.

امام جعفر صادق که بمناسبت ایجاد فقیه شیعه امامیه توسط او، شیعیان دوازده امامی «جعفری» خوانده میشوند، در مدینه درگذشت و در همانجا در گورستان بقیع به خاک سپرده شد.

.....
امام موسی کاظم، امام هفتم شیعیان اثنی عشری، طبق احادیث شیعه اصولاً امامت خود را بصورت مخفی و با تقیه آغاز کرد. حدیثی از بحارالانوار چگونگی این اعلام امامت را شرح داده است:

«از هشام بن سالم روایت است که پس از رحلت امام صادق به مدینه درآمدم. مرا به پسرش عبدالله راهنمایی کردند، ولی او خود را به تجاهل زد. نومیدانه خانه اش را ترک گفتم و در گوشه ای نشستم و گریستم، زیرا نمیدانستم برای راه بردن به جانشین او چه کنم؟ در این هنگام پیرمردی پیدا شد و مرا با اشاره بسوی خود خواند. بدنبال او براه افتادم تا به در خانه ای رسیدیم. پیرمرد مرا تنها گذاشت و رفت و بجای او غلامی از خانه در آمد و گفت خوش آمدی، داخل شو. این بار با جرئت پا بدرون خانه گذاشتم و موسی بن جعفرالکاظم صلوات اله علیه را در برابرم دیدم. گفتم: فدایت شوم، آیا پدرت بدرود زندگی گفته است؟ جواب داد: بلی، از دنیا رفته است. پرسیدم: جانشین او کیست؟ این بار با ایما و کنایه گفت: خداوند وقتی که بخواهد ترا هدایت کند هدایت خواهد کرد. گفتم: آیا تو خود امام مائی؟ فرمود: من چنین سخنی را نمیگویم. از نو حیرتی بجانم افتاد. پرسیدم: یابن رسول الله، امام تو کیست؟ فرمود: من امامی ندارم. این بار که سرم را بلند کردم

این جوان بیست ساله در برابر هیبت و جلالتی تازه یافته بود. دانستم که خود او همان امام ماست. معهذا گفتم: فدایت شوم، بما گفته اند که جاهلانه به کسی نگرویم. آیا اجازت هست که ترا بیازمایم؟ فرمود: بسم الله، بشرط آنکه دیگران از آنچه میان ما میگذرد آگساز نشوند. قبول کردم و سخن از قرآن و احکام بمیان آوردم. او را دریایی بی پایان یافتم. در پایان مصاحبه گفتم: یا بن رسول الله، پیروان پدرت که از این راز خبر ندارند گمراه مانده اند. آیا میتوانم این گله بسی شبان را به شبانش هدایت کنم؟ فرمود: امتحانشان کن، آنانکه فکر و ایمان کافی دارند مرا خواهند شناخت. ولی این راز باید پنهان بماند، وگرنه سر ما بر باد خواهد رفت، و اشاره به خلق مقدس خود فرمود. بدین ترتیب بود که فرقه ناجیه امامیه واقعی خود را یافت^۱.

در باره روش این امام در برابر خلافت غاصب عباسی نیز، همین بحارالانوار در فصل «ابواب تاریخ امام موسی کاظم علیه السلام» این حدیث جالب دیگر را دارد که: «حضرت موسی بن جعفر علیه السلام برای جمعی از اصحاب حکایت فرمود که هارون الرشید مرا احضار کرد. بر او وارد شدم و سلام کردم. جوابم را نداد. دیدم غضبناک است. توماری را پیشم انداخت و گفت: بخوان. در آن نوشته شده بود که خراج غلاة شیعه نزد موسی بن جعفر میآید که معتقدان به امامت او اطاعتش را مثل اطاعت خدا و رسول واجب میشمارند. گفتم: یا امیرالمؤمنین، قسم به آن کس که محمد را به نبوت برانگیخته، هیچکس درهمی و دیناری از طریق خراج برای من نیاورده، ولی ما خانواده ابی طالب هدایانی را که برایمان میفرستند قبول میکنیم، زیرا خمسی که بر ما تعلق میگرفت در خلافت پدرتان از ما قطع شد... پرسید: یا ابالحسن، چند تا نان خور داری؟ گفتم: از پانصد بیشترند. پرسید: همه اینها بچه های تواند؟ گفتم: نه، بیشترشان خدم و حشمند، اما فرزندان، زیاده از سی پسر دارم، از اینقرار... و دختران نیز از اینقرار... پرسید: چرا دخترها را به پسر عموهایشان شوهر نمیدهی؟

۱ - بحار الانوار، ج ۱۱، در ابواب تاریخ حضرت امام موسی کاظم علیه السلام

گفتم: پول جهیزیه شان را ندارم. پرسید: وضع درآمد املاکت چگونه است؟ گفتم: گاه هست و گاه نیست. پرسید: قرض بر گردن داری؟ گفتم: قریب ده هزار دینار. آنگاه رشید گفت: ای پسر عمو، غم مخور، آنقدر بتو پول میدهم که پسران و دخترانت را همسر دهی و املاکت را آباد کنی. گفتم: خدا امیرالمؤمنین را برای ما یک مشیت پسرعموهایش باقی بدارد. من مردی عیالوارم و عائله ای سنگین بر دوش دارم و بعد از خدا چشم همه ما به کرم امیرالمؤمنین دوخته است. و او صد هزار درهم و یکدست لباس به من عطا کرد و امر فرمود که مرا سوار کنند و با احترام نزد زن و بچه ام برگردانند»^۱.

با اینهمه همین هارون الرشید او را در سال ۱۷۹ هجری از مدینه به بغداد آورد و در آنجا زندانی کرد و از آن پس امام تا پایان عمر در زندان باقی ماند. این موضوع با توجه به اینکه قسمت اعظم سادات خود را «موسوی» میدانند از دیرگاه مسئله دشواری را برای محدثان در پیش آورده است، زیرا امام نمیتوانسته است هم سالها در زندان باشد و هم چنین نسل بزرگی را بوجود آورده باشد. بدین جهت حدیث موثق ساخته شد که آن حضرت شبها از طریق طی الارض از زندان به سرزمینهای مختلف مسافرت میکرد و در هر یک از آنها با مخدره جمیله و عقیقه ای بطور متعه ازدواج میفرمود و صبح باز میگشت و سادات صحیح النسب موسوی که اکنون به شمار صدها هزار تن در ایران و عراق و لبنان و سوریه و آسیای میانه و قفقاز و شیخ نشینهای خلیج فارس و پاکستان و هندوستان وجود دارند از اعقاب فرزندانی هستند که بدنبال این طی طریق ها دنیا آمده اند.

البته از نظر محدثانی بزرگوار، امکانات دیگری هم در این مورد برای امام وجود داشته است که نمونه ای از آنها را در رساله آیت الله بروجردی (رهبر مذهبی جهان تشیع در سالهای دهه ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ شمسی) میتوان یافت:

۱ - نقل از بحار الانوار، ج ۱۱، در «تشیع علوی و تشیع صفوی» علی شریعتی، ص ۱۹۴-۱۹۶

«حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، به کنیزی که هارون در زندان برای خدمت خاص (!) بدان حضرت گماشته بود، حوران و غلمان دست به سینه را نشان داد که کنیزک از دیدنشان بیهوش گشت»^۱.

در عین حال حدیثهایی دیگر، معجزاتی باز هم بزرگتر را به این امام زندانی نسبت داده اند که یکی از جالبترین آنها را در کتاب «کافی» چنین میتوان یافت: «حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام در منی به زنی گذشت که میگریست، زیرا گاوش مرده بود. حضرت نزدیک او رفت و پرسید: چرا گریه میکنی ای کنیز خدا؟ زن گفت: ای بنده خدا، فرزندی یتیم دارم و گاوی داشتم که زندگی من و کودکانم از او میگذشت، اما اکنون مرده است. امام علیه السلام فرمود: ای کنیز خدا، میخواهی که گاوت را زنده کنم؟ به زن الهام شد که بگوید: آری ای بنده خدا. حضرت علیه السلام به کناری رفت و دو رکعت نماز گذارد و لبهایش را تکان داد. سپس برخاست و گاو را صدا زد و با عصایش بدو زد. ناگهان گاو برخاست و راست بایستاد و سلام گفت. چون زن چنین دید فریادی کشید و گفت: قسم به پروردگار کعبه که این مرد همان عیسی بن مریم است»^۲.

به نوشته ابن خلکان این امام برای هر کس که از او بدگویی میکرد کیسه ای حاوی هزار دینار میفرستاد تا زیانش را بسته باشد. یکی از فرزندان او، ابن موسی، به نوشته شیخ مفید در حیات خودش ۱۰۰۰ بنده را آزاد کرد. در زمان امام رضا، ابن ابن موسی به ایران آمد و چندی در قم بود و بعد به شیراز رفت و در آنجا درگذشت و او همان شاه چراغ معروف شیراز است.

یکی دیگر از فرزندان زیدبن موسی در سال ۲۰۰ که برادرش امام رضا به ولایتعهدی مأمون برگزیده شد در بصره بر حکومت وقت خروج کرد و آتش به محله بنی عباس زد و بدینجهت «زیدالنار»

۱ - از رساله «خلافت و ولایت تشریعی و تکوینی ۱۴ معصوم» آیت الله بروجردی، نقل در «تشیع علوی و تشیع صفوی» علی شریعتی، ص ۱۹۲

۲ - کافی، کتاب الحجة، باب مولد علی بن الحسین

نامیده شد. او را دستگیر کردند و به مرو نزد مأمون فرستادند و او نیز ویرا نزد ولیعهدش به طوس فرستاد و بامر امام رضا غسل و زنجیر از دست و پایش باز شد ولی وی دیگر او را بنزد خود نپذیرفت.

امام موسی کاظم در ۵۵ سالگی در زندان هارون درگذشت و بعدها در کاظمین به خاک سپرده شد. به نوشته یعقوبی وی را ۱۸ پسر و ۲۳ دختر بود که بنا به وصیت او همگی این دختران از ازدواج منع شدند، بجز یکی از آنان که ام سلمه نام داشت و در مصر به همسری قاسم بن محمد بن جعفر در آمد.^۱

در عمدة الطالب شماره فرزندان او ۶۰ نفر تعیین شده است.^۲

.....

امام هشتم شیعیان اثنی عشری، ابوالحسن علی بن موسی الرضا ملقب به امام رضا از نظر ایرانیان این امتیاز خاص را نسبت به امامان دیگر دارد که آرامگاهش در داخل ایران است. بدین جهت از دوران صفویه به بعد همواره کوشش شده است که زیارتگاه این امام هر قدر ممکن است باشکوهتر باشد تا زائران بیشتری را بجای امامان مدفون در حجاز یا عراق به زیارت امام مدفون در مشهد برانگیزد. در عین حال این امام تنها امام شیعه است که رسماً ولایتعهدی یک خلیفه غاصب سنی را پذیرفته است، و این موضوع از همان آغاز ایسن پرسش را برای بسیاری از شیعیان در پیش آورده است که اگر دستگاههای خلافت اموی و عباسی از نظر جهان تشیع به ناحق در جایی که متعلق به خاندان علی بوده است نشسته بودند، چگونه یکی از افراد ارشد این خاندان میتواند مشروعیت خود را با نامشروعیت این خلفای غاصب پیوند دهد، تا جایی که نه تنها ولیعهدی یکی از آنان را بپذیرد، بلکه با دختر او نیز وصلت کند؟

امام علی بن موسی الرضا در سال ۱۵۱ هجری از مادری ایرانی

۱ - تاریخ یعقوبی، ترجمه فارسی، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۲

۲ - جمال الدین احمد حسنی در «عمدة الطالب فی انساب آل ابیطالب»، نجف، ۱۳۳۷ قمری، ص ۱۱۸

در مدینه بدنیا آمد، و بخش اعظم زندگی خود را در همانجا گذرانید، ولی در سال ۲۰۰ هجری، مأمون خلیفه که او نیز مادری ایرانی داشت و در آن هنگام در خراسان بسر میبرد (و اصولاً در نظر داشت پایتخت خلافت را از بغداد به مرو منتقل کند)، به توصیه وزیر ایرانی کساردان خود فضل بن سهل ملقب به ذوالریاستین بمنظور جلب پشتیبانی ایرانیان در برابر اعراب که به علت سیاست عربی افراطی برادرش امین قلباً طرفدار امین و مخالف او بودند، از وی برای رفتن به خراسان دعوت کرد، و امام نیز این دعوت را پذیرفت و در سال بعد در رأس کاروانی مجلل با تشریفات بسیار از مدینه عازم خراسان شد. جریان مسافرت او از مدینه تا مرو بر مبنای ترکیب روایات مختلف کتب معتبر جهان شیعه در «بحارالانوار» مجلسی به تفصیل نقل شده است، که خلاصه ای از آن، آنطور که جواد فاضل در کتاب «معصوم دهم» خود آورده است چنین است:

«به فرمان مأمون هودج نقره ای را که مخصوص خلیفه بود بر استری شهباستند و علی بن موسی الرضا را در آن هودج نشاندند. آنگاه والی مدینه و گروهی عظیم از رجال و اشراف عرب در التزام رکاب حضرت رضا بسوی خراسان عزیمت کردند. بر هودج امام پرده ای زربفت با آویزه های گوهرآگین در برابر خورشید میدرخشید. با این صورت مرکب همایون امام از بصره با کشتی به محمره نزول اجلال فرمود و دوباره با همان استر شهباء و همان تشریفات مجلل و جمیل از محمره به اهواز رسید. در اهواز آن حضرت شربتی از فشردۀ نیشکر نوش فرمود، زیرا در آن روزگار خوزستان در حقیقت شکرستان بود و جلگه پهناورش سراسر کشتزار نیشکر بود... سپس امام علی الرضا از اهواز به اراک و از آنجا به ری تشریف فرما شد و از راه ری رو به سمت خراسان گذاشت.

«وقتی مرکب امام به نیشابور نزدیک شد که در آن تاریخ مجمع علماء و دانشکده شرق میانه بود، مردم شهر چنان ازدحامی بوجود آوردند که در تاریخ خراسان تا بدانوقت مانند نداشت. همه آنها در برابر مرکب امام از مرکبهای خود پیاده شدند و به نوبت زمام استر

سواری امام را بدوش کشیدند. امام علی بن موسی الرضا در محله لاشاباد نیشابور بزبان فارسی با مردم سخن گفت، و روز دیگر از آن شهر به سمت مرو مرکز حکومت مأمون حرکت فرمود.

مأمون در مرو امام تازه وارد را با احترام بسیار پذیرفت و او را در کاخی مجلل مسکن داد، و اندکی بعد مقام ولایتعهدی و جانشینی خویش را بدو پیشنهاد کرد. بدنبال چند هفته مذاکره، سرانجام در روز اول ماه رمضان سال ۲۰۱ هجری عهدنامه ای در این زمینه به خط و امضای هر دو طرف نوشته و امضا شد که متن قسمتی از آنچه مربوط به امام هشتم است چنین است:

«چون امیرالمؤمنین در کردار خویش خوشنودی پروردگار مهربان را جسته و جز از ذات مقدس او پاداشی نخواست، و بر همین قرار ولایتعهدی خویش را به من واگذاشته است من نیز بنام اطاعت و امتثال از فرمان امیرالمؤمنین این مقام را پذیرفته ام و این تعهدنامه را به خط خود در حضور امیرالمؤمنین و فضل بن سهل و سهل بن فضل و یحیی بن اکثم و ثمامه بن اشرس در ماه رمضان سال دویست و یکم از هجرت نبوی نوشته و امضا کرده ام»^۱.

اندکی بعد از آن، مأمون دختر خود را نیز به همسری ولیعهد خویش در آورد و بدستور او بنام علی بن موسی الرضا سکه زدند و خطبه خواندند و شعرای دربار قصیده های غرا در منقبت فرزند موسی بن جعفر سرودند، و بخاطر ادای احترام بیشتر بدو، لباس سیاه که شعار رسمی عباسیان بود به لباس سبز که شعار اهل بیت پیامبر بود تبدیل یافت. با اینهمه چنانکه پیش از این توضیح داده شد^۲، بر اثر واکنش جدی کارگردانان عرب در بغداد و بیعت آنها با ابراهیم بن مهدی عموی مأمون ورق به ناگهان برگشت و مأمون برای اعاده اوضاع به شتاب عازم بغداد شد، ولی پیش از این عزیمت او، فضل بن سهل

۱ - نقل از کتاب «معصوم دهم علی بن موسی الرضا»، تألیف جواد فاضل، ص ۱۰۱

۲ - به صفحات ۵۷۸ تا ۵۸۰ مراجعه شود

بصورتی مرموز در داخل حمام بدست آدمکشانش کشته شد و اندکی بعد امام رضا نیز بر اثر بیماری حادی درگذشت و همانوقت شایع شد که مرگ وی بر اثر مسمومیت صورت گرفته است.

برای حضرت رضا، با توجه به اینکه امام مورد علاقه خاص ایرانیان بود، از آغاز معجزات فراوانی روایت شد که برخی از آنها القابی چون «ضامن آهو» برای وی بدنبال آورده اند. یکی از همین معجزات معروف معجزه شیر پرده است:

«حضرت رضا علیه السلام در مجلس مأمون اشاره به عکس شیری که بر پرده کشیده شده بود فرمودند و بلافاصله شیر ظاهر شد و سعید بن مهران ناپاک را در حضور مأمون الرشید بلعید و طعمه خود نمود و بجای خود بازگشت و چون مأمون درخواست زنده کردن او را نمود، حضرت فرمودند: اگر عصای موسی افعی های جادوگران را برمیگردانید شیر هم سعید را برمیگرداند^۱».

دو حدیث کتاب معتبر کافی، بنوبه خود حکایت از آن دارند که وضع مالی این امام بخلاف آنچه ادعا شده، مطلقاً حقیرانه نبوده است: «از ابراهیم بن موسی روایت است که: در خدمت حضرت رضا بودم که به غلامش فرمود آفتابه و لگن بیاورد. سپس روی تختی نشست و به غلام فرمود که آب بر دستش بریزد، و چون نگریستم دیدم که از میان انگشتانش طلا در طشت میریخت»^۲.

«از محمد بن حمزة بن القاسم روایت است که از حضرت رضا علیه السلام طلبی داشتم و او در پرداخت آن امروز و فردا میکرد. یکروز که به استقبال والی مدینه میرفت من همراهش بودم. نزدیک فلان قصر رسید و در سایه درختان فرود آمد و شخص سومی بسا ما نبود. عرض کردم: قربانت، عید نزدیک است و بخدا قسم که من حتی درهمی ندارم. حضرت علیه السلام با تازیانه اش زمیسن را خراشید،

۱ - آیت الله العظمی بروجردی در رساله «خلافت و ولایت چهارده معصوم تشریعی و تکرینی»

۲ - اصول کافی، کتاب الحجة. باب ما عند الله من سلاح رسول الله و متاعه

سپس دست برد و شمش هائی از آنجا برداشت و فرمود این را بابت طلبت بردار، ولی آنچه را که دیدی از همه پنهان دار و به هیچکس مگوی^۱.

.....
ابوجعفر محمدالتقی الجواد (امام محمد تقی) در ۷ سالگی به امامت رسید، و چون تنها فرزند امام رضا بود، در مورد مشروعیت این جانشینی، با وجود کمی سن او، اشکالی در پیش نیامد. به نوشته کتاب «معصوم یازدهم، علی بن محمد» «طایفه ناجیه امامیه از حکومت تقدیر بعید ندانستند که پسری هفت ساله به امامت امت اسلام برگزیده شود، آنچنانکه یحیی مقدس در کودکی به نبوت برگزیده شد و عیسی مسیح علیه السلام در آن لحظه که از مادر بدنیا آمد به روایت قرآن کریم فرمود که من پیامبر خدا و صاحب کتابم و از مادری باکره بدنیا آمده ام. بنابراین طایفه امامیه ارشاد الله امرها و اعلى الله کلماتها نیز با گردن افراشته ابوجعفر محمدبن علی الرضا را امام نهم خویش میدانند و تاریخ ولایت مطلقه او را از ماه ربیع الاول سال دویست و سوم هجرت به حساب میآورد.» حتی برای محکم کاری بیشتر، این حدیث «موثق» از جانب راویان شیعه ساخته شد که حضرت رضا به عموی خودش علی بن جعفر گفته بود: پدرش (امام موسی کاظم) از قول حضرت رسول اکرم نقل کرده است که «پدرم فدای پسر بهترین کنیزان باد که نوبه ای پاکی است». این نوبه ای پاک زنی بنسام سبیکه بود که از نوبه (در جنوب مصر) به بازار مدینه آورده شده و در آنجا توسط امام رضا خریداری شده بود و چندی بعد فرزند منحصر به فرد این امام را به جهان آورده بود. بدین ترتیب ادعا شد که تقریباً دویست سال پیش از آن، پیامبر اسلام دقیقاً این جریان را پیش بینی کرده و اشکالی نیز ندیده بوده است که پدر خودش عبدالله را با همه احترامی که برای او داشته است فدای پسر این کنیز، یعنی یکی از نوادگان نسل دهم خود کرده باشد.

محمدالجواد (که به ابن الرضا مشهور بود) در دوران ولایتعهدی پدر در مدینه بسر میبرد. ولی در سال ۲۱۱ هجری، پس از درگذشت امام رضا در خراسان و بازگشت مأمون خلیفه به بغداد، به دستور مأمون به بغداد آمد، و مأمون دخترش ام الفضل را (خواهر دختر دیگر او که قبلاً به ازدواج خود امام رضا درآمده بود) به ازدواج او درآورد. امام تقی در این هنگام ۱۵ سال داشت.

جشن زناشویی امام پانزده ساله، با آنکه ازدواج ائمه بطور سنتی میبایست ساده و پارسایانه باشد، با شکوه و تجملی شاهانه برگزار شد که ریان بن شیب، وقایع نگار دربار خلافت مأمون، آنرا چنین توصیف کرده است: «از راهروهای کاخ خلافت سر و صدایی همچون همهمه ملاحان بگوش ما رسید تا آنجا که گمان کردیم هم اکنون قصر حرای منصوری بصورت کشتی عظیمی بر امواج دریا شنا میکند. در این هنگام چشم ما به غلامان مخصوص خلیفه افتاد که از در درآمدند و بدنبال خود یک کشتی از نقره خالص به تالار سلطنتی کشانیدند که آنرا بر چرخهای ظریفی سوار کرده بودند و آنها را با طنابهای ابریشمی میکشانند. مأمون بر سر داماد دانهایی از مشک و زعفران نثار کرد که هر دانه آن قباله ای از املاک یا وثیقه مالکیت غلامان و کنیزان و گنج ها و ثروتها بود. داخل هر کدام از آن دانه های نقل مانند که از مشک و زعفران ساخته شده بودند تکه کساغذی قرار داشت که روی آن نام چند دهکده یا غلام و کنیز و گنج و ذخیره نوشته شده بود، چنانکه هر کس که یک یا چند دانه از آن نثارها را به چنگ میآورد به یک لحظه از تهی دستی به توانگری میرسید».

یحیی بن اکثم قاضی القضاة بغداد برای بی اعتبار کردن این مدعی ۱۵ ساله امامت شیعیان، در مجلس معارفه بزرگی که با شرکت علما و فقها و محدثان بلندپایه پایتخت خلافت در دربار خلیفه و با حضور خود مأمون تشکیل شد، مسئله فقهی پیچیده ای را مطرح کرد و از امام نوجوان پاسخ آنرا خواست، و امام، بطوریکه در حدیث آمده است پاسخ جامعی بدو داد که مایه حیرت حاضران شد. و بدنبال آن، به پیشنهاد خود خلیفه، او نیز از جانب خود مسئله فقهی دیگری

را پیش کشید که قاضی القضاات و دیگران از دادن پاسخ بدان درماندند. برای اینکه برداشتهای فقهی و شرعی بزرگان دین در دستگاه خلافت اسلامی در اوج شکوه و کمال آن بهتر روشن شود، بیمورد نیست که قسمتی از حدیث، آنچنانکه در کتاب «معصوم یازدهم» از شیخ مفید آورده شده است عیناً نقل شود: «... آنگاه امام جواد (امام محمد تقی) پرسید: مردی در طلیعه خورشید به روی زنی نگاه کرد که آن نگاه بر او حرام بود، ولی وقتی چاشت شد بر همان زن نگاه کرد و این نگاه حلال بود. در زوال آفتاب دوباره نگاه این مرد بر آن زن حرام بود، ولی به وقت نماز مغرب این نگاه از نو حلال گردید. در غروب آفتاب این مرد دیگر حق نداشت آن زن را ببیند، زیرا نگاهش بار دیگر بر او حرام شده بود، اما در نیمه شب همین زن بر این مرد حلال و نگاه بر او آزاد شد، ولی در سپیده دم این حلالیت جای خود را به حرمت داد، و چون آفتاب بر زد، بار دیگر حلالیت جانشین حرمت شد. چگونه شد که این زن چهار بار بر آن مرد حرام شد و چهار بار حلیت یافت؟ ... و چون یحیی بن اکثم از جواب درماند، امام فرمود: مسئله ساده ای است. این زن کنیز کسی بود. مردی در آغاز روز نگاهش کرد و این نگاه طبعاً حرام بود. وقتی آفتاب به چاشت آمد این مرد کنیز را از صاحبش خرید و این بار نگاه او بعنوان مالک آن زن نگاهی حلال شد. بهنگام ظهر وی کنیز خود را آزاد ساخت، و لاجرم نگاهش از نو حرام شد، ولی چون زن در عین حال متعه او بود بر او حلال بود، تا وقتی که هنگام نماز پسین این مرد زن خود را «ظهر» کرد (سنتی عربی که بموجب آن مرد به زن خود میگوید تو بجای مادر من هستی، و آن زن بر او حرام میشود) و زن بر او حرام شد، ولی هنگام نماز عشا مرد بابت این «ظهر» کفاره داد و آنرا پس گرفت، و بدین ترتیب زن برای بار سوم بر او حلال شد، اما در نیمه شب طلاقش داد و برای چهارمین بار زن بر او حرمت یافت. این بار در سپیده دم از طلاق خود رجوع کرد و در نتیجه برای چهارمین بار او را بر خود حلال ساخت».

در کتاب «کافی» مورد خاصی از احاطه فوق العاده امام محمد تقی به مسائل دینی روایت شده که حتی جدی ترین ستایشگران ثقة

الاسلام کلینی را به دردرس انداخته است: «... گروهی از شیعیان از شهرهای دور آمدند و از حضرت امام جواد علیه السلام اجازه تشریف گرفتند و به خدمتش رسیدند، و در یک مجلس ۳۰,۰۰۰ مسئله از او پرسیدند که آن حضرت به همه آنها جواب داد. و در آن زمان حضرت علیه السلام ده ساله بود» (اصول کافی، کتاب الحجة، باب مولد ابی جعفر محمد بن علی الثانی). شکاکانی حساب کرده اند که حتی در صورتیکه برای طرح هر مسئله و ادای پاسخی روشن بدان تنها پنج دقیقه منظور شود، طرح و پاسخ سی هزار مسئله مستلزم گذشت ۲۵۰۰ ساعت یعنی اندکی بیش از یکصد شبانروز است، آنهم بشرطی که امام ده ساله در همه این مدت برای خوردن یا خوابیدن یا قضای حاجت از جای خود تکان نخورده باشد.

امام محمد تقی در بیست و پنج سالگی خود در سال ۲۳۰ در بغداد درگذشت. روایات شیعه او را طبق معمول مسموم شده میدانند، هر چند که شیخ مفید در ارشاد خود این موضوع را مسلم ندانسته است. این امام یکی از امامانی است که در کاظمین دفن شده اند.

.....
امام علی النقی جانشین امام محمد تقی و دهمین امام شیعه اثنی عشری، در سال ۲۱۲ یا ۲۱۴ هجری در مدینه متولد شد. عنوان کاملش ابوالحسن ثالث علی بن محمد ملقب به هادی بود. هنگامی که به امامت رسید سیزده ساله بود، هر چند که برخی از مورخان او را در این هنگام هشت ساله یا حتی شش ساله دانسته اند. نام مادرش که در بعضی از منابع «سوزانا» نقل شده بیانگر این است که احتمالاً وی کنیزی از اسرای مسیحی بوده است. این نام بصورت فارسی سوسن در چندین منبع دیگر نام همسر این امام یعنی مادر امام حسن عسکری نیز دانسته شده است. در دستگاه امامت شیعه او را «مروارید مغرب» لقب داده بودند.

امامت امام علی النقی نیز مانند امامت امام محمد تقی با اشکالی مواجه نشد، زیرا از پدرش جز دو پسر باقی نمانده بود که وی ارشد آن دو بود. دوران این امامت با دورانهای خلافت هفت خلیفه

عباسی: معتصم، واثق، متوکل، منتصر، مستعین، معتز و مهتدی همزمان بود. از سه خلیفه اول آزاری بدو نرسید، در عوض متوکل به دشمنی آشکار با او برخاست. در نامه ای که از سامره پایتخت خود بدو نوشت با ظاهری آراسته از وی دعوت کرد که برای دیدار خلیفه با همه احترامات لازم به بغداد بیاید و مورد لطف و مرحمت خاص دستگاه خلافت قرار گیرد. ولی همینکه موکب امام هادی با همان تشریفاتی که متوکل وعده داده بود به بغداد و سامرا رسید، بدستور خلیفه به بهانه اینکه هنوز قصر مناسبی جهت اقامت امام هادی تهیه نشده است او و همراهانش را به «خان الصعاليك» (خانه گدایان) فرستادند.

با اینهمه، روایتی از کتاب «کافی» روشن کرده است که در این مورد نقشه خلیفه عباسی با ناکامی مواجه شد، زیرا امام در این خانه گدایان عملاً زندگانی شاهانه تری از خود خلیفه بغداد داشت:

«حسین بن محمد از صالح بن سعید روایت کند که در سامرا به خدمت امام علی النقی علیه السلام که در «خان الصعاليك» جا داده شده بود رسیدم. عرض کردم: قربانت، در هر امری در صدد کوتاهی در حق شما هستم، تا آنجا که شما را در این سرای گدایان منزل داده اند. فرمود: ای پسر سعید، بنگر که چه می بینی. نگاه کردم، بوستانهایی دیدم بسیار خرم، با میوه های تازه رسیده و نویر، و دخترانی زیبا و خوشبوی مانند مروارید در صدف، و پسرچکان و مرغسان و آهوان و نهادهای روان، چنانکه چشم خیره شد و دیده ام از کار افتاد. آنگاه امام علیه السلام فرمود: حالا دانستی که ما در سرای گدایان نیستیم و هر جا که باشیم اینها برایمان مهیا است»^۱.

از نظر قدرت و سلاح جنگی نیز، زورآزمایی مشابهی میان امام و خلیفه صورت گرفته که به شکست خلیفه انجامیده است. این بار جریان را از زبان آیت الله العظمی بروجردی میتوان شنید:

«متوکل خلیفه پس از آنکه قشون و اسلحه خود را به امام دهم

۱ - کافی، کتاب الحجة، باب مولد ابی الحسن الرضا علیه السلام

حضرت هادی علیه السلام به جهت ارباب و ترساندن او ارائه و نشان داد، امام علیه السلام هم قشون غیبی و فرشتگان به آن بدعاقبت نمایاند که به حال غش افتاد»^۱.

همزمان با ورود امام به پایتخت خلافت، متوکل از برادر او موسی نیز که مردی شرابخوار و عیاش و بدنام بود دعوت کرد که به دیدار خلیفه به سامرا بیاید. امام علی النقی در سر پل قنطرة الوسیف به استقبال او رفت و از وی خواست که در حضور خلیفه و دیگران شرابخواری نکند تا آبروی امامت شیعه حفظ شده باشد، و چون او این درخواست را نپذیرفت، به نوشته راویان شیعه امام نفرین کرد که موسی و خلیفه هیچوقت در یک مجلس کنار هم ننشینند، و طبق همین روایات، این نفرین تحقق یافت، زیرا متوکل چندی بعد بدست غلامان ترک خود کشته شد و بعدا معلوم شد که این کار بسا توطئه پسر او محمد منتصر صورت گرفته است، که خودش نیز تنها ششماه بعد در مسند خلافت مسموم شد و در ۲۶ سالگی مرد.

امام علی النقی در همه دوران خلفای بعدی، که هیچکدام بیشتر از چند سال و گاه چند ماه خلافت نکردند با تقیه کامل بصورت تحت نظر در سامره بسر برد و در همانجا نیز در چهل سالگی درگذشت و در خانه شخصی خود دفن شد. طبق معمول، راویان شیعه روایت کرده اند که وی بدستور معتز خلیفه مسموم شده بود، در صورتیکه با آنهمه تقیه هیچ خطری از جانب وی متوجه دستگاه خلافت نمیشد.

.....

امام یازدهم (و معصوم سیزدهم) جهان تشیع ابو محمد حسن بن علی الهادی (امام حسن عسکری) فرزند ارشد امام علی النقی بود که در مدینه متولد شده ولی در کودکی به همراه پدرش به سامرا رفته بود، و تا آخر عمر نیز در همانجا ماند، و چون در این زمان سامرا مرکز نظامی دستگاه خلافت بود، او نیز «عسکری» لقب گرفت. سه

۱ - در رساله «خلافت و ولایت تشریعی و تکوینی چهارده معصوم»، نقل توسط علی شریعتی در کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی

برادر و یک خواهر داشت که با آنکه از هنگام رسمی شدن آئین تشیع در دوران صفوی، نام عایشه همسر محمد یکی از منفورترین نام‌های شیعه شناخته شده است، این خواهر عایشه نام داشت. یکی از برادران این امام نیز از طرف مریدان شیعه او «جعفر کذاب» نامیده شد، زیرا در مجلس رسیدگی به موضوع وجود یا عدم وجود وارثی برای امام حسن عسکری، وی شهادت داده بود که برادرش فرزندی نداشته است. این امام بر رویه ۲۸ سال زندگی و شش سال امامت کرد و در همه این مدت نیز، چنانکه در کتاب «شیعه در اسلام»^۱ تذکر داده شده است «با تقیه بسیار رفتار میکرد و در را به روی مردم حتی عامه شیعه بسته بود و جز معدودی خواص کسی را بنزد خود بار نمیداد».

ماجرای امام دوازدهم

ماجرای تولد و غیبت صغری و غیبت کبری حجة بن الحسن بن علی العسکری (امام غائب، امام قائم، صاحب الزمان) از جالبترین فصول تاریخ اسلام و تاریخ کلی مذاهب است، زیرا مشخصات این مهدی خاص را در جمع بیش از یکصد مهدی دیگری که در آیینهای توحیدی سه گانه سامی از آنها نام برده شده است در هیچ مورد مشابهی نمیتوان یافت. بدین جهت نه تنها صدها کتاب در خود جهان تشیع اثنی عشری بدو اختصاص داده شده، بلکه در بررسی های پژوهشگران اروپایی نیز تقریباً همیشه از وی به صورت یک مورد استثنایی یاد شده است.

میان این بررسیهای متعدد خاورشناسان، احتمالاً گزارشی را در صورت «مختصر و مفید» در کتاب «مهدی از صدر اسلام تا به امروز» دارمستتر خاورشناس و ایران شناس نامی پایان قرن نوزدهم میتوان یافت که در سالهای گذشته ترجمه فارسی آن نیز در ایران بچاپ رسیده است، و من درینجا برگزیده هایی از آن را بعنوان خلاصه ای از بررسیهای دسته جمعی پژوهشگران دو قرن گذشته اروپا، نقل میکنم:

۱ - محمد حسین طباطبائی: «شیعه در اسلام»، ص ۱۴۷

برادر و یک خواهر داشت که با آنکه از هنگام رسمی شدن آئین تشیع در دوران صفوی، نام عایشه همسر محمد یکی از منفورترین نام‌های شیعه شناخته شده است، این خواهر عایشه نام داشت. یکی از برادران این امام نیز از طرف مریدان شیعه او «جعفر کذاب» نامیده شد، زیرا در مجلس رسیدگی به موضوع وجود یا عدم وجود وارثی برای امام حسن عسکری، وی شهادت داده بود که برادرش فرزندی نداشته است. این امام بر رویهم ۲۸ سال زندگی و شش سال امامت کرد و در همه این مدت نیز، چنانکه در کتاب «شیعه در اسلام»^۱ تذکر داده شده است «با تقیه بسیار رفتار میکرد و در را به روی مردم حتی عامه شیعه بسته بود و جز معدودی خواص کسی را بنزد خود بار نمیداد».

ماجرای امام دوازدهم

ماجرای تولد و غیبت صفری و غیبت کبرای حجة بن الحسن بن علی العسکری (امام غائب، امام قائم، صاحب الزمان) از جالبترین فصول تاریخ اسلام و تاریخ کلی مذاهب است، زیرا مشخصات این مهدی خاص را در جمع بیش از یکصد مهدی دیگری که در آیینهای توحیدی سه گانه سامی از آنها نام برده شده است در هیچ مورد مشابهی نمیتوان یافت. بدین جهت نه تنها صدها کتاب در خود جهان تشیع اثنی عشری بدو اختصاص داده شده، بلکه در بررسی های پژوهشگران اروپایی نیز تقریباً همیشه از وی به صورت یک مورد استثنایی یاد شده است.

میان این بررسیهای متعدد خاورشناسان، احتمالاً گزارشی را در صورت «مختصر و مفید» در کتاب «مهدی از صدر اسلام تا به امروز» دارمستتر خاورشناس و ایران شناس نامی پایان قرن نوزدهم میتوان یافت که در سالهای گذشته ترجمه فارسی آن نیز در ایران بچاپ رسیده است، و من درینجا برگزیده هایی از آن را بعنوان خلاصه ای از بررسیهای دسته جمعی پژوهشگران دو قرن گذشته اروپا، نقل میکنم:

۱ - محمد حسین طباطبائی: «شیعه در اسلام»، ص ۱۴۷

«اعتقاد به یک وجود مافوق الطبیعه که بایستی در آخرالزمان ظهور کند و حق و عدالت را در جامعه ای اسیر ظلم و تبعیض برقرار سازد، به صورتی مبهم در کیش یهود نیز وجود داشت، ولی این اعتقاد فقط وقتی در نزد قوم اسرائیل صورتی مشخص بخود گرفت (و بعداً بهمین صورت به آیین مسیحیت نیز راه یافت) که یهودیان در دورانی که فلسطین تبدیل به یکی از استانهای امپراتوری هخامنشی شد، مستقیماً با معتقدات ایرانی در این زمینه آشنا شدند و تحت تأثیر آنها قرار گرفتند. بنا به اسطوره های هر سه آیین زرتشتی و یهود و مسیحی، پیش از آنکه در آخرالزمان منجی واقعی ظهور کند میباید نیروی شر بر جهان حکمفرما شده باشد. این نیرو را یهودان قوم یاجوج و ماجوج دانسته اند، و عیسویان ازدهای آپوکالیپس و Antéchrist، و مسلمانان دابة الارض قرآن، و ایرانیان ضحاک ماردوش. در هر سه آیین، نجات دهنده میباید از تخمه والاترین قهرمان تاریخی قوم خود باشد، بدین جهت یهودیان و ترسایان او را از تبار داود، پیغمبر و پادشاه یهود میشمردند، و ایرانیان نسب وی را به زرتشت پیمبر ایران می رساندند. مسلمانان نیز میپذیرند که عیسی باید در آخرالزمان ظهور دجال را نابود کند، ولی در این مأموریت او را معاون منجی بلندپایه تری میدانند که از فرزندان پیمبر اسلام است و مهدی لقب دارد. تنها پس از کشته شدن دجال و پاکسازی های مهدی و نماز گذاردن عیسی در پشت سر او است که شیپور رستاخیز (صور اسرافیل) نواخته میشود، و نوبت زنده شدن مردگان برای رسیدگی به اعمالشان در روز حساب فرامیرسد»^۱.

«حدیثی به محمد نسبت داده شد که: اگر هم تنها یکروز از عمر دنیا باقی مانده باشد، خداوند آن روز را آنقدر به درازا خواهد کشانید تا اینکه مردی از خاندان من برخیزد و جهان را پر از داد کند، و نام این کس نام خود من و نام پدرش نام پدر من خواهد بود»^۲.

۱ — J. Darmesteter در: Le Mahdi, depuis l'origine de l'Islam jusqu'à nos jours

چاپ پاریس، ۱۸۸۵.

۲ — مقدمه ابن خلدون، کتاب اول، فصل سوم

اینهمه بسیار جای تردید است که پیمبر چنین سخنی گفته باشد، نه تنها از این نظر که وی اصولاً پسری نداشت تا از جانب او صاحب چنین نواده دوردستی شود، و در جهان عرب و اسلام هیچ خساندانی از جانب دختری میراث بر بحساب آورده نمیشود، بلکه بخصوص از این باب که اصل وراثت هیچگاه اصل مورد قبول در جامعه عرب برای جانشینی نبوده است، بهمین جهت محمد نه در زندگی و نه هنگام مرگ جانشینی برای خود معین نکرد، زیرا که در نظر او خداوند الزامی ندارد که عطایا و مراحم خویش را از راه نسب ابراز کند. اگر پیامبر یا امامی از دنیا برود و معلوم نکرده باشد که قبای او بر بالای کدامیک از اصحابش برازنده است، تمیز این امر بر عهده خود امت خواهد بود»^۱.

در جایی دیگر از کتاب، خاورشناس فرانسوی مینویسد:

«اگر مهدویت از زمان پیشرفت بنی امیه آشکار شد و به نفع اولاد علی نضج گرفت برای این بود که در این فاصله واقعه عمده، یعنی فتح ایران اتفاق افتاده بود. ولی اسلام ایرانیان اسلام خاصی بود که در آن اساطیر کهن ایرانی از نزدیک با اسلام فاتحان درآمیخته بودند. هنگامیکه میان علی و بنی امیه نزاع درگرفت، ایرانیان علی الاصول علاقه ای بدین کشمکش نداشتند و برایشان فرقی نمیکرد که خلافت بدست علی یا معاویه بیفتد، زیرا که این هر دو عرب نژاد بودند و با ایرانیان ارتباطی نداشتند. آنچه برای ایرانیان مهم بود این بود که بخاطر دفاع از موجودیت خود به حمایت طرف مغلوب و به عبارت صحیحتر به مخالفت با طرف غالب برخیزند، و چون در این مبارزه علی مغلوب شد ایرانیان حق را به جانب او دادند. با اینهمه دلیل خاص دیگری نیز برای این جانبگیری وجود داشت، و آن این بود که علی داماد پیغمبر بود و پسران او نژادگان پیمبر به حساب میآمدند و از این باب در دیده ایرانیان از امتیازی که اصل وراثت نصیب آنان میکرد برخوردار میشدند، زیرا این اصلی بود که سازمان

۱ — J. Darmesteter، همانجا، ص ۹-۱۶

جامعه ایرانی از قرن‌ها پیش بر آن بنیاد نهاده شده بود. ایرانیان پادشاهان خود را برخوردار از فروغی آسمانی بنام فره ایزدی میدانستند که از هر پادشاه به جانشین او انتقال مییافت و وی را تبدیل به نوعی زاده کردگار میکرد. در نامه ای که شاپور پادشاه ساسانی به کنستانتینوس سزار رم مینویسد (و متن آن توسط Ammien Marcellin در کتاب تاریخ او نقل شده است)، شاپور با عنوان «شاه شاهان، همراز ستارگان و برادر مهر و ماه» به «برادر» خود قیصر کنستانس سلام میرساند. در جای دیگر، از همین شاه بصورت آدمی در میانه خدایان و خدایی در میانه آدمیان یاد شده است. حتی پادشاهان ساسانی تا زمانی که نژاد خویش را به هخامنشیان پیوند ندادند سلطنتشان را استوار نیافتند، زیرا خود این هخامنشیان نیز وارثان شاهان اساطیری اوستا چون جمشید و فریدون بودند... و همین فره ایزدی پادشاهان پیش از اسلام بود که در اسلام ایرانی با عنوان «عصمت» به وارثان علی انتقال داده شد»^۱.

در کتاب «اورمزد و اهریمن» همین محقق در این باره توضیح داده شده است که:

«اسطوره بازگشت قهرمان پس از مرگ از اسطوره های مورد علاقه کلیه اقوام آریائی بخصوص ایرانیان است، و بر این اصل سمبولیک تکیه دارد که روشنایی که در شب یا در طوفان و یا در تاریکی ناپدید شده است، پس از مدتی دوباره سربرمیدارد و پیروزمندانه بجای خود باز میگردد»^۲.

در جای دیگر کتاب مهدی آمده است: «سلت های انگلستان قرن‌ها است در انتظار «آرتور شاه» هستند که باعتقاد آنان در جزیره «آوالون» به خواب رفته است و در این مدت زخمهایش بدست Merlin جادوگر مداوا میشود تا روزی که خروج کند و ساکسون ها را از جزیره براند و دوباره سلطه ها را بر سریر قدرت بنشانند. سرب ها به همین سان

۱ - همانجا، ص ۱۷

۲ - J. Darmesteter در: Ormozd et Ahriman، ص ۲۱۷

چشم به راه ظهور مجدد Kralievitch قهرمان ملی خود هستند که به عقیده آنان در گرماگرم جنگ با ترکان بفرمان خداوند به غاری فرستاده شد و هنوز در آن جا در خواب است تا دوباره بیدار شود و سرستان بزرگ را بنیاد گذارد. ویکتور هوگو به تفصیل ما را در جریان به خواب رفتن فردریک بباربروس در کاخ Kaiserslautern قرار داده است، و بسیاری از ما به یاد داریم که در سال ۱۸۷۰ هنگام حمله پروسی ها به فرانسه، شعرای آلمانی حماسه هایی سرودند که درخت پژمرده دوباره شکوفه کرده و در نتیجه شاه باربروس بیدار شده است، و بد نیست که تفصیل این معجزه را در کتاب Handbuch der Deutschen Mythologie که این روزها چاپ تازه آن منتشر شده است بخوانید. در سرزمین پرتقال، هنوز برخی از مادر بزرگ ها برای نواده هایشان حکایت میکنند که «دون سباستین» که مرگش در صحرای افریقا در سه قرن پیش شکوه کشور پرتقال را از میان برد، نمرده بلکه در خواب رفته است و بزودی با کشتیهای فراوان باز خواهد گشت و پادشاه پرتقال به احترام او استعفا خواهد داد و دون سباستین دوران پرافتخار واسکودوگاما را تجدید خواهد کرد. حتی در زمان خود ما کم مانده بود که کسانی فکر کنند بزودی ناپلئون در جزیره سنت هلن سر از خواب برخواید داشت و برای تجدید حماسه امپراتوری فرانسه به کشور خود باز خواهد گشت»^۱.

در باره این خفتگان جاوید تاریخ اسطوره ای ایران، در همین کتاب میتوان خواند که:

«شاید هیچ قومی باندازه ایرانیان قهرمانان بخواب رفته نداشته باشد، که از جمله شناخته ترینشان گرشاسپ است که دیوان را از کمر به دو نیم میکرد و با آنکه روزی در هنگام خواب به نیزی تورانیان از پای در آمد پس از مرگ زنده ماند و ۹۹,۹۰۰ فرشته در جلگه کابل به نگهبانی او گماشته شدند، تا آن هنگام که در آخرالزمان ضحاک ماردوش که در کوه دماوند در غل و زنجیر فریدون است به دعوی

دروغین سائوشیانت بودن برخیزد و آنگاه گرشاسپ از خواب بیدار شود و او را به ضربت گرز خود نابود کند»^۱.

دارمستتر بدین مناسبت از یک سلسله «جاویدهای» متعدد دیگر اساطیر ایرانی نام میبرد که در انتظار فرا رسیدن پیکار نهائی اورمزد و اهریمن در خواب بسر میبرند، از قبیل رزم آوران کیخسرو (که وصف شیوایی از آنان را در شاهنامه میتوان خواند)^۲، و فرزند زرتشت که کیش پدرش را به کشور زیرزمینی «ییم» برد، و پشوتن پسر شاه گشتاسپ که بدست زرتشت جامی از نوشابه مقدس نوشید و جاودانی شد. همه اینان در پایان جهان در پیرامون سائوشیانت فرزند تولد نیافته زرتشت گرد خواهند آمد تا در نبرد سرنوشت ساز نهایی

۱ - همانجا، ص ۲۴

۲ - بخشی از توصیف شاهنامه در این باره چنین است:

بخفت او و روشن روانش نخفت	که اندر جهان با خرد بود جفت
چنان دید در خواب کساو را بگوش	نهفته بگفتی خجسته سروش:
که ای شاه نیک اختر نیکبخت	ببوده بسی پاره و تاج و تخت
چنان چون بجستی ز یزدان تو جای	به بسی مرگ برخیز و بدانجا گرای
برفتند با او ز ایران سران	بزرگان بیدار و نام آوران
چو دستان و رستم، چو گودرز و گیو	دگر بیژن گیو و گسته نيو
همرفت لشکر گروه ها گروه	ز هامون بشد تا سر تیغ کوه
بدان مهتران گفت از آن کوهسار	همه باز گردید بسی شهریار
که راهی دراز است و بسی آب و سخت	نباشد گیاه و نه برگ درخت
بر این ریگ بر نگذرد هر کسی	مگر فره و برز دارد بسی
چو دستان و رستم چو گودرز پیر	جهانجوی و بیننده و یادگیر
نگشتند از او باز چون توس و گیو	فریبرز و بیژن چو گسته نيو
برفتند یکروز و یک شب بهم	شدند از بیابان و خشکی دژم
بره بر یکی چشمه آمد پدید	جهانجوی کیخسرو آنجا رسید
بدان پهلوانان چنین گفت شاه	که امشب نرانیم از این جایگاه
مرا روزگار جدایی بود	که ام با سروش آشنایی بود
کنون چون برآرد سپهر آفتاب	نبینید ازین پس مرا جز به خواب
سر مهتران زان سخن شد گران	بخفتند با درد کنند آوران
چو از کوه خورشید سر برکشید	ز چشم جهان شاه شد ناپدید

فروغ و ظلمت یاران او باشند^۱. شباهت بسیاری که میان این برداشت اوستایی از همراهان سائوشیانت و احادیث شیعه در باره یاران مهدی بهنگام قیام آخرالزمان وجود دارد این احتمال را بوجود میآورد که این احادیث عمدتاً از اسطوره های پیش از اسلامی ایران رونوشت برداری شده باشند.



عنوان «صاحب الزمان» (امام عصر، امام قائم، امام غائب) در تشیع اثنی عشری از نظر کلی همان مفهومی را دارد که «مهدی» در زبان عربی، ماشیاخ در زبان عبری، مشیخا در زبان آرامی، Christos در زبان یونانی، Messias در زبان لاتینی و زیانهای منشعب از آن. اصطلاح Christ که عادتاً در مورد عیسی بکار میرود، از کلمه یونانی خریستوس در متن یونانی انجیل گرفته شده و در قرآن براساس اصطلاح های عبری و آرامی آن بصورت «مسیح» درآمده است. در همه این موارد، این اصطلاح اشاره به تجات دهنده ای دارد که میباید در زمانی که نابسامانی ها و بیعدالتی ها در سطح جهانی یا در مورد اقوام و ملت هایی معین به اوج خود رسیده باشند ظهور کند و با برخورداری از قدرتی فوق بشری، نسبد سرنوشت سازی را بصورت مسلحانه یا بصورتی مسالمت آمیز، برای بنیانگذاری جامعه ای نو براساس عدالت و حق به سامان برساند. بخلاف پیغمبران که خود را عموماً رسولانی از جانب خداوند برای راهنمایی اقوام خود در دوران رسالت خویش و بعد از آن اعلام میدارند، «مسیح ها» نقش راهنما ایفا نمیکند، بلکه نقش مجری را دارند. این تعبیری است که در دائرة المعارف ها از عنوان messianisme (مسیح باوری) میتوان یافت.

این «مسیح باوری» از دورانهای بسیار کهن در همه مذاهب و در نزد تقریباً همه ملتها و اقوام وجود داشته است، و اختصاص به آیین یا قوم معینی ندارد. در دو اثر تحقیقی معروف : Messiahs

۱ - Darmesteter در «اورمزد و اهریمن»، ص ۱۷۵-۱۷۹

Messiahs : their role in Civilization و Christian and Pagan بیست و پنج سال از یکدیگر، اولی در سال ۱۹۱۸ و دومی در ۱۹۴۳ در اروپا منتشر شدند مشخصات نزدیک به یکصد «منجی» موعود که پیروان آیین های مختلف چشم براه ظهورشان هستند مشروحاً آورده شده است، و تازه این منجی ها فقط به دنیسای کلاسیک اروپایی و آسیائی تعلق دارند، در صورتیکه در دهه های اخیر کتابهای متعددی دیگر در ارتباط با بررسیهایی بچاپ رسیده اند که در مورد سایر مناطق و اقوام (افریقای سیاه، آمریکای ماقبل کریستف کلمب، اقیانوسیه) نیز صورت گرفته است. کتاب قطوری از دو محقق امریکایی و فرانسوی P. Worsley و J. Guiart تماماً به معتقدات بومیان اقیانوسیه اختصاص یافته است که منتظرند تا «اجداد» از دنیای زیرزمینی خود بیایند و آنچه را که استعمارگران سفیدپوست از آنها گرفته اند به صاحبان اصلی آنها بازگردانند. بررسیهای مشابهی را در مورد سرخ پوستان امریکای شمالی و جنوبی در کتابی میتوان یافت که ترجمه فرانسه آن از M.I. Pereiro de Queiroz محقق امریکای لاتین با عنوان Histoire et ethnologie des mouvements messianiques در سال ۱۹۶۸ در پاریس منتشر شده است.

در افریقای سیاه دست کم پنجاه «منجی» سیاه پوست که جادوگران محلی با آنان در ارتباطند در آستانه ظهور دور یا نزدیک هستند، که بررسیهای گسترده ای در باره آنها را در اثر جالب K. Schlosser بنام Propheten in Afrika (چاپ برونسویک، ۱۹۴۹) و B. Sundkler بنام Bantu Prophets in South Africa (چاپ نیویورک، ۱۹۶۱) میتوان یافت. رشته غیرمنتظره دیگری از بررسیهای «مسیح باوری»، تحقیقاتی است که اقوام اروپایی و امریکایی تاریخ معاصر را در برمیگیرد، و گزارش جالبی از آنها را در دائرة المعارف Universalis میتوان یافت. در این بررسی «مسیح» های قرون جدید به چند «دوره»، شامل دوره های بعد از انقلاب صنعتی در انگلیس، quaker های امریکایی، piétist های آلمانی، مسیح های دوران شورشهای بزرگ روستاییان آلمان (که فردریک انگلس Engels ارزیابی جامعی را بدانان

اختصاص داده است)، دوره انقلاب بزرگ فرانسه، دوره بعد از انقلاب فرانسه با شعار مسیحیت تازه از مجرای انقلاب های سوسیالیستی فرانسه و آلمان و انگلستان، دوره سوسیالیست های «مدینه فاضله» Utopique (با این وجه مشخص که این بار تمام منجی های موعود این گروه زن هستند)، و سرانجام شعبه های مختلف مسیح باوری در امریکای شمالی قرون ۱۷ تا ۱۹، تقسیم شده اند. دو مورد اساسی در این تقسیم بندی، موارد مربوط به روسیه و لهستان هستند، که اثری تحقیقی بنام Russland und der Messianismus des Orients (چاپ توینگن، ۱۹۵۵) به مورد اول و کتاب «رستاخیز یک ملت قربانی شده» نوشته سخنور نامی قرن نوزدهم لهستان میتسکیه ویچ A. Mickiewicz (سراینده منظومه زیبای اورمزد و اهریمن) به مورد دوم اختصاص دارد. شاید شگفت آور باشد که در این سلسله بررسیها، حتی ایتالیای جنوبی (سیسیل و کالابریا) و آندالوزیای اسپانیا را نیز میتوان یافت که در هر دوی آنها مردمی در انتظار «منجی های» موعود هستند تا داد آنها را از ایتالیایی ها و اسپانیایی های غاصب بگیرند.



بعد از این مرور کلی بر مجتمع «صاحب الزمان» های سیاه و سفید و زرد و سرخ پنج قاره جهان، اکنون نظری دقیق تر بر ارزیابی های محققان در ارتباط با آیینهای توحیدی سامی و آیین زرتشتی بیفکنیم.

اندیشه ظهور یک «مسیح» در آیین یهود، در آغاز صورتی بسیار محدود و آنهم در همین جهان و منحصر به قوم یهود داشت. فشارهای فراوانی که از جانب حکومت های نیرومند آشور و بابل و فنیقیه و اقوام مختلف کنعان بر این قوم وارد می آمد، آنانرا بدین آرزو کشانید که سرانجام یک منجی از میان اسرائیل ظهور کند و بدین نابسامانیها پایان دهد. ولی این منجی جنبه آسمانی نداشت، بلکه مردی از نوع سایر قهرمانان زمینی بود، و رسالتش نیز بهمین حد

محدود میشد، زیرا اصولاً هنوز اندیشه جهان دیگر در آیین کهن یهود راه نیافته بود. موضوع ارتباط دادن مسیح با رویایی اسطوره ای بنام آخرالزمان و روز حساب و زندگانی پسس از مرگ فقط زمانی به معتقدات یهود راه یافت که پس از سقوط بابل بدست ایرانیان، یهودیان از اسارت بابلی خود آزاد شدند و به سرزمین خویش بازگشتند و این سرزمین برای مدت دو قرن بصورت یکی از استانهای شاهنشاهی هخامنشی در آمد. در این دوران آشنایی نزدیک با آئین زرتشتی و معتقدات مذهبی ایرانیان نه تنها برداشت ایرانی سائوشیانس را بجای اندیشه مبهم قبلی مسیح به معتقدات یهود راه داد، بلکه اصولاً برداشتهای کلی تر زرتشتی در ارتباط با جهان دیگر و ملائیک و شیطان و روز حساب و بهشت و دوزخ به آئین یهود راه یافت، و بعداً از آنجا به دو آیین دیگر سامی، مسیحیت و اسلام منتقل شد. این واقعیت از نیمه دوم قرن نوزدهم تا به امروز از جانب صدها محقق سرشناس تاریخ مذاهب - که عموماً یهودی یا مسیحی هستند - مورد بررسیهایی گسترده قرار گرفته است که فهرستی از مهمترین آنها در فصلی از کتاب تولدی دیگر خود من نقل شده است. جالب است که با آنکه این مسیح آیین یهود میبایست الزاماً یهودی باشد، تنها موردی که در «عهد عتیق» از مسیح خداوند بصورت مشخص یاد شده در کتاب اشعیا، نبی است که باب چهل و پنجم آن به کورش هخامنشی، شاهنشاه پارس بعنوان «مسیح خداوند» اختصاص یافته است.^۱

بدیهی است که اسطوره ایرانی سائوشیانس در باره ظهور منجی آخرالزمان از نظر جهان دانش امروز، بیشتر از اسطوره های مشابه آن در آیین های یهودی و مسیحی دارای اعتباری نیست. در عین حال

۱ - برای بررسی بیشتر در باره مسیح ها و مهدی ها:

Enge Beziehungen zwischen der Parsistischen und A. Bertholet در: Avestan eschatology در: L.H. Mills Jüdisch-Christlichen Apokalyptik J. Duchesne- compared with the Books of Daniel and Revelation The Western Response to Zoroaster در: Guillemin

لازم به تذکر است که این اسطوره اوستایی از گاتاهای خود زرتشت نمیآید، بلکه از یشت ها و داتستان دینیک میآید که بخشهای الحاقی اوستا هستند. برای معرفی اسطوره سائوشیانس اوستا، بهتر است عین شرحی را که استاد فقید ابراهیم پورداود در حواشی ترجمه فارسی خود از یشت ها (فروردین یشت، ص ۱۰۰ و ۱۰۱) در این باره آورده است نقل کنم:

«بنا به سنت، نطفه حضرت رتشت را ایزد نریوسنگ برگرفته به ناهید فرشته آب سپرد که آنرا در دریاچه هامون (کیانسو) حفظ نمود و در آغاز هزاره یازدهمین دوشیزه ای پرهیزکار در آن دریاچه آب تنی نموده از آن نطفه آبستن خواهد شد. پس از نه ماه هوشیدر پا به وجود خواهد گذاشت و این پسر به سن سی سالگی از طرف اهورامزدا برانگیخته شده دین از پرتو ظهور وی جانی خواهد گرفت. از جمله علامات ظهور وی این است که خورشید ده شبانروز در وسط آسمان خواهد ایستاد و به هفت کشور زمین نورافشان خواهد شد و زمین از ناپاکان تهی خواهد شد. در آغاز هزاره دوازدهمین همین ماجرا تکرار خواهد شد و این بار هوشیدرماه زاده خواهد شد که در هنگام ظهورش خورشید بیست روز بیحرکت خواهد بود و در این عهد ضحاک از کوه دماوند زنجیر گسیخته دست کینه و ستم خواهد گشود تا آنکه بفرمان اهورامزدا گرشاسپ نریمان از دشت زابلستان برخواهد خاست و آن ناپاک را خواهد کشت. و در آخر هزاره دوازدهمین بساز دوشیزه ای از خاندان بهروز با شستشوی خود در دریاچه هامون باردار خواهد شد و این بار سوشیانت آخرین آفریده اهورامزدا زاده خواهد شد. و چون وی به سی سالگی رسد امانت رسالت مزدیسنا را تحویل خواهد گرفت و توقف خورشید در آسمان ظهور سوشیانت نو کننده جهان را بشارت خواهد داد. از ظهور وی اهریمن نیست شود و دروغ ناپود گردد، و یاوران جاودانی سوشیانت کیخسرو و گیو و گودرز و توس و پشوتن و گرشاسپ نریمان نیز قیام کنند، و جمله مردگان برخیزند و جهانی نو آغاز شود.»



اولین کسی که در تاریخ اسلام از جانب پیروانش «مهدی» دانسته شد محمد حنفیه برادر ناتنی امام حسین بود، که چون در سال ۸۰ هجری کشته شد کسانی گفتند که او نمرده بلکه غایب شده است تا دوباره ظهور کند، و معتقدان مهدویت او فرقه «کیسانیه» نام گرفتند. در آغاز بدانان گفته شد که دوران این غیبت ۷۰ سال بیشتر نخواهد بود. در این باره در شعری از حمیری شاعر بسزرگ آن عصر - که ترجمه فرانسه آن توسط Barbier de Meynard خاورشناس نامی فرانسه در سال ۱۸۷۴ چاپ شده^۱ - چنین آمده است: «ای که جانم بفدایت، اقامتت در کوهستان چه به درازا کشیده است! و ای دره شیر و عسل رضوی، بما بگو که آن پنهان شده ای که شوق بازگشتش ما را دیوانه کرده است در دامان تو چگونه روز میگذراند؟ ای پسر پسغمبر که خدا زنده نگاهت داشته است، تا کی و تا چند در انتظارت دیده به راه داشته باشیم؟»

ولی هفتاد سال موعود گذشت و مهدی بازنگشت. در این فاصله پسر امام زین العابدین بنام زید پس از درگذشت پدرش با ادعای امامت قیام کرد، زیرا شعار او این بود که شرط امامت قیام با شمشیر است، و چون برادرش محمد باقر که جانشین رسمی پدر شناخته شده این شرط را بجا نیاورده است، امامت حق او نیست. ولی زید در پی جنگهایی خونین با نیروهای هشام بن عبدالملک خلیفه اموی کشته شد و به امر هشام جسدش را در کوفه به درخت خرمايي آویختند. این جسد پنج سال تمام بر سر دار ماند، و چون در این موقع خلافت به ولید بن یزید رسید، وی به والی کوفه نوشت: «این گوساله عراقی را از دار پایین بیاور و جسدش را بسوزان». به نوشته کندی، فیلسوف نامی عرب در کتاب «ولاة المصر» در همه مدتی که جسد زید بر سر دار بود، پیروانش در پسای آن درخت خرما به نماز میایستادند. بعد از پائین آورده شدن از دار، سرش را به مصر بردند و در نزدیک جامع ابن طولون در مکهانی که امروزه به مشهد الرأس معروف است به خاک سپردند. پیروان زید از آن پس شعبه

۱ - Journal Asiatique، سال ۱۸۷۴، II، ص ۱۵۹-۱۷۰

بزرگی از تشیع بنام «زیدیه» را بوجود آوردند که تا به امروز باقی است و در یمن زمام حکومت را در دست دارد.

محمد بن قاسم نواده امام زین العابدین نیز در زمان معتصم ادعای خلافت و امامت کرد، ولی در طالقان اسیر شد و به بغداد فرستاده شد. در آنجا چند ماه در زندان ماند، سپس در یک روز عید فطر از سرگرمی زندانبانان استفاده کرد و گریخت، و با آنکه همه قوای انتظامی در جستجویش کوشیدند اثری از او بدست نیامد. این غیبت مرموز باعث شد که پیروانش وی را مهدی دیگری دانستند که غیبت کرده است تا روزی که نوبت ظهورش برسد. این فرقه، «جارودیّه» نام دارد. چندی بعد یحیی بن عمر نواده نسل چهارم امام زین العابدین بنوبه خود در کوفه دعوی امامت کرد و در چندین جنگ محلی با قوای خلیفه پیروز شد، ولی سرانجام شکست خورد و سرش را به سامره برای معتصم فرستادند و به امر او بر سر نیزه ای کردند و در بغداد به نمایش گذاشتند. گروهی از زیدیه که با او بیعت کرده بودند وی را مهدی موعود شمردند که باید در انتظارش بود. مسلمانان بسیاری نیز در آسیای میانه هنوز در انتظار بازگشت قیم ابن عباس پسرعموی پیامبرند که در لشکرکشی های اعراب در سال ۵۷ هجری در سمرقند کشته شد و مزارش در آن شهر به شاه زنده معروف است، و چون عموماً در انتظار ظهور او هستند او را شاه زنده میخوانند^۱.

دست کم شش امام از امامان شیعه پس از درگذشت خود به مهدویت شناخته شده اند. نخستین اینان امام محمد باقر بود که بعد از مرگش کسانی اعلام داشتند که او نمرده است و مأموریت دارد که دوباره ظهور کند. اینان فرقه «باقریه» را تشکیل دادند. همین عقیده بعد از وفات امام جعفر صادق در باره او شکل گرفت، و این بار از جانب برخی از پیروان او از این حد نیز فراتر رفت و بدینصورت در آمد که اصولاً خداوند خودش در قالب او متجلی بسوده است. این فرقه «ناووسیه» نام گرفته اند.

۱ — I. Goldziher در: Vorlesungen über den Islam، ص ۱۹۳

پیش از وفات امام جعفر صادق، کسان دیگری اسماعیل فرزند ارشد او ملقب به اعراج (لنگ) را که جانشین اعلام شده او بود ولسی در حیات پدرش درگذشت به مهدویت شناختند، بسا این عقیده که اسماعیل نمرده بلکه فقط غایب شده است تا دوباره ظهور کند. پیروان این عقیده «مبارکيه» نامیده شده اند.

بعد از درگذشت امام موسی کاظم، مرگ او نیز مورد انکار عده ای قرار گرفت که او را «مهدی» دانستند و اعلام کردند که وی در زندان هارون الرشید نمرده بلکه فقط غیبت کرده است تا در موقع مناسب ظهور کند، و چون همچنان زنده است سلسله امامان شیعه به او ختم شده است. این فرقه در ارتباط بسا عقیده «توقف» امامت «واقفیه» نام گرفتند. در مقابل، عده دیگری رحلت امام موسی کاظم را قطعی دانستند، و بدین مناسبت فرقه آنان به «قطعیه» موسوم شد.

امام علی النقی خودش پس از مرگ مهدی شناخته نشد، ولسی فرزندش محمد، برادر امام حسن عسکری، از جانب فرقه ای که محمدیه نامیده شدند امام زنده و غایب اعلام شد. امام حسن عسکری برادر او نیز که رسماً امام یازدهم شیعه شناخته شده بود، توسط کسانی مشمول همین عنوان شد، زیرا در حدیث بود که هیچ امامی نیمیرد تا جانشین خود را آشکارا به مؤمنین نشان داده باشد، و چون این امام فرزند و جانشین خویش را هیچوقت بصورت علنی به شیعیان ارائه نکرد، بنابراین خود او هنوز نمرده و فقط غایب شده است.

در زمان خلافت عبدالملک، مردی بنام محمدبن اشعث قحطانی علیه دستگاه خلافت قیام کرد، و پیروان بسیار فراهم آورد، ولسی در دیری نزدیک کوفه بدست قوای حجاج بن یوسف والی عراق کشته شد. پیروان او به استناد حدیثی از پیغمبر اسلام که «قیامت فرا نخواهد رسید مگر آنکه از قبیله قحطان یمن مردی برخیزد و امت مرا چون گله شتر با عصای خود هدایت کند، و سوگند به آن خدایی که مرا بر حق به رسالت مبعوث فرموده، مقام این قحطانی کمتر از مقام مهدی نخواهد بود» وی را همان قحطانی موعود دانستند و گفتند که موقتاً غایب شده است تا دوباره ظهور کند. این فرقه «قحطانیه» نام گرفتند.

بنا به روایاتی دیگر، همین رسول اکرم ظهور مهدی موعود را در قبیله بنی کلب یمن بشارت داده بود، و براساس همین احادیث بود که مردی بنام عمر بن افکل از این قبیله دعوی مهدویت کرد، و بنا اینکه کشته شد پیروانش - که بمناسبت انتساب او به قبیله بنی کلب «کلبیه» خوانده میشوند - در اظهار ظهور او باقی مانده اند.

باز هم بنا به حدیثی مشابه از پیامبر، که از ظهور مهدی در قبیله بنی تمیم حکایت داشت، مردی از این قبیله بنام حاطب این سرعت قیام کرد و او نیز کشته شد، ولی برای پیروانش بصورت مهدی غایب باقی ماند تا موقع ظهورش فرا رسد. این فرقه سرعانیه نامیده شدند.

بطوریکه طبری در شرح حوادث سال ۱۲۸ هجری مینویسد در این سال حارث بن سریح ادعا کرد که او همان سرداری است که میباید با علم های سیاه قیام کند، و این ادعا به استناد حدیثی صورت گرفت که ابوداود از پیامبر اسلام نقل کرده بود که در ماوراء النهر مردی بنام حارث برخیزد که پرچمدارش مرد دیگری منصور نام باشد، و او آل رسول الله را یاری دهد. دعوت او بدست قوای خلافت بغداد درهم شکست، ولی پیروان وی اعلام کردند که او همان مهدی موعود بوده که غایب شده است تا دوباره با علمهای سیاه ظهور کند و دشمنان را از میان بردارد. این فرقه «حارثیه» نام گرفتند.

از دیگر کسانی که ادعای مهدویت کردند خالد بن یزید، دومین فرزند یزید بن معاویه بود که وجودش از نظر مروان بن حکم که غاصبانه بر مسند خلافت نشسته بود بالقوه خطری برای او محسوب میشد. بدین جهت مروان برای ساکت کردن خالد بسا مادرش فاخته همسر بیوه یزید بن معاویه ازدواج کرد، ولی این ماجرا بطوریکه قبلاً شرح داده شد^۱ به کشته شدن او انجامید. منتها مقام خلافت به عبدالملک، پسر و ولیعهد مروان انتقال یافت و نه به خالد، و خالد که سر خود را در این ماجرا بی کلاه میدید احادیث معروف به سفیانی را

۱ - به صفحه ۵۵۱ مراجعه شود

بهانه کرد و خودش را مهدی موعود دانست. طبری در حوادث سال ۱۳۲ هجری مینویسد که «هم در این سال گروهی زیاد از مردم قنسرین و حمص ابومحمد خالد بن عبدالله بن خالد بن یزید بن معاویه را به عنوان سفیانی موعود به مهدویت پذیرفتند».

در سال ۱۳۷ هجری، ابومسلم قهرمان نامی خراسان بصورت نامردانه ای بدست منصور خلیفه دوم عباسی که خلافتش را بدو مدیون بود کشته شد، ولی این واقعه چنان غیرمنتظره بود که بسیاری از هواداران او را نپذیرفتند و اعلام داشتند که وی همان مهدی موعود است که دیر یا زود دوباره ظهور خواهد کرد و این بار بنی عباس و خلافت عرب را از میان برخواهد داشت. این طایفه مسلمیه نامیده شدند.

در عین حال قتل ناجوانمردانه دلاور خراسان قیامهای متعددی را از جانب ایرانیان بدنبال آورد که نخستین آنها قیام سنباد بود. سنباد سرداری زرتشتی از نیشابور بود که به خونخواهی ابومسلم برخاست و به نوشته خواجه نظام الملک در سیاست نامه: «در هر دیاری میگشت و خبر میداد که بومسلم را نکشته اند ولیکن منصور خلیفه قصد کشتن او کرد و او نام مهین خدای تعالی را بخواند، و کبوتری گشت سپید و از میان پرید، و او اکنون در حصار است از مس ساخته و بسا مهدی و مزدک نشسته است و اینک هر سه میآیند بیرون، مقدم بومسلم خواهد بودن و مزدک وزیر اوی». و در جای دیگر همین کتاب: «هرگاه که سنباد با گبران خلوت کردی گفتی که باز نگردم تا کعبه را ویران کنم که او را بدل آفتاب کرده اند، ولی ما همچنان قبله دل خویش را آفتاب کنیم چنانکه در قدیم بوده است. و برای اینکه به گبران بفهماند که چرا در حال حاضر در زیر پرچم مسلمانی به جنگ آمده است بسا خرمدینان گفتی که مزدک شیعی بود و من شما را فرمایم که با شیعه دست یکی دارید و خون ابومسلم باز خواهید»^۱.

۱ - برای بررسی بیشتر در باره سنباد: تاریخ طبری و کامل ابن اثیر، حوادث سال ۱۳۷ هجری؛ فهرست ابن ندیم، ص ۱۴۰۸؛ ادوارد براون در تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، ص ۴۶۸؛ ذبیح اله صفا در مجله ارتش، سال هفتم

قیام کننده بعدی، استاذسیس، همچنان با ادعای مهدویت ابومسلم به میدان آمد و در عین حال خود دعوی پیغمبری کرد و خراسان و تخارستان را به فرمان خود درآورد، ولی او نیز سرانجام شکست خورد و به روایت ابن اثیر هفت هزار تن از پیروانش کشته و چهارده هزار تن اسیر شدند.^۱

قیام بعدی از جانب یکی دیگر از پیروان ابومسلم صورت گرفت که چون دعوت خود را از شهرهای ترک نشین ماوراء النهر آغاز کرد به اسحاق ترک معروف شد. به نوشته ابن خلکان وی می‌گفت که ابومسلم در کوهستان ری در انتظار آن است که خروج کند و او همان سانشیانت زرتشت است که جاودانی است. اسحاق خود را نیز فرستاده ای از جانب زرتشت میدانست. پیروان وی اسحاقیه نام گرفتند.^۲

در یک تحول بعدی، ابومسلم از مقام مهدویت به مقام الوهیت ارتقاء داده شد، زیرا گازی که در زندگی او دبیری وی را داشت قیام کرد و یکی از مهمترین مبارزات ایرانی ضد خلافت عرب را سازمان داد. وی که هشام نام داشت و بعثت آنکه همواره نقابی بر چهره داشت از جانب تازیان «المقنع» نام گرفت، مدعی بود که خداوند در طول زمان نه بار در جلوه آدمیان ظهور کرده است که ابومسلم هشتمین آنها بوده است و او خود جلوه نهمین او است. زندگی و مرگ افسانه ای این حماسه آفرین تاریخ ایران گذشته از تواریخ متعدد اسلامی، در منظومه معروف Thomas Moore سخنسرای ایرلندی قرن نوزدهم انگلستان بنام «پیغمبر نقابدار خراسان» و در داستان شیوای سعید نفیسی بنام «ماه نخب» منعکس شده است.^۳

۱ - کامل ابن اثیر، حوادث سالهای ۱۵۰ و ۱۵۱ هجری؛ دکتر ذبیح اله صفا: «استاذسیس»، مجله ارش، سال هشتم.

۲ - کامل، ج ۵؛ عقدالفرد، ج ۲؛ ابن خلکان؛ فهرست ابن ندیم؛ ملل و نحل شهرستانی

۳ - بررسی جامعی را در این باره در مقاله تحقیقی دکتر ذبیح اله صفا با عنوان نقابدار خراسان در شماره دوازدهم سال چهارم، و شماره اول سال پنجم مجله مهر نیز میتوان یافت

گروهی از خرمیه نیز ادعا کردند که ابومسلم همان آشیدراما یا سائوشیانت زرتشت بوده است که در پایان یک هزاره ظهور کرده است. گروهی دیگر امامت را پس از او حق دخترش دانستند که فاطمه نام داشت و از این جهت این فرقه را فاطمیه نامیدند که البته جدا از فاطمیون اسماعیلی است.



پس از ادعاهای مختلف مهدویت در ارتباط با ابومسلم، داستان مهدی های افریقایی از جالبترین فصول تاریخ صاحب الزمان ها است. Goldziher در فصلی که در «مطالعات اسلامی» خود بدین بررسی اختصاص داده است متذکر میشود که شمار این مهدی ها در تاریخ اسلام از هر جای دیگر فراتر میرود.

مهمترین این مهدی ها محمد بن عبدالله بن تومرت است که دولت او تا مدتی فرمانروای مراکش بود و هم اکنون نیز فرقه عظیمی به نام او وجود دارند. وی در قرن پنجم هجری و اوایل قرن ششم میزیست و این خلدون و ابن خلکان از نهضت او بنام حادثه ای عظیم یاد کرده اند. گلدتسیهر و لوی پروونسال نیز در بساره او بررسی های فراوان کرده اند. به نوشته ابن خلکان ابن تومرت در عراق با امام غزالی از نزدیک آشنا شد و میان آنها تماسهای فکری وسیعی انجام گرفت.

اندک اندک نهضت انقلابی فراگیری در افریقیه بدست ابن تومرت پا گرفت، بطوریکه وی بر مراکش مسلط شد، ولی در همین ضمن خودش در ۵۲۴ درگذشت. گور وی همچنان زیارتگاه پیروان او است، که معتقدند وی همان مهدی قائم است و دوباره خواهد آمد.

بعد از مرگ او جانشینش عبدالؤمن از مراکش به اندلس (اسپانیا) تاخت و سلسله الموحدين Almohades را بنیان گذاشت که در زمان آن افراط گرایی مذهبی شدیدی برقرار شد، منجمله کتابهای غزالی تحریم شد و در آتش سوخت و ابن رشد راه تبعید در پیش گرفت.

عبیدالله نوه عبدالله بن میمون ایرانی از رؤسای فرقه اسمعیلیه و از جانشینان حسن صباح بود. یکی از نواب او بنام ابوعبدالله در شمال آفریقا تونس و قسطنطین را گرفت و بشارت داد که ظهور مهدی نزدیک است، امیراغلبیه را بیرون کرد و مهدی بنیانگذار سلسله فاطمیه را از زندان او بیرون آورد و بنام او خطبه خواند، ولی خودش به امر همان مهدی کشته شد و مهدی پایتخت خود را در شهر مهدیه بنا کرد. جانشین سوم او مصر را تصرف کرد و قاهره را بنا نهاد و حتی بغداد برای مدت کوتاهی بدست اولاد این چشم پزشک ایرانی افتاد.

هفتمین جانشین این مهدی، خلیفه عجیب و غریب فاطمی الحاکم بامرالله بود که ادعای خدایی کرد، و محرک او در ایسن ادعا یک ایرانی بود که شغل خیاطی داشت و بدینجهت درزی خوانده میشد. به تلقین این درزی، الحاکم مدعی شد که خدا در تنش حلول کرده است، و وقتی هم که سه سال بعد از آن غایب شد (و احتمالاً به قتل رسید) درزی و عده زیادی از مؤمنین مدعی شدند که وی غیبت کرده است تا در روز قیامت دوباره در پیکر آدمی ظهور کند و بسا نیروی شمشیر اسلام را در سراسر جهان برقرار سازد و کعبه را از مرکزیت خود بیرون آورد. کیش الحاکم و درزی با مرگ این خلیفه در مصر از میان رفت ولی در سوریه و لبنان بصورت آیین دروز (که نام آن از «درزی» (خیاط) گرفته شده است) باقی ماند، و هنوز هم دروزی ها در انتظار بازگشت «الحاکم» هستند که هم مهدی بود، هم خداوند در او حلول کرده بود.

مهدی دیگر این دوران در آفریقای مسلمان، پارسایی ایرانی بنام عبدالقادر الجیلانی (گیلانی) فقیه بزرگ قرن هفتم هجری بود که خودش در بغداد میزیست ولی اکثریت پیروانش در آفریقای شمالی بودند. با اینکه مدتها از وفاتش میگذشت، اینان معتقد بودند که پیرشان زنده جاوید و در مقام مهدویت است، و سالی یک بار شباهنگام به زمین باز میگردد و سوار بر اسبی سپید با زین و برگری زرین، در روشنایی ماه سراسر صحرای بزرگ شمالی را درمینوردد. فرقه او بنام قادریه هنوز هم از فرقه های مذهبی بزرگ اسلامی است و

مهدی سودانی معروف ظاهراً یکی از افراد همین فرقه بوده است. تذکر این نکته بیمورد نیست که این پارسای بزرگ طریقت ۹۴ فرزند از خود بجای گذاشت.^۱



در دوران بعد از مغول تا هنگام روی کار آمدن دولت صفوی، در خود ایران چندین صاحب الزمان مختلف پیدا شدند که هر کدام مریدانی یافتند و کار برخی نیز بسیار بالا گرفت، ولسی هیچکدام از آنان سرنوشتی بهتر از مهدی های دیگر جهان اسلام نیافتند. اولین این مهدی ها یک درویش استرآبادی بنام فضل الله بود که خود را از اعقاب امام موسی کاظم میدانست و عادتاً از شهری به شهری میرفت. یکروز مدعی شد که صدایی از عالم غیب باو گفته است که وی به «صاحب الزمانی» برگزیده شده است و بدو راهنمایی کرده است که دلیل روشن این مأموریت را در حروف آیات قرآنی بیابد، بدین جهت آئینی که او آورد «حروفیه» نامیده شد، و خودش اندکی بعد خویشتن را یکی از تجلیات حلول خداوند در کالبد آدمی دانست. به فرمان میرانشاه، پسر تیمور، او را در باکو زندانی کردند و چندی بعد در قلعه النجک نزدیک نخجوان کشتند. از آن پس پیروان او هنگام زیارت آرامگاه وی در این قریه، زیارتنامه خود را با جمله «لااله الا فاه» آغاز میکنند که مخفف فضل الله است و از همانوقت انتظار بازگشت نزدیک او را در مقام «صاحب الزمان» دارند که شمشیر بکشد و جهان را پر از داد کند. علی الاعلی، جانشین او، مدتی قره یوسف سلطان قره قویونلو را که میرانشاه بدست او کشته شده بود، جلوه این صاحب الزمان دانست، ولی خود این علی الاعلی اندکی بعد به اتهام زندگه اعدام شد. فرقه حروفیه نیز که در ایران و سوریه و آناتولی شرقی تدریجاً گسترش یافته بود با سرکوبگری شدید مواجه شد و سرانجام با درویش های فرقه بکتاشی درآمیخت.

۱ - I. Goldziher، درسهایی در باره اسلام، ص ۱۴۷

مهدی بعدی، مردی بنام محمد بن محمد بن عبدالله ملقب به نوربخش بود که در قائن (خراسان) زاده شده بود و چون خواجه ختلانی درویش کبروی او را بعنوان یکی از وراث امام موسی کاظم و مهدی موعود به پیروان خود معرفی کرد، از آن پس وی خود را خلیفه و امام کل مسلمین دانست. سلطان شاهرخ، پسر و جانشین امیر تیمور، خواجه ختلانی و هشتاد تن از پیروان او را بجرم ارتداد اعدام کرد، ولسی از کشتن نوربخش به دلیل جوانی او و ادعای وی در وراثت امام هفتم صرف نظر کرد و وی را به شیراز و بعد به کردستان و به هرات به تبعید فرستاد و مجبور به استغفار و توبه کرد. او سرانجام وی در شهر ری درگذشت، ولی «رسالة العلمای» وی کماکان او را تجلی ذات احدیت در کالبدی بشری میدانند.

تقریباً در همین هنگام یک «امام زمان» دیگر بنام محمد فلاح در حله ظهور کرد و فرقه مشعشه را بنیاد گذاشت و ادعا کرد که او کالبد جسمانی امام دوازدهم است که امام در او حلول کرده است. با پای گرفتن کارش، هویزه را در خوزستان مرکز حکومت خود قرار داد و در رساله ای بنام «کلام المهدی» جلوه های جسمانی امام غایب را در تمام ادوار گذشته یکایک برشمرد و اعلام کرد که خودش آخرین آنها است. چندی بعد شهر حله را غارت کرد و به آتش کشید و آرامگاه علی را در نجف ویران کرد و حتی بغداد را مورد تهدید قرار داد. ترکان قراقویونلو در جنگی با نیروی او، وی را مغلوب کردند ولی نتوانستند به خودش دست یابند.

پس از مرگ او پسرش علی به جانشینی وی نشست و با تعبیر تازه ای از اصل مهدویت، مدعی شد که مهدی جوهری ابدی دارد که بطور متوالی در کالبدهای مختلف حلول میکند، و مدعی شد که خودش نه تنها عصاره نبوت و امامت همه پیامبران و امامان پیشین است، بلکه خداوند در او حلول کرده است، و همین مبنای فکری بود که فرمول معروف «علی، الله» را که اکنون نیز شعار فرقه علی الهی است با تکیه به نام خود او، و نه نام امام اول شیعیان، پدید آورد. مشعشعیان تا قرن یازدهم هجری همچنان در خوزستان باقی ماندند و

پایتخت آنها، هویزه، حتی پس از آنکه توسط شاه اسمعیل صفوی تصرف شد، مرکزیت مذهبی خود را حفظ کرد. ولی رهبر فرقه، مشعشع مبارک در این هنگام ناگزیر شد به خواست پادشاه صفوی به قبول آئین اثنی عشری تن در دهد. غالباً متذکر شده اند که اصول عقاید این فرقه از بسیاری جهات از معتقدات صابنین (پیروان یحیی تعمید دهنده) که مرکز آنان نیز در خوزستان و جنوب بین النهرین است الهام گرفته است، و در مقابل خود این فرقه منبع الهام اساسی دو فرقه علی الهی و اهل الحق لرستان و کرمانشاه شده است.^۱



دوره ظهور مهدی های عصر جدید، از نخستین سال قرن نوزدهم با ظهور مهدی مصری آغاز میشود.

در ماه فلورآل سال هفتم انقلاب کبیر فرانسه (سال ۱۷۹۹ میلادی)، اندکی پس از حمله ژنرال بناپارت و ارتش فرانسوی او به مصر (که در آنزمان از متصرفات عثمانی بود) ناگهان یک مهدی ناشناخته در این سرزمین پیدا شد که هم مورد حمایت دولت عثمانی بود و هم سر نخ پولهای فراوانی که خرج میکرد به خزانه داری انگلستان متصل میشد. مهدی طرابلسی مدعی بود که از آسمان به زمین آمده است تا مصر را از دست نامسلمانان نجات دهد، اما چون این کار در بیابان اتفاق افتاده بود شاهی برای این معجزه خود نداشت. در نزدیک دلتای نیل ۶۰ نفر از ملوانان فرانسوی را غافلگیر کرد و کشت و شایع شد که با ریختن گرد و خاک بسوی توپهای فرانسوی آتش کردن آنها را مانع شده است و دست خود را نیز جلو گلوله های تفنگ فرانسویان گرفته است، کاری که مدتها بعد توسط صاحب الزمان های دیگری در جنگ پاسداران انقلاب ایران با سربازان عراقی تکرار شد. با اینهمه، ژنرال Lefèbvre فرانسوی و سربازان او بیش از هزار تن از رزمندگان این مهدی را کشتند. خود مهدی مدعی

۱ - B. Scarcia Amoretti در: Cambridge History of Iran، ج ۶، ص ۶۲۹-

۶۳۲، Heinz Holm در مقاله «اهل الحق» در دائرة المعارف Iranica

شد که این عده از آنجهت کشته شده اند که ایمان درستی نداشته اند، ولی خودش هم که ایمان درستی داشت کشته شد. این بار هواخواهانش مدعی شدند که او خود ترجیح داده است به آسمان رود و جنگ را از آنجا ادامه دهد^۱.

تقریباً سی سال بعد از آن یک مهدی افریقایی دیگر در سنگال پیدا شد که محمدبن اعمربن احمد نام داشت. وقتی که دعوی خود را در سال ۱۸۲۸ اعلام کرد به گمان جنون به تیمارستانش بردند، ولی یک روز غروب از دارالمجانین فرار کرد و در میدان شهر به سخنرانی پرداخت و همچنان ادعا کرد که قائم آخرالزمان است و برای اینکه عواطف مهرآمیز مردم را برانگیزد کودک شیرخواره خودش را از قنداق بیرون کشید و جلوی چشم مردم با شمشیر سر برید و گفت با این قربانی گناهان امت خودم را خریداری میکنم^۲.

مهدی محمد مراکشی نیز از دیگر صاحب الزمانهای قرن سیزدهم هجری است. پدرش شیخ محمد علی که مردی پارسا و فاضل بود به مریدان خود مژده داده بود که مهدی موعود در اواخر همان قرون ظهور خواهد کرد. وقتی که در سال ۱۲۷۴ قمری وفات یافت، پسرش محمد مدعی شد که آن مهدی موعود که باید ظهور کند خود او است. و نکونامی پدرش باعث شد که بانگ این دعوی او در همه افریقا طنین انداز شود. متأسفانه مهدویت او نیمه تمام ماند، زیرا در پنجاه و پنج سالگی بر اثر بیماری نابهنگامی درگذشت. ولی مرگ او مورد قبول پیروان فراوانش قرار نگرفت که مدعی شدند وی فقط غیبت کرده است و دوباره ظهور خواهد کرد. شمار پیروان ایسن مهدی را در حال حاضر کمابیش ده میلیون نفر برآورد کرده اند.

.....
سرشناس ترین مهدی تاریخ اسلام، بعد از صاحب الزمان اثنی عشری ما، «مهدی سودانی» قرن نوزدهم است که ماجرای او را

۱ - J. Darmesteter در کتاب «مهدی»، ص ۵۵-۵۷

۲ - دارمستتر در: Revue des deux mondes، سال ۱۸۲۹، ص ۲۴۷

میتوان از پرسر و صداترین رویدادهای قاره افریقا در دو قرن اخیر دانست.

این مهدی سودانی به نام حمید احمد در حدود سال ۱۲۶۰ هـ. (۱۸۴۳ م.) در شهر دونقلا دنیا آمد. مانند پیامبر اسلام نام خودش محمد بود و نام پدرش عبدالله و نام مادرش آمنه. اعلام مهدویت او نیز مثل محمد در ۴۰ سالگی وی صورت گرفت. پانزده سال در جزیره ابا زیست «همچنانکه پیغمبر اسلام ۱۵ سال در حوالی کوه حرا به انزوا و تفکر گذرانده بود». پس از اعلام رسالت، داعیانی به همه جا فرستاد تا مؤده دهند که او همان مهدی است، که شخص محمد مهدویت او را به او خبر داده و در حضور خضر پیغمبر وی را بر تخت نشانده و از خداوند قول گرفته است که ملائکه و اجنه صالحه و همه پیغمبران و مقدسان از آدم ابوالبشر تا امروز به یاری او برخیزند.

برای تحکیم این وجه مشابهت با دختری بنام عایشه ازدواج کرد و نامش را ام المؤمنین گذاشت. در آغاز دعوی مهدویت کرد، بعد که کارش بالا گرفت خود را بمقام نبوت رسانید و دست پرورده اش تغلایی را نیز ابوبکر صدیق نامید و او را خلیفه اول خود خواند. اندکی بعد مردانی را هم بنام عمر و عثمان و علی انتخاب کرد و نامشان را خلفای راشدین گذاشت. پس از چندی کادر زنانش را تکمیل کرد تا به تعداد زنان محمد رسید، و آنانرا امهات المؤمنین نامید. چون نامش محمدمهدی و نام پدرش عبدالله بود، در نامه های خود محمدمبن عبدالله امضا میکرد. یکبار در بالای منبر گفت: خداوند این عبد حقیر و ذلیل خود را به خلافت کبری منصوب کرد و بمن خبر داد که همان مهدی منتظر هستم. چندین بار مرا در حضور رسول اکرم و خلفای راشدین و اقطاب و خضر علیه السلام بر منبر نشانید و به ملائک مقرب و اولیای زنده و مرده خود از زمان آدم تا امروز و به اجنه ای که اسلام آورده اند و در همه جنگهای رسول اکرم و خلفای اربعه شرکت داشته اند فرمود که در صف مقدم نیروهای من با دشمنانم بجنگند. خاتم النبیین نیز شمشیر پیروزی خود را به کمر من بست و فرمود که با این شمشیر هیچکس از جن و انس بر تو پیروز نخواهد شد، و خالی را

که بر راست چهره ام دیده میشود نشان مهدویت من قرار داد و سه بار فرمود که هر کس که در مهدویت تو تردید کند به خدا و رسول او کسافر شده است، در عوض علمائی که به مهدویت تو ایمان بیاورند مقامشان معادل مقام انبیاء خواهد بود، و غیرعلمائی که ایمان آورند رتبه شیخ عبدالقادر گیلانی را خواهند یافت.

سلسله پیروزیهای پیاپی مهدی سودانی بر مصر و بر انگلستان از سال ۱۸۸۰ آغاز شد، و در سال ۱۸۸۵ با تصرف خرطوم پایتخت سودان و اعلام برقراری خلافت عبدالله بن محمد و دولت مهدی در بزرگی از جانب نیروهای مشترک انگلیسی و مصری به فرماندهی ژنرال کیچنر Kitchener علیه او صورت گرفت که به شکست انجامید. در رساله علمیه او که در سال ۱۳۰۱ قمری در سودان چاپ شده، بخشی از فتاوی مربوط به زنان چنین است:

زنان جوان نباید از خانه بیرون روند و زینت خویش را در معرض تماشای دیگران بگذارند. زنان حق ندارند بلند حرف بزنند و اگر با مردی صحبت کنند باید از پشت پرده صحبت کنند. زنی که حتی یک لحظه بی حجاب بنشیند محکوم به ۲۷ ضربه شلاق است و اگر سخنی به ناسزا بگوید محکوم به ۸۰ ضربه و اگر به برادرش بگوید ای سگ یا خوک یا یهودی یا فاسق یا دزد، محکوم به ۷ روز حبس و ۸۰ ضربه شلاق است. مردی که با زن نامحرم سخن گوید محکوم به ۲۷ ضربه شلاق است مگر آنکه برای خواستگاری او باشد، و کسی که سیگار یا تنباکو بکشد محکوم به ۸۰ ضربه. اگر دختر ۵ ساله ای را از نامحرم نبوشانند پدر و مادرش به زندان میروند و دارائی آنها هم به تصرف دولت درمیآید. زنان بیوه ۵ لیره مجیدی و دختران باکره ۱۰ لیره مجیدی بیشتر حق مهریه ندارند. زنان نباید در سوگواری گریه کنند. زن و مردی که در جایی تنها بنشینند باید تنبیه شوند هرچند هم که با هم تماس نگیرند. زنی که بر مرده خود بگیرد تحت عذاب قرار خواهد گرفت مگر آنکه توبه کند. زنان نافرمان محکوم به حبس تاریک میشوند، زیرا گناهشان از گناه زنان زانیه کمتر نیست.

در سال ۱۳۰۱ مهدی سودانی انگلیسها را بکلی از سودان بیرون رانده و خود حکومتی مستقل تشکیل داده بود و در صدد تصرف مصر بود که زمینه افکار عمومی در آن کاملاً برایش فراهم شده بود، ولی یکسال بعد به بیماری حصبه دچار شد و درگذشت و بعد از مرگ او قوای مشترک انگلیسی و مصری به فرماندهی کیچنر پایتخت او ام درمان را تسخیر کردند و به حکومت وی پایان دادند. کیچنر گور او را شکافت و جمجمه اش را به لندن فرستاد که هنوز هم در موزه بریتانیاست.

مدعی دیگر مهدویت، غلام احمد قادیانی پیر طریقت احمدیه و از سرشناس ترین مهدی های قرن سیزدهم هجری (قرن نوزدهم) است. در پنجاب دنیا آمده بود و تحصیلات عالیه داشت. زبانهای فارسی و انگلیسی را بخوبی حرف میزد، و گذشته از زبان اردو بدین دو زبان چندین کتاب منتشر کرد. اساس دعوتش این بود که مسیح در سرزمین کشمیر مدفون شده و اکنون در قالب او به جهان بازگشته است. او نیز چون پیغمبر اسلام (و چون مهدی سودان) دعوت خود را در چهل سالگی اعلام کرد، و چون در عصر مطبوعات و خبرگزاریها زندگی میکرد دعوتش نه تنها در هندوستان و در جهان عرب سر و صدای بسیار برافراخت، بلکه دامنه آن به امریکا هم رسید، بطوریکه پیروان وی اکنون در بمبئی و پنجاب و قادیسان و لندن و شیکاگو مؤسسات خیریه متعددی بوجود آورده اند. خود غلام احمد زود مرد، ولی بعد از او میان پیروان فرزندش که خود را خلیفه المسيح مینامید و پیروان مولا محمد علی دوست و همکار نزدیکش اختلاف افتاد و این اختلاف پیشرفت سریع فرقه احمدیه را متوقف کرد.

چندین مهدی نیز در دوران خلافت عثمانی در ترکیه پیدا شدند، هر چند که شرعاً در این خلافت حق ظهور نداشتند، زیرا در ماده ۱۳ قانون مذهبی دولت عثمانی آمده بود که «امام باید مرئی باشد و خود را از انظار عامه پنهان نکند و مردم در انتظارش نباشند»^۱، و اضافه شده بود که مهدی

۱ - فقه سنی عمر نصفی قرن ششم هجری که سعدالدین تفتازانی در قرن نهم هجری آنرا تفسیر کرده است

ممکن نیست ظهور کند مگر موقعی که خلیفه بدون تعیین جانشین بمیرد. با این وصف چنانکه گفته شد چندین مهدی در عهد همین خلفای عثمانی اعلام موجودیت کردند که از جمله آنها یحیی محمد در عهد سلطان مراد سوم و احمد شیخ زکریا در عهد سلطان مراد چهارم بودند که هر دو کشته شدند. مشهورترین مهدی ترک اسحاق یهودی بود که در زمان سلطنت سلطان محمد چهارم که شهر وین را به محاصره گرفت ظهور کرد. به گفته دارمستتر آن سال سال مهدی باران بود و این باران نخست بر یهودیان بارید، زیرا روایات یهود خبر میدادند که در آن سال منجی معهود در وقتی معین ظهور خواهد کرد و منجی در همان ساعت معین ظهور کرد. اسحاق ترک اهل ازمیر بود و جوانی بود زیبا با بیانی دلکش و پیامبرگونه. نه تنها کسانی از ترکان او را منجی شناختند، بلکه یهودانی از آلمان و هلند و لندن نیز به زیارتش آمدند. جهان اسلامی بهم برآشت، زیرا قبل از ظهور مهدی میباید دجال ظهور کرده باشد و فقهای عثمانی این منجی یهود را همان دجال دانستند و گفتند که ناچار ظهور مهدی نیز نزدیک است. در این هنگام کسوفی روی داد که حرکت لشکر ترک را بجانب جزیره کرت مانع شد و این دلیل دیگری دانسته شد که آخرالزمان نزدیک است، و در پی آن خبر رسید که خود مهدی ظهور کرده است: این مهدی اصلی شیخ زاده ای از اهل کردستان بود که چند هزار کرد را بدنبال خود داشت، ولی خیلی زود دستگیر و بحضور سلطان فرستاده شد. سلطان به هر دوی آنها پیشنهاد کرد که هدف تیراندازان مخصوص او قرار گیرند و اگر تیرها بر بدنشان کارگر نشد خود سلطان و همه رعایایش دعوی آنها را بپذیرند، ولی هیچکدام از آن دو حاضر به قبول این پیشنهاد نشدند، و سلطان هر دو را به ندیمی خود درآورد، بدین ترتیب که اسحاق یهودی عمامه بر سر نهاد و کلیددار حرم شد و شیخ زاده کرد دربان مخصوص او، و با این دو انتصاب دجال و مهدی هر دو ابوابجمع سلطان عثمانی شدند، هر چند که چندی بعد ینی چری ها هر دوی آنها را خفه کردند.^۱

۱ — J. Hammer-Purgstall در تاریخ امپرتوری عثمانی، ص ۲۱۷

در زمان سلطنت سلطان احمد دوم بار دیگر یک مهدی ترک ظهور کرد، ولی چون او را به نزد والی بردند خود را به دیوانگی زد و جان بدر برد، و به تبعید او به جزیره لمنوس اکتفا شد.

آخرین مهدی ترک ظاهراً مردی بنام جلال است که در اوایل جمهوری آتاتورک در ازمیر بنام مهدی قیام کرد. رئیس شهربانی ازمیر مراتب را به آنکارا گزارش داد و دستور رسید که او را به پایتخت اعزام دارند. انتظار میرفت که در آنجا مانند گذشته محفلی از علما تشکیل دهند تا براساس موازین مذهبی به ادعای او رسیدگی شود، ولی این بار در ورود به پایتخت او را مستقیماً به دارالمجانین فرستادند. با چند مدعی دیگر مهدویت بنام محمد و احمد و بیوک و شاه مراد نیز بهمین ترتیب رفتار شد.



ماجرای امام دوازدهم شیعه از آغاز یکی از پیچیده ترین مسائل مورد بحث فقها و محدثان شیعیان دوازده امامی بوده است، و بهمین جهت از پایان قرن دوم هجری که این موضوع با درگذشت امام یازدهم شیعه برای نخستین بار مطرح شد، تا به امروز، این بحث به صورتهای مختلف همچنان ادامه داشته است.

اشکال اساسی کار محدثان و فقهای جهان تشیع اثنی عشری در مورد صاحب الزمان این بود که در هیچ جای قرآن نه تنها بصورتی روشن، بلکه حتی با ایهام نیز به وجود یک مهدی، آنهم در شرایط خاص صاحب الزمان اثنی عشریه اشاره ای نشده بود تا مورد استناد آنان در برابر اهل تسنن قرار گیرد. با اینوصف این مسئله ای نبود که اینان بتوانند آسان از آن بگذرند، زیرا همه مشروعیت و اعتبارشان از توقیعی میآمد که مدعی صدور آن از جانب همیسن صاحب الزمان بودند. بدین جهت از همان آغاز تمامی کوشش شیوخ و محدثان معتبر جهان تشیع در این راه بکار گرفته شد که اگر اشاره روشنی در این باره در قرآن نتوان یافت، دست کم این اشاره را بصورتی و لسو غیرروشن از طریق تفسیر و تعبیر آیه هایی از قرآن بیابند. بر چنین اساسی است که

علامه محمد باقر مجلسی در جلد سیزدهم بحارالانوار از ترکیب مطالب مهمترین کتابهای فقه و حدیث شیعه (غیبت شیخ طوسی، کمال الدین و عیون الاخبار شیخ صدوق، غیبت نعمانی، کشف الغمسه اربلی) ۵۲ آیه از قرآن را از قول علی بن ابیطالب، امام محمد باقر، امام جعفر صادق و امام موسی کاظم به عنوان مدارک اشارات روشن به وجود امام قائم در قرآن مورد استناد قرار داده است که بهتر است آنها را عیناً در اینجا نقل کنم تا داوری در باره آنها آسانتر باشد:

«در آیه ۱۱۲ سوره طه آمده است که «وَيُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا» (خداوند پدید آورد برای آنها ذکر را)، و این اشاره به ذکر ظهور قائم آل محمد و خروج سفیانی است. در آیه ۱۰۵ سوره انبیا که «زبور را برای داود نازل کردیم و در آن نوشتیم که زمین را بندگان صالح ما به ارث میبرند» مراد از این بندگان صالح قائم آل محمد و یاران اویند. آیه ۳ سوره حج که «به آنان که مورد ستم قرار گرفته اند اجازه جنگ دادیم و خداوند قادر به یاری آنهاست» در باره قائم و یاران او نازل شده است. آیه اول سوره قمر که «ساعت نزدیک شده» اشاره به ساعت قیام قائم آل محمد است. آیه ۶۴ سوره الرحمن «مدهامتان» (دو بهشت سرسبز با دو چشمه زلال) این معنی را دارد که در دولت امام زمان مکه و مدینه با درختان خرما به یکدیگر اتصال خواهند یافت. آیه ۱۳ سوره صف که «نصر من الله و فتح قریب» به فتح قائم آل محمد اشاره دارد. آیه ۱۵ سوره طارق که «آنها با ما مکر کردند و ما با آنها مکری بیشتر کنیم» این معنی را دارد که: ای محمد، پس آنها را مهلتی ده، که چون قائم قیام کند برای من از ستمگران و سرکشان قریش و بنی امیه و سایر بیدینان انتقام گیرد. آیه ۳۰ سوره تبارک که «ای پیغمبر، به مردم بگو اگر آبی که در دسترس دارید در زمین فرو رود غیر از خدا کیست که آب روان برای شما بیاورد؟» این مفهوم را دارد که اگر امام شما از نظرها غایب گردید کیست که آن امام ظاهر را بیاورد؟ و در این باره حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: مقصود از آب های شما ائمه هستند و مقصود از امام ظاهر امام غایب است (باوجود این در غیبت نعمانی و کمال الدین صدوق از حضرت موسی

کاظم علیه السلام پدر همین حضرت رضا روایت شده است که بخدا قسم که تأویل این آیه هنسوز نیامده است و البته خواهد آمد، هنگامیکه قائم قیام کند)، و در کنزالفوائد آیه «لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون» چنین تفسیر شده است که: زمانی خواهد آمد که تمام یهودیان و نصاری و پیروان هر کیشی بدین حنیف اسلام بگردند و گرگ و میش و گاو و شیر و انسان و مار از جان خود ایمن باشند، موقعیکه دیگر موش انبانی را پاره نمیکند، و حکم جزیه گرفتن از اهل کتاب ساقط میشود و هر جا صلیبی است شکسته میشود و خوکها معدوم میشوند، و البته این بهنگام قیام قائم آل محمد خواهد بود. در کمال الدین از امام محمد باقر نقل شده است که آیه ۱۵ سوره تکویر که «قسم به ستارگانی که طلوع و غروب میکنند» اشاره به امامی است که بسال ۲۶۰ هجری غایب میشود، و این روایت در غیبت شیخ طوسی و نعمانی نیز تأکید شده است.

در کتاب المقتصص علی محدث العوام تألیف ابوالحسن احمد ساوی ۱۵۶ حدیث در باره مهدی موعود نقل شده است. در ۱۶ کتاب مهم دیگر شیعه نیز ۱۰۰ حدیث دیگر در این باره آمده است.

علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه از محدثان سنی در تثبیت امام زمان ۱۱۰ حدیث در باره امام غائب نقل کرده که به نوشته او از مهمترین راویان اهل تسنن مانند عبدالله بن عمر، ابوسعید خدری، عبدالرحمن بن عرف، انس بن مالک، ابوهریره و غیره روایت شده است. در بحارالانوار ۲۱۴ حدیث در باره ولادت صاحب الزمان، ۳۱۸ حدیث در باره عمر طولانی او، ۶۵۷ حدیث در باره ظهور او، ۱۲۳ حدیث در باره ملاعینی که بدست او کشته میشوند نقل شده است، که نمونه هایی از آنها چنین است:

«پیغمبر به فاطمه فرمود: دخترم، از جبرئیل شنیدم که پروردگار جهان هفت فضیلت به ما داده که پیش از ما به هیچکس نداده است. اول اینکه خود من بهترین پیغمبران هستم. دوم اینکه شوهر تو بهترین اوصیاء است. سوم اینکه عم پدرت حمزه بهترین عموها و بهترین شهیدها است. چهارم اینکه خداوند در بهشت دو سال

سرخ فام به پسر عمویت جعفر طیار عطا فرماید تا با آن پرواز کند. پنجم به خدائی که جز او خدائی نیست مهدی این امت که عیسی بن مریم پشت سرش نماز میگذارد از نسل این فرزند تو بوجود میآید، و این را سه بار گفت و دست روی شانه حسین علیه السلام گذاشت»^۱.

«حضرت امام محمد باقر فرمود: چون جدم امام حسین علیه السلام شهید شد، فرشتگان بدرگاه الهی نالیدند که آیا خیال داری قاتلین بهترین بندگان را بحال خود گذاری و هیچ کار نکنی؟ و خداوند به آنها وحی فرستاد که آرام گیرید، به عزت و جلالم سوگند که دیر یا زود حسابشان را خواهم رسید. آنگاه امامان اولاد حسین را به آنها نشان داد که یکی از آنها ایستاده بود و نماز میگذارد. خداوند فرمود: به ذات این قائم (امام دوازدهم) سوگند میخورم که از آنها انتقام میگیرم. و از آنوقت امام زمان قائم نامیده شد».

با اینوصف همین شیخ صدوق در کتاب دیگرش معانی الاخبار از همین امام محمد باقر روایت کرده است که از این جهت این امام را قائم میگویند که پس از فراموش شدن نامش قیام میکند^۲.

«حذیقة بن الیمان از حضرت پیغمبر نقل میکند که فرمود: مهدی مردی از اولاد من است. رنگ بدن او رنگ نژاد عرب و اندامش مانند اندام بنی اسرائیل، و وسط بینیش برآمده است و در سمت راست رخسارش خال سیاهی است و دو عبای قطری پوشیده است، و به بیت المقدس میرود و هفت سال سلطنت میکند. چون پرچمهای سیاه ببینید که از خراسان میآید باستقبال آنها بشتابید هر چند با رفتن از روی برف باشد که مهدی خلیفة الله در آن جماعت است»^۳.

«امیرالمؤمنین فرمود: خداوند از دودمان پسر من امام حسین مردی همنام پیغمبر بوجود آورد که ظهور کند و ظلم را از جهان بردارد و بخدا قسم اگر قیام ننماید او را خواهند کشت و نشانی او این است

۱ - شیخ طوسی در غیبت، نقل از کتاب «مهدی موعود»

۲ - شیخ صدوق در علل الشرایع، نقل از همان کتاب

۳ - کشف الغمّه علی بن عیسی اربلی، ص ۱۱۷

که پیشانیش باز، بینیش کشیده و میان برآمده، شکمش فربه و رانهایش پرگوشت است با خالی در ران راست، و میان دندانهایش نمایان باز است»^۱.

«ابو هریره از پیغمبر روایت کند که پیش از آنکه قیامت شود مردی از اهل بیت من به سلطنت رسد که وسط بینیش برآمده باشد و نامش مهدی است و قسطنطنیه و جبال دیلم را فتح کند».

«و ابن شیرویه دیلمی در کتاب الفردوس آورده است که: پیغمبر فرمود مهدی طاووس اهل بهشت است و بیست سال سلطنت کند»^۲.

پس از نقل پیشگونیهای دقیق پیامبر اسلام و امامان جهان تشیع در باره مشخصات دقیق امامی که میباید در آخرالزمان ظهور کند، محدثان متعدد بخش بعدی توجه خود را به توصیف چگونگی تولد او معطوف داشته اند، و در این باره سلسله طولانی روایات خویش را بر اساس داستان هزار و یک شب گونه ای که احتمالاً نقال سلطان صاحبقران رمان امیرارسلان و فرخ لقا را از روی آن نسخه برداری کرده است، با شرکت قیصر روم و شمعون الصفا و عیسی مسیح و مریم باکره و پیغمبر اسلام و یازده امام شیعه و فاطمه زهرا و پاپ اعظم در دو شهر سامره و روم به صحنه آورده اند، و خلاصه بسیار کوتاهی از آن چنین است:

امام علی النقی نامه ای به خط و زبان رومی مینویسد و آنرا مهر میکند و با کیسه زرد رنگی حاوی ۲۲۰ اشرفی به همسایه مؤمن خود در سامره بشرین سلیمان که شغلش برده فروشی است میدهد و از او میخواهد که به بغداد برود و در روز معینی بر سر پل فرات منتظر کشتیهایی که از شام میآیند و اسیران رومیان را برای فروش میآورند بشود تا وقتی که در میان آنها کشتی متعلق به عمر بن زید وارد شود. آنگاه در میان دختران رومی که صاحب این کشتی به معرض فروش

۱ - غیبت نعمانی، نقل از همان کتاب

۲ - نقل از همان کتاب

میگذارد دختری را که ده جامه ابریشمی بر روی یکدیگر پوشیده است شناسایی کند. در آنوقت خواهد شنید که این دختر به اشراف زاده خواهان خرید خود میگوید: «اگر تو ثروت و حشمت سلیمان بن داود را هم داشته باشی بتو رغبتی ندارم و پولت را بیهوده تلف میکنی»، و چون این را شنید جلو رود و بگوید که او نیز از یکی از اشراف عرب حامل نامه ای به خط و زبان رومی است و اگر کنیز رومی رضایت دهد وی از جانب خریدار برای خرید او وکالت دارد.

راویان حدیث از قول بشرین سلیمان نقل میکنند که چون کنیز رومی نامه را میخواند التماس کنان از برده فروش میخواست که او را به صاحب این نامه بفروشد. آنگاه معامله بسا آن ۲۲۰ اشرفی امام انجام میشود و حامل نامه کنیزک رومی را با خود به محلی که در بغداد برای سکونتش اجاره کرده بود میبرد. وقتی که کار جابجا شدن تمام میشود، بشرین سلیمان از دختر میپرسد که در صورتیکه نویسنده نامه را نمیشناسی، چرا لحظه به لحظه نامه او را میبوسی و بر چشمانت میگذاری؟ و کنیز رومی که او را مردی مورد اعتماد امام شناخته است برای وی افشا میکند که نواده قیصر روم و دختر یشوعا پسر قیصر است و نام خودش ملیکه است. مادرش نیز از تبار شمعون بن صفا حواری حضرت عیسی است، و ماجرای کنیزی او بدین قرار است که در سیزده سالگی او پدر بزرگش قیصر روم تصمیم گرفت وی را به ازدواج برادرزاده اش درآورد و جشن باشکوهی بدین مناسبت برپا کرد که پنجهزار تن از بزرگان کشوری و لشکری و روحانی روم در آن شرکت داشتند، ولی درست در آن لحظه که خطبه عقد خوانده میشد زلزله ای همه صلیب ها را فروریخت و پایه های تخت ها را درهم شکست. و چون همه اینها بجای خود بازگردانده شد، دوباره در لحظه عقد همین واقعه روی داد و این بار جشن برهم خورد. «آن شب، من چون بخواب رفتم در خواب دیدم که حضرت عیسی مسیح و شمعون الصفا و حواریون دیگر در همان تالار اجتماع کرده اند، ولی بجای تخت قیصر روم منبری گذاشته شده است که از آن نور میتابد. پس از چند لحظه دیدم که محمد بن عبدالله و علی بن ابیطالب با گروهی از

همراهانشان وارد تالار شدند، و عیسی مسیح به استقبال حضرت محمد رفت و او را در بر کشید، و آن حضرت بدو گفت: ای روح الله، آمده ام تا دختر جانشینت شمعون النصفا را برای فرزندم حسن عسکری خواستگاری کنم. و چون عیسی و شمعون با اشتیاق رضامندی خود را ابراز داشتند، آنحضرت بر بالای منبر نورانی رفت و خطبه ازدواج را قرائت فرمود و مرا به زناشوئی نواده اش درآورد. در این وقت بیدار شدم، اما جرئت نکردم موضوع رؤیایم را برای پدر و جدم بازگو کنم. از آن تاریخ چنان عشق شوهر نادیده ام در دلم جای گرفت که خواب و خوراک را از دست دادم و رنجور شدم، چنانکه هیچیک از پزشکان چاره دردم را نیافتند. سرانجام به جدم قیصر گفتم که اگر زندانی های مسلمان را آزاد کند، شاید حضرت عیسی و مادرش مریم مقدس برای درمانم کمکی بکنند، و وی این درخواست مرا پذیرفت. چهارده شب بعد از آن، دیگر باره در خواب دیدم که حضرت فاطمه زهرا دختر پیامبر به اتفاق حضرت مریم مادر عیسی و چند حوری بهشتی به سوی من آمدند و حضرت مریم بمن گفت: این بانو، بانوی جهان و مادر شوهر تو است. دامنش را گرفتم و گریه کنان پرسیدم که پس چرا شوهرم به دیدن من نمیآید؟ آن حضرت اظهار داشت: آخر تو مسلمان نیستی، و اگر بخواهی او بدیدارت بیاید میباید ادای شهادت کنی، و من همانوقت لاله الله محمد رسول الله گفتم، و آن بانو فرمود: اکنون منتظر فرزندم باش، و درست در شب بعد از آن، حسن عسکری را در خواب دیدم که وعده داد هر شب در خواب با من دیدار کند تا زمانی که هجران ما به وصال بدل شود».

در دنباله روایت از قول بشر بن سلیمان آمده است که: پرسیدم ای بانو، چه شد که اسیر شدی و به اینجا آمدی؟ و او پاسخ داد: در یکی از شبها، امام در خواب به من خبر داد که جد من قیصر قصد دارد لشکری برای جنگ یا مسلمانان بفرستد و بهتر است من خودم را در لباس خدمتکاران درآورم و در خدمت سربازانی که عازم جنگ هستند همراه اردو حرکت کنم. در این سفر بود که اسیر شدم، ولی تاکنون به هیچکس نگفته ام که نواده قیصر روم هستم. پرسیدم: چگونه به زبان

عربی حرف میزنی؟ گفت: آخر بدستور جدم چندین زبان بر من آموخته شده بود. پس از ورود به سامره آن کنیز را نزد امام علی النقی بردم که با شادی از او استقبال کرد و به وی خبر داد که مادر کسی خواهد شد که بر این دنیا حکومت خواهد کرد و آنرا پسر از عدل و داد خواهد ساخت. آنگاه دختر را به خواهرش حکیمه خاتون سپرد تا رسوم و آداب اسلامی را به وی بیاموزد و نامش را نیز به نرجس خاتون تغییر داد.

بخش بعدی این داستان، چگونگی تولد فرزند امام حسن عسکری است که میبایست بعد از او امام دوازدهم شیعیان و «صاحب الزمان» موعود تشیع اثنی عشری باشد. در این مورد نیز بهتر است خلاصه کوتاهی از آنچه را که در معتبرترین کتابهای حدیث جهان شیعه (اصول کافی، ارشاد شیخ مفید، غیبت شیخ طوسی، بحارالانوار مجلسی) در این باره نقل شده، در اینجا بخوانید:

حکیمه خاتون عمه امام حسن عسکری، در روز ۱۴ شعبان به دیدار برادرزاده اش میروید. امام از او خواهش میکند که آن شب را در خانه او بماند، زیرا وی از نرجس (نرگس) خاتون همسر خود صاحب فرزندی خواهد شد. حکیمه خاتون شادمان به نزد نرجس میروید، ولی اثری از بارداری در او نمی بیند. وقتی که در این باره از امام سؤال میکند، امام بدو توضیح میدهد که امامان مانند مردم دیگر در شکم مادرانشان تکوین نمییابند و از راه رحم نیز زاییده نمیشوند، بلکه در پهلوی مادرانشان رشد میکنند و از ران راست آنها زاده میشوند. «آن شب حکیمه بر بالین نرجس خاتون نشست و نزدیک سپیده دم، وی بدو خبر داد که آنچه آقا فرمود ظاهر شد. حکیمه خاتون سوره انا انزلناه را بر نوزاد خواند، و خود نوزاد نیز بمحض تولد همراه او به خواندن همین سوره پرداخت و بعد گفت: عمه جان سلام. و آنگاه نرجس ناپدید شد، و چون پرده برداشته شد در میان نوری خیره کننده طفلی نمودار شد که مشغول نماز خواندن بود، و هنگام دعای پایان نماز از خداوند خواست که به وعده خود وفا کند و زمین را بوسیله او پسر از عدل و احسان سازد. آنگاه حکیمه نوزاد را نزد امام برد و در این هنگام مرغی پروازکنان به سوی آن دو آمد، و امام از او خواست که طفل را ببرد و

نگاهداری کند و در هر چهل روز باز بیاورد تا پسر و مادرش با او دیدار کنند. و چون مرغ کودک نوزاد را میبرد، امام به عمه خود توضیح داد که این مرغ روح القدس است که مادر موسی نسيز فرزند خود را به او سپرده بود».

از هنگام درگذشت امام حسن العسکری در سال ۲۶۰، دوران امامت مهدی (امام زمان) آغاز شد. در مدت غیبت صغرای او که شصت و نه سال ادامه یافت دیدار امام برای پیروان او امکان پذیر نبود، و فقط چند نفری این اختیار را یافتند که عرایض امت را بحضور او ببرند و در پاسخ آنها اوامر و بدایع را ابلاغ کنند. این افراد که «وکلا» یا «ابواب» نامیده میشدند و تا سال ۳۲۹ هجری این وظیفه را عهده دار بودند، بر رویهم چهار نفر بودند که هر یک از آنها جانشین نفر قبلی شدند: ابوعمر و عثمان بن سعید معروف به سمان (روغن فروش)، ابوجعفر محمد بن عثمان پسر او، ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی از خاندان ایرانی نوبخت، و ابوالحسن علی بن محمد سمری. به نوشته احمد کسروی «چون کار عثمان بن سعید و جایگاه والایی که برای خود باز کرده بود به کسان بسیاری گران میافتاد کشاکشهای بسیاری برخاست و ما نامهای بیش از ده تن دیگر را در کتابها مییابیم که آنان نیز به دعوی نمایندگی امام ناپیدا برخاسته و همچون عثمان خود را باب (در) نامیده اند، و بهمین جهت عثمان بن سعید و جانشینانش آنانرا دروغگو خواندند و از امام «توقیع» هایی در باره بیزاری از ایشان ارائه کردند.

پس از عثمان پسرش محمد دعوی نمایندگی امام کرد و او نیز توقیع های بسیار از ناحیه مقدسه امام ناپیدا بیرون آورد و پولها از مردم گرفت و در توی خیک روغن بخانه امام فرستاد. بعد از او نوبت کسی بنام حسین بن روح رسید و سرانجام محمد بن علی سسمیری که ایرانی بود بدین مقام رسید، و ماجرای این ابواب چهارگانه ۷۰ سال بدین ترتیب ادامه یافت، که در همه این مدت امام غایب در پشت پرده امامت میکرد و کسی جز باب های او اجازه و امکان دیدارش را نداشتند. ولی چون ادامه این وضع برای همیشه ممکن نمیشد در پایان

هفتادمین سال محمد سمیری مدعی دریافت توقیعی از جانب امام شد که در آن به وی گفته شده بود که امام بزودی دوران غیبت تساهه ای را بنام غیبت کبری آغاز خواهد کرد که تا هر زمان که خداوند خواسته باشد ادامه خواهد داشت، و در این مدت دیگر به وجود ابواب احتیاجی نیست و «مؤمنان میبایند در حوادث به راویان حدیث او مراجعه کنند که او آنانرا حجت خود بر ایشان معین کرده است، همانطور که خود او حجت خدا بر این راویان است».

شیخ طوسی در کتاب «غیبت» در این باره چنین روایت میکند:
 «جماعتی از علما از شیخ صدوق روایت کرده اند که حسن بن احمد بن مکنب گفت در همان سالی که ابوالحسن علی بن محمد سمیری وفات یافت من در بغداد بودم. چند روز پیش از رحلتش به خدمت وی رسیدم. آن بزرگوار توقیعی را که از ناحیه مقدسه صادر شده بود به این عبارت برای مردم خواند: بسم الله الرحمن الرحيم. ای علی بن محمد سمیری! خداوند پاداش برادرانت را در مرگ تو بزرگ گرداند، چه تو تا شش روز دیگر خواهی مرد. پس به کارهای خود رسیدگی کن و به هیچکس بعنوان جانشین خود وصیت منما، که غیبت کامل واقع شده است. من آشکار نمیشوم مگر بعد از اجازه پرورگار عالم، و این بعد از گذشت زمانها و قساوت دلها و پر شدن زمین از ستم خواهد بود. عنقریب در میان شیعیان کسانی پیدا میشوند که ادعا میکنند مرا دیده اند. آگاه باش که هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعا کند که مرا دیده است دروغگو است و افترا میبندد، ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم. راوی گوید: از روی این توقیع نسخه ها نوشتیم و از نزد وی بیرون آمدم. چون روز ششم شد، نزد وی بازگشتیم و او را در حال احتضار دیدیم. به او گفتیم جانشین شما کیست؟ گفت: خدا را امری است که خود رساننده آن است، و این آخرین کلامی بود که از وی شنیده شد. رضی الله عنه!»

این روایت در کمال الدین شیخ صدوق هم نقل شده است.^۱



۱ - غیبت شیخ طوسی، ص ۱۵۷؛ احتجاج طبرسی، ص ۲۸۸

با آنکه در «توقیع» معروف امام غایب، که کتابهای بسیار معتبر جهان تشیع مدعی نقل متن دقیق آن شده اند تصریح شده بود که در دوران غیبت کبرای امام هیچ نشانی از او دیده نخواهد شد و هیچکس نیز او را نخواهد دید، همین بزرگواران نه تنسها او را مرئی کردند، بلکه مقر وی را در این دوران غیبت نیز دقیقاً مشخص کرده و حتی جمعی از مؤمنین را بدانجا فرستادند تا در باره آن خبرهای لازم را به ایشان اطلاع دهند. بر اساس این روایات که مجموعه آنها در جلد سیزدهم بحارالانوار نقل شده، مقر امام غائب جزیره ای دانسته شده است بنام الخضراء، که فرزندان امام به نام طاهر، قاسم، ابراهیم و عبدالرحمن هر یک بر شهری از شهرهای آن حکومت دارند. به روایت تحفة الامین جمعی از ثقات خودشان به این جزیره رفته و در باره آن اخباری داده اند. به گفته اینان این جزیره الخضراء در مدخل جبل الطارق است و تازیان آنرا جزیره ام حکیم نامیده اند و مقابل شهر الخزیراس است. محقق کرکی کتاب کاملی در باره این جزیره و حکومت آن برای شاه طهماسب نوشته است.

ابن خلدون در جلد چهاردهم تاریخ و ابن بطوطه در رحله (سفرنامه) خود مینویسند که در شهر حله نزدیک بغداد که آخرین مسکن امام دوازدهم پیش از غیبت کبرای او دانسته میشد، مسجدی بر پا شده بود که بر سر در آن پرده ای ابریشمین آویخته بودند و آنجا را معبد صاحب الزمان میخواندند. همه روز پس از نماز عصر چند صد نفر سوار با شمشیر برهنه میرفتند و از حاکم شهر اسبی با زین و برگ میستاندند و بصدای طبل و شیپور بسوی معبد روان میشدند و فریاد میزدند که «ترا بخدا ای صاحب الزمان، بیرون بیا که موقع ظهورت فرا رسیده است» و آنگاه او را به صدای شیپور میخواندند تا هنگام نماز مغرب فرا میرسید^۱. یاقوت نیز در «معجم البلدان» در همین باره مینویسد که در اوایل قرن هفتم هجری در شهر کاشان بزرگان شهر هر روز بامداد از دروازه شهر بیرون میرفتند و اسب سفید

۱ - رحله ابن بطوطه، ج ۲، ص ۹۸

زین کرده و آراسته ای را با خود میبردند تا اگر مهدی موعود به ناگاه ظاهر شود بر آن مرکب سوار شود، و هر روز عصر با تأسف از اینکه امام در آنروز ظاهر نشده به شهر باز میگشتند^۱. میرخواند بنویه خود در روضة الصفا متذکر میشود که در قرن ششم هجری، در دوران حکومت «سریداران» در سبزوار، روزی دو بار صبح و عصر اسب راهواری را با زین و براق مجلل به میدان بزرگ شهر میآوردند تا اگر صاحب الزمان در آنروز ظهور کند بتواند بیدرنگ بر آن بنشیند^۲. از قرون نهم و دهم هجری همین کار توسط پادشاهان صفوی، «غلامان شاه ولایت»، انجام میگرفت که به حکایت شاردن جهانگرد فرانسوی در کاخ سلطنتی خود در اصفهان همواره دو اسب با زین افزار آراسته یکی برای سواری حضرت صاحب الزمان و دیگری برای سواری نایب او عیسی مسیح آماده داشتند^۳. بررسی جامعی را در باره این استقبال های خالصانه از امام زمان در مقاله تحقیقی H.G. Kippenberg محقق معاصر آلمانی با عنوان *Zu einem normativen Simbol Vorderasiens : das gesattelte pferd* میتوان یافت^۴.



علیرغم همه تأکیدی که در «توقیع» امام غائب بر این شده بود که از تاریخ غیبت کبرای او تا هنگام ظهور مجددش هیچکس وی را نخواهد دید و هر کس که ادعای دیدنش را بکند دروغ گفته است، شیخ صدوق در کتابهای کمال الدین و غیبت و نعمانی در غیبت خود شانزده مورد مشخص از کسانی را نقل میکنند که در این مدت او را دیده و با وی گفتگو کرده اند.

مجلسی بنویه خود از کسانی به نام مقدس اردبیلی و میراسحق

۱ - معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۵

۲ - روضة الصفا، ص ۱۸۸. J.M. Smith در: The history of Sarbedaran Dynasty (1336-1381 A.D.)، ص ۵۵

۳ - سفرنامه شاردن در ایران، ج ۷، ص ۴۵۶ و ج ۹، ص ۱۴۴

۴ - Annals for Religious Iconography، سال ۱۹۸۲، شماره اول، ص ۷۶-۹۷

استرآبادی و میرزا محمد استرآبادی و اثری کاشانی و محمدبن عیسی بحرینی نام میبرد که در شرایطی عجیب و غریب با امام غایب دیدار کرده اند و بر رویهم از ۶۰ مورد مختلف دیگر در این باره یاد میکند. در غیبت طوسی، یکجا امام زمان با شترش از کجاوه به آسمان بالا میرود، جای دیگر بصورت پسر بچه ای با ده و جیب قد و قامت (غلام عشاری القد) درمیآید که بر مرده ای نماز میگذارد، جای دیگر راوی در بیابانی نزدیک مکه جوانی را در درون خیمه اش می بیند که اندامش در لطافت مانند گل بابونه و رنگ مبارکش چون گل ارغوانی است که قطراتی از عرق مثل شبنم بر آن نشسته است و قد مبارکش مانند چوبه ریحان است و سر مبارکش گرد و ابروانش بلند و کمانی و بر گونه راستش خالی مانند پاره مشکی که بر روی عنبر کوبیده فشانده باشند. «فهمیدم که امام زمان است. عرض کردم آقا، چرا آمدنتان بطول انجامید؟ فرمود پسر فهريار، پدرم رسم تقیه پیش گرفته بود و مرا نیز امر به تقیه فرمود و من اکنون در حال تقیه ام. عرض کردم چه وقت قیام میفرمائی؟ فرمود وقتی که راه حج را بروی شما ببندند و خورشید و ماه در یکجا جمع شوند و ستارگان در اطراف آنها به گردش درآیند و دابة الارض در بین صفا و مروه قیام کند در حالیکه عصای موسی و انگشتر سلیمان با او باشد».

جای دیگر، جد طایفه بنی راشد در تهران، در بازگشت از حج در بیابان میخوابد و وقتی از حرارت آفتاب بیدار میشود که کاروان رفته است. سرگشته در بیابان میرود که ناگهان خود را در سرزمین خرمی می بیند که بتازگی باران بر آن باریده و خوش بوترین زمینها است. در وسط آن سرزمین خرم قصری است که مانند برق شمشیر می درخشد. دو پیشخدمت در را میگشایند و او را بر روی قصر میبرند. در پشت پرده جوانی را می بیند که شمشیر بلندی را بالای سرش آویخته اند. جوان مثل ماه شب چهارده است. میگوید میدانی من که هستم؟ میگوید نه بخدا. میگوید من خاتم آل محمد هستم و در آخرالزمان با این شمشیر که می بینی قیام میکنم و زمین را پسر از عدل و داد میکنم. آیا میل داری به سوی کسانت برگردی؟ گفتم آری. به اشاره او

پیشخدمت کیسه ای بمن داد و از قصر بیرون آمدم. چند قدم که رفتم چشمم به سایه ها و درختان و مناره مسجدی افتاد. پیشخدمت گفت این شهر را میشناسی؟ گفتم نه، ولی شبیه اسدآباد همدان ما است. گفت همانجاست. و غایب شد. پس کیسه را باز کردم و چهل تا پنجاه دینار در آن دیدم. تا موقعیکه دینارها را داشتم همواره خیر و برکت بما روی میآورد.



به روایت محدثان شیعه، بسیار پیش از آنکه امام قائم متولد شده باشد، نشانه های ظهور و قیام او به صورتهای مختلف بر ارباب بصیرت آشکار شده بود. یکی از شناخته شده ترین این نشانه ها، ماجرای است که در سه کتاب بسیار معتبر جهان تشیع: غیبت شیخ طوسی، کمال الدین شیخ صدوق و احتجاج طبرسی از عیسی مسیح روایت شده است، و طبعاً هر سه این روایات در بحارالانوار ملا باقر مجلسی نیز منعکس شده اند:

«اهل تسنن روایت کرده اند که عیسی بن مریم علیه السلام از زمین کریلا گذشت و چند آهو را دید که در آنجا گرد آمده اند. آهوها آمدند به نزد عیسی بن مریم و شروع به گریستن کردند. عیسی علیه السلام هم نشست و با آنها گریست و حواریون هم که این بدیدند نشستند و گریه سر دادند، در حالیکه نمیدانستند برای چه گریه میکنند. بعدا پرسیدند یا روح الله، چرا گریه میکنید؟ فرمود مگر نمیدانید این سرزمینی است که نور دیده احمد مرسل و جگرگوشه فاطمه زهرا بتول اطهر که شبیه مادر من است در آن کشته میشود و همین جا مدفون میگردد. خاک این بیابان از مشک خوشبوتر است، زیرا تربت آن شهید است و تربت انبیاء و اولاد آنان نیز چنین است. سپس عیسی علیه السلام دست به پشکل های آهوان زد و آنها را بوئید و فرمود: پروردگارا! اینها را آنقدر باقی بگذار تا پدر این شهید

مظلوم نیز بیاید و اینها را ببوید و باعث تسلی خاطرش شود. و در روایت است که آن پشکله‌ها ماندند تا زمان امیرالمؤمنین که از کربلا گذشت و آنها را بوئید و گریست و همراهان را نسيز بگريسه انداخت و داستان را به اصحاب خود اطلاع داد»^۱.

علامه مجلسی در تفسیر این حدیث مینویسد: عجیب است که اهل تسنن تصدیق میکنند که پشکله‌های آهوان بیش از پسانصد سال باقی ماند و ابر و باران و گذشت روزها و شبها و سالها آنها را تغییر نداد، ولی قائم آل محمد از پشکل هم کمتر است و نمیتواند باقی بماند تا آنگاه که با شمشیر قیام کند و دشمنان خدا را نابود گرداند.

علی بن ابیطالب در خطبه نماز جماعت، در پاسخ صعصعة بن صوحان که دجال علیه اللعنه کی ظهور خواهد کرد، فرمود: وقتی که مردم دروغ گفتن را حلال شمارند، و رشوه بگیرند، و سفیهان را بکار بگیرند، و با زنان مشورت کنند، و خون یکدیگر را بی‌ارزش دانند، و ساختمانها را محکم بسازند، و امرا فاجر باشند، و وزرا ظالم، و قاریان قرآن فاسق، و اشرار مورد عنایت قرار گیرند، و پیمانها نقض شوند، و زنها در امر تجارت با شوهران خود شرکت جویند، و صداهاى فاسقان بلند گردد^۲. و بدرستی که در آن زمان بزرگ قوم رذل‌ترین آنها باشد، و از شخص فاجر بمناسبت سرش تقیه شود، دروغگویان تصدیق شوند و جانیان امین گردند، و زنان نوازنده آلات طرب بدست گرفته نوازندگى کنند، و مردم پیشینیان خود را دشنام دهند، و زن‌ها بر زین‌ها سوار شوند و زنان به مردان و مردان به زنان شبهت پیدا کنند، و احکام دین را برای غیردین بیاموزند.

نشانه‌های روشنی بر نزدیکی ظهور امام قائم، بنا به روایتی که

۱ - مهدی موعود، ص ۹۹۷

۲ - شیخ صدوق در کمال الدین، ص ۱۷۸. مترجم مهدی موعود که این روایت را نقل کرده، در تفسیری بر آن می‌پرسد: آیا مقصود امیرالمؤمنین علیه السلام خوانندگان رادیو و آوازهای آنها است، یا میتینگ دهندگان و ناطقین انتخاباتی که هر روز صدای زنده باد و مرده بادشان در سر هر کوی و برزن بلند است و دسته دسته برای شنیدن آن صداهاى بیهوده اجتماع میکنند؟

در کتاب علی بن بابویه از امام جعفر صادق (و آن نیز نقل از خود پیامبر اسلام) آمده این است که در آن زمان بواسیر در میان مؤمنین شیوع بسیار یابد^۱، و از امام محمد باقر نیز روایت است که سه ماه در پنجم رمضان و خورشید در پانزدهم آن به خسوف و کسوف روند، آنچنانکه از زمان آدم ابوالبشر چنین نشده باشد، و حسابهای همه منجمان از این بابت بر هم خورد^۲، و نیز در روایت است که همه بدعتگزاران دین از شکل آدمیان بیرون روند و به قالب میمون و خوک درآیند^۳.



مشخصات دقیق «دجال» در جهان مسیحیت در نامه ای توصیف شده که کشیشی بنام Adson سرپرست کلیسای شهر «دیو» در نرماندی فرانسه در سال ۹۵۴ میلادی (۳۴۳ هجری) برای ملکه Gerberge همسر لوئی چهارم پادشاه فرانسه نوشته است. چهره ای که او در این نامه (که اصل آن در آرشیوهای دولتی فرانسه نگاهداری میشود) از دجال ترسیم کرده شش قرن تمام مسیحیت اروپا را تحت تأثیر خود قرار داد و حتی امروز نیز این تأثیر در نزد پیشگویان و فالگیران کنونی دنیای مسیحی و تا حد زیادی در معتقدات عامیانه مسیحیان باقی مانده است.

براساس کتاب مکاشفه یوحنا در انجیل، اندکی پیش از بازگشت پیروزمندانه عیسی به روی زمین موجودی بنام اژدهای Apocalypse ظهور میکند. خود را بدروغ پیامبر خدا و بعد خود خدا مینامد و بلایای بزرگ همراه با دگرگونیهای دهشتناک آسمانی همراه میآورد که وصف جالب آنها سراسر کتاب «مکاشفه» عهد جدید را در برگرفته است. ولی دوران قدرت این پیغمبر دروغین با نابودی او پایان میگیرد و راه بر پیروزی عیسی باز میشود.

۱ - مهدی موعود، ص ۱۰۵۳

۲ - همان کتاب، ص ۹۸۱

۳ - شیعه گری و امام زمان، نوشته دکتر مسعود انصاری، ص ۲۰۷

به نوشته این کشیش، دجال که از افراد یکی از قبایل یهود است از همخوابگی یک راهزن ملعون و یک زن زناکار در شهر بابل زاده میشود که پیش از آن بزرگترین شهر جهان بود و بعداً پایتخت پارسیان شد. در کودکی به صیدا و کورازانیم، دو شهری که عیسی مسیح آنها را لعنت کرده است منتقل میشود و در آنجا بدست جادوگران و ساحرانی که در خدمت شیطان قرار دارند آموزش می بیند. وقتی که به سن بلوغ میرسد به اورشلیم میرود و در معبد سلیمان خیمه میزند و تمام قدرت سحر و جادوی خود را بکار میگیرد. معجزاتی میکند که تا آنزمان هیچ گوشی نشنیده و هیچ چشمی ندیده است. درختان خشک با جادوی او برگ و گل و میوه میآورند. اشیاء مختلف تغییر شکل میدهند. آبهای رودخانه ها سربالا بحرکت درمیآیند. صدایش از فواصلی بسیار دور شنیده میشود که مردمان را به پذیرش خدایی خود میخواند. مرکب او قدمهایی هرکدام صد برابر قدمهای مرکب های دیگر برمیدارد. دریا را طوفانی و سپس آرام میکند، و اندک اندک کارش به زنده کردن مردگان و مسخ کردن زندگان میکشد، چندانکه قدرتتش از دریایی تا دریایی، از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب گسترش مییابد، و او این قدرت را در سراسر قلمرو حکومتش علیه مسیحیان و پاکدلان بکار میگیرد، تا آن هنگام که پیشگوئی پائولوس در انجیل مقدس تحقق یابد که «آنگاه عیسی خداوند او را به نفس خود هلاک خواهد کرد و قوت و آیات و عجائب و دروغ او را نابود خواهد ساخت» (عهد جدید، رساله دوم پولس رسول به تسالونیکیان، باب دوم، ۲)¹.

حدیثی که شیخ المحدثین ملا باقر مجلسی در جلد سیزدهم بحارالانوار از قول علی بن ابیطالب در باره مشخصات دجال اسلامی میآورد، تقریباً رونوشت گواهی شده ای از همان توصیفی است که کشیش نرماندی از دجال مسیحی کرده است:

۱ - Gérard de Sède در: *L'étrange univers des Prophètes*، پاریس، ۱۹۷۷

و R.P. Lucken در: *Prophets of the Antechrist*، واشینگتن، ۱۹۴۰

«... و درین وقت حضرت امیرالمؤمنین در پاسخ اصبع بن نباته فرمود: دجال از شهری که آنرا اصفهان میگویند و قریه ای از آن که معروف به یهودیه است برمیخیزد. چشم راست ندارد و چشم دیگرش در پیشانی او است، بر الاغ سفیدی سوار است که هر گامش با گام دیگر یک میل فاصله دارد. از هیچ آبی نمیگذرد مگر اینکه آن آب تا روز قیامت بخشکد. با صدائی که از مشرق تا مغرب بگوش جن و انس و شیاطین میرسد میگوید: ای مردمان، بیائید بسوی من که من آن کسم که بشر را آفریده ام و روزی هر کس را تقدیر میکنم، من خدای شما هستم. ولی این دشمن خدا دروغ میگوید، زیرا که یک چشم دارد و در بازارها راه میرود و غذا میخورد، در صورتیکه خدای واقعی نه یک چشمی است، نه غذا میخورد و نه در بازارها راه میرود. پیروان دجال یهودیان و عربهای بیابان نشین و طنبورزان و اولادان زنا و زنان هستند که چتر سبزی بر سر و دوش دارند. و خداوند آن ملعون را در پلی معروف به پل افتق در شهر شام سه ساعت از روز جمعه برآمده بدست کسی که عیسی بن مریم پشت سرش نماز میگذارد میکشد. و بعد از این واقعه است که دابة الارض از سمت صفا ظهور میکند. ولی از آنچه را که بعد از آن روی میدهد از من نپرسید، زیرا حبیب من رسول خدا با من عهد بسته است که آنرا جز با ائمه طاهرين با کسی در میان نگذارم»^۱. در همین زمینه حدیثی دیگر از حضرت صادق توسط احمد بن محمد برقی از قول پیغمبر روایت شده است که: «هر کسی که ما اهل بیت را دشمن بدارد در روز قیامت به صورت یهودی برانگیخته گردد تا به دجال بگردد و عذاب ببیند»^۲.

شیخ المحدثین این گفته «امیرالمؤمنین» را با گفته ای دیگر از امام محمد باقر تکمیل میکند که: «آن علیه اللعنه از خراسان یا از شام و به احتمال قوی تر از اصفهان خروج کند، و بر پیشانی اش نوشته

۱ - نقل از کتاب مهدی موعود، ص ۱۲۲۳

۲ - توضیح مترجم مهدی موعود: این حاکی است که بعد از جنگ سوم تشعشات اتمی دو سوم بشر را نابود میکند و همانوقت موقع ظهور است.

شده است «کافر» تا هر عامی آنرا بخواند، و چشمی دارد پر خون و درخشان چون ستاره صبح، و بر سر کوهی نشسته نعره هائله ای زند که طنین آن به هزار فرسخ برسد و جن و انس بشنوند، و ساحران از آدمیان و اجنه و ولدالزنايان و زنان گروه گروه به او ملحق شوند، و مباح کنند به مردم که با زنها و پسران در کوچه ها و راه ها علاینه و عریان زنا کنند و گوشت خوک و شراب خورند و ساز بنوازند، و بگذرد بر تمامی بلاد سوار بر الاغی گلگون که هر گامش ثلث فرسخ باشد، و تسخیر نماید همه آفاق زمین را به غیر از مدینه و مکه و مراقد ائمه، و به هر ولایت که گذارش افتد خلق مرتد گردند».

در گرماگرم این ماجرا، نقابداری ولدالزنا در میان کوفه و حیره قیام میکنند و تنها در یکساعت در کوفه چندین هزار نفر کشته میشوند، چندانکه از شدت خون و گند جسدها مردم تا سه روز از آب فرات تنفر کنند، و پس وارد شهر ملغون بغداد شود و مردان را بکشد و زنان را اسیر کند، و پس به مدینه روی آورد و آنرا غارت کند و به عزم خرابی رو به مکه آورد و به زمین بیضا فرود آید. و در همین هنگام سرداری با ۵,۰۰۰ ساحر از یغداد بیرون آید، و از کوفه نیز صد هزار مشرک و منافق حرکت کنند. پس در جمعه بیست و سوم ماه رمضان آفتاب تیره و سیاه گردد، و دو ثلث از مردم به موت احمر و ابیض و اسود تلف شوند، چنانکه از هر هفت نفر دو نفر بیشتر زنده نماند. پس باد سیاهی در بغداد بوزد، و زلزله ای شود که اکثر اهل شهر به زمین فرو روند، و آفتاب در نیمه ماه رمضان کسوف کند و ماه در آخر آن، بخلاف قاعده نجوم، و در پی آن پس از سه شبانروز حبس خورشید در زیر کره زمین، آفتاب از مغرب طلوع کند و با ماه در یکجا جمع آید، و این عجیب ترین علامت نزدیکی قیامت است، زیرا که آفتاب در این سه روز برای طلوع اجازه از باری تعالی دریافت ندارد، و در پی آن فرمان الهی به جبرئیل صادر شود که خورشید و ماه را عاری از نور کند و از طرف غرب طالع گرداند. پس آفتاب و ماه چندان بگریند و از خوف قیامت لرزان و نالان گردند که تمامی اهل آسمانها و سرادقات عرش به گریه آنها گریان شوند.

پس چون آفتاب و ماه به میان آسمان رسند جبرئیل به فرمان خالق جبار گردن های هر دو را بگیرد و دوباره آنها را به مغرب بازآورد... و در همین وقت است که هائله دخان قال الجبار روی دهد، و آن چنان باشد که از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که در عالم دودی پیدا شود که در گوش و بینی کفار داخل شود و سرشان را بریان کند و آنگاه از مقعدشان بیرون آید، و آنان به تضرع عهد کنند که از آن پس اسلام آورند، اما حقتعالی نپذیرد.

... و در چنین شرایطی است که «خلاصه کائنات و فخر موجودات و قبله اهل ایمان و سلطان کافه ساکنان ارض و سماوات و ممالک عرصه زمین» در روز جمعه نوروز عجم که مصادف با دهم محرم باشد در سال طاق از هجرت، بصورت جوانی کامل، ۴۰ ساله یا کمتر، در صحن مکه معظمه ظهور کند، در حالیکه عمامه زردی بر سر و لباس رسول الله را در بر و نعلین آنحضرت را در پا و عصای آن جناب را در دست داشته باشد و بزی چند در پیش انداخته باشد.

علامه ملا محمد باقر مجلسی در ارتباط با آنچه از این لحظه به بعد میگذرد، بیش از شصت حدیث «موثق» را از قول خود پیامبر و هشت تن از امامان (علی، حسین، امام باقر، امام صادق، امام کاظم، امام رضا، امام علی النقی، امام عسکری) یکی پس از دیگری در جلد سیزدهم بحارالانوار نقل کرده است که مجموع آنها، در خلاصه ترین صورت آن، چنین است:

به ندای امام زمان ۳۱۳ تن از مؤمنین از خانه های خود در شهرها و کشورهای مختلف شبانه طی الارض میکنند و صبح در برابر آن حضرت حاضر میشوند. در همین ضمن ۳۱۳ شمشیر که هرکدام نام یکی از آنها و نام پدر او را دارد از آسمان نازل و بدست صاحب الزمان میان صاحبان آن تقسیم میشوند. آنگاه جبرئیل و ملائکه و نجبای اجنه یکی یکی دست آن حضرت را میبوسند و با او بیعت میکنند، و پس از آن اجرای برنامه امام زمان آغاز میشود: دستهای بنی شیبه را که کلیددار کعبه اند بریده و به کعبه

میآویزد، بعد اجنه را مأمور کشتار منافقین در مکه میکند که به نوشته راوی حدیث از هر صد تن بلکه از هر هزار تن آنها یکی هم ایمان نمیآورد. سپس به مدینه میرود و گروه بسیاری از قریش را در آنجا میکشد. آنگاه با ۳۱۳ نفر یاران خود و جبرئیل و میکائیل به کوفه میرود و در آنجا با کمک ملانکه جنگ بدر که این بار برای او نازل میشوند لشکر سفیانی را چنان میکشد که حتی یک تن از آن باقی نمیماند، بطوریکه یکی از اولاد آن حضرت که همراه دوازده تن از یاران خود از طالقان به کوفه آمده است تا به لشکر پدر ملحق شود از او میپرسد: چرا اینقدر آدم میکشی؟ ولی یکی از موالی امام بدو میگوید: ساکت میشوی یا گردنت را بزنم؟ و او بناچار خاموش میشود و تجدید بیعت میکند، و از جانب امام مأمور میشود که کافری را در کوفه زنده نگذارد و هر سنگ و درختی را هم که آنها بدان پناه برده باشند نشان دهد تا درندگان و طیور از گوشت آن کفار سیر شوند. و پس به نجف اشرف رود با ۴۶,۰۰۰ ملانکه و ۴۶,۰۰۰ جن، و ۳۱۳ مؤمن همراه خود، و جمیع ملانکه ای که در کشتی با نوح علیه السلام بودند و در آتش با ابراهیم علیه السلام، و در دوپاره شدن دریا با موسی علیه السلام، و در عروج به آسمان با عیسی علیه السلام، و آن ۴,۰۰۰ ملکی که در کربلا بر حضرت امام حسین علیه السلام نازل شدند ولی رخصت جنگ نیافتند. و در آنوقت ملانکه و اجنه با مردم الفت و معاشرت کنند، و گنج ها و معدنهای زمین بر آن حضرت ظاهر شوند، و بادهای مسخر آن حضرت گردند، و حضرت را قوتی باشد که بزرگترین درختها را از ریشه برکنند و هیبتی باشد که صدایش کوه ها را فرو ریزد.

آنگاه از پشت قبر امام حسین علیه السلام نهری به سوی نجف جاری شود که در میانش پل ها و آسیابها ساخته شود. پس آن حضرت هر زانی محسنه را سنگسار نماید و هر کسی را که زکوة نداده باشد گردن بزند، و قروض شیعیان را که مرده اند ادا کند حتی اگر به اندازه دانه خردلی باشد. و از شیعیان هر که مایل باشد زنده شود و به خدمت

آنحضرت درآید. و در روز ابدال جنگ تازه ای برپا شود که از سفیانی امیرالامراء لشکر دجال و جمیع عساکرش حتی یک تن باقی نماند که خبر برای دجال علیه اللعنه ببرد. و در این موقع است که عیسی علیه السلام نازل شود و با یاری حضرت صاحب الزمان آن ملعون را در شام و به روایتی دیگر بر روی صخره بیت المقدس به قتل رساند، و بعد از طی کار سفیانی و دجال، آن حضرت لشکر به اطراف فرستد و هر یک از ۳۱۳ نفر یاران خود را بر ولایتی والی گرداند تا حکام الهی در زمین خلق باشند.

و آنگاه حضرت بگشاید بیرق رسول خدا را، و آنرا متوجه هر کجا که نماید خدا اهل آنجا را هلاک کند. و لشکری به اسلامبول فرستد، و بنی امیه از آنجا به فرنگ بگریزند و صلیب به گردن آویزند و اهل فرنگ ایشان را امان دهند، ولی لشکر قائم به شرطی فرنگیان را امان دهند که گریخته ها را گرفته و همه را گردن بزنند، و پس از آن تمامی بلاد را فتح نماید و نام کفر و شرک از زمین برطرف شود، و آن حضرت به احادیث مختلف مدت ۴۷ یا ۷۰ سال و یا ۳۰۹ سال که مدت مکث اصحاب کهف در غار است سلطنت کند. پس مخدره ای از اهل بیت عصمت و طهارت را به حباله عقد خود درآورد، و بعد از طی واقعه هائله یاجوج و ماجوج احرام حج ببندد، ولی پیش از وصول به مکه بدست زن ریشداری به شهادت برسد و طریق فردوس در پیش گیرد.

با اینهمه، ماجرا با شهادت حضرت صاحب الزمان بدست زن ریشدار پایان نمیپذیرد، زیرا پس از آن دوباره سلسله امامان بازگشته و به کار امامت میپردازند تا دشمنان خود را که آنها هم زنده میشوند بدست خود گردن بزنند. و در این بازگشت، رسول خدا بر مظلوم کربلا چنان میگرید که آسمانها و زمین به گریه او میگیرند، و فاطمه زهرا نعره ای میزند که زمین و آسمان های هفتگانه و عرش الهی به لرزه درمیآیند، و حضرت امیرالمؤمنین امام حسین را به مشرق و مغرب میفرستد تا جمیع دشمنان خدا را بکشد و یوشع و دانیال نبی را نیز که زنده شده اند با لشکری به

بصره میفرستد که دشمنان را بکشند... و حضرت امام حسین آنقدر پادشاهی کند که موهای ابرویش به چشم مبارکش افتد و در این مدت بر تختی از نور با قبه ای از یاقوت سرخ مزین به انواع جواهرات نشسته باشد. و ۳۰۹ سال پادشاهی کند، پس نوبت سلطنت امیرالمؤمنین علیه السلام برسد و این بار او ۴۰,۰۰۰ سال پادشاهی کند و امام سفاح (خونریز) لقب گیرد، و در مدت پادشاهی او از هر شیعه هزار پسر بهم رسد. و آن حضرت باز با حضرت امام حسین رجعت فرماید تا از معاویه و تبعه او انتقام بکشد، و پس از آنکه همه لشکریان معاویه در صفین زنده شوند، جملگی آنانرا بکشد... و دنیا منقضی نشود تا آنکه یکبار دیگر رسول خدا و امیرالمؤمنین به دنیا برگردند و در نجف یکدیگر را ملاقات فرمایند و در آنجا مسجدی برپا کنند که ۱۲,۰۰۰ در داشته باشد. و این بار حضرت محمد بن عبدالله ۵۰,۰۰۰ سال سلطنت کند^۱.

این حدیث اختصاصاً در مجموعه احادیث نقل شده توسط شیخ المحدثین مجلسی جای ممتازی دارد که «حضرت امام جعفر صادق فرمود: بدرستی که چون امام غایب در مکه ظهور فرماید، شمشیر از نیام برکشیده «یا ثاوات الحسین» خواهد گفت، و به انتقام خون حسین آنقدر خواهد کشت که پیرامون کعبه دریای خون شود... و چون مردم بگویند این خونریزی بیحساب برای چیست؟ آن حضرت به منبر رفته با دیدگان اشک آلوده لنگه کفش خون آلود علی اکبر را به آنها نشان دهد و گوید: اگر هم تمام مردم زمین را بکشم، تقاص این لنگه کفش نخواهد بود».

... علیرغم همه اینها، بعد از ظهور حضرت قائم و بازگشت پیامبر و انبیا و حکومتهای دوباره آنها، همچنان نه صلحی در روی زمین مستقر خواهد بود، و نه عدالتی. گواه روشنی بر این امر را در حدیثی میتوان یافت که در کتاب جمعه، نشریه جمهوری اسلامی

ولایت فقیه (شماره ۲، ۱۱ مهرماه ۱۳۵۸) به چاپ رسیده است: «و جابر رحمة الله علیه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کند که فرمود: ... حضرت صاحب الزمان نوزده سال پادشاهی میکند، و بعد از وفات آن حضرت هرج و مرج و فتنه بسیار خواهد بود تا پنجاه سال. پس حضرت امام حسین خواهد آمد و طلب خون خود و اصحاب خود را خواهد کرد، و آنقدر بکشد و اسیر کند که مردم بگویند: اگر این ذریه پیغمبران بود اینقدر آدم نمیکشت!»

در میان صدها محدث و مفسر و فقیهی که در جهان تشیع موضوع صاحب الزمان و رسالت او را در صورتهای مختلف مورد ارزیابی قرار داده اند، حتی یکنفر نمیتوان یافت که ویژگی اساسی کار او را کشتار بیدریغ و خون ریختن بی حساب ندانسته باشد. در کتاب معتبر غیبت نعمانی از قول امام جعفر صادق آمده است که اگر مردم میدانستند قائم قوم ما هنگام ظهورش چه میکند، بیشترشان ترجیح میدادند که اصلاً با او روبرو نشده باشند، زیرا او جز شمشیر چیزی نمیگیرد و جز شمشیر چیزی نمیدهد، تا جائیکه بسیاری خواهند گفت که این مرد از خاندان پیغمبر نیست، و اگر بود ترحم بیشتری بر مردم داشت. در همین کتاب از امام محمد باقر نیز نقل شده است که کار قائم شمشیر است و ملامتهای دشمنانش او را از هدفش بازنمیدارد. وقتیکه قائم ما قیام کند هشت ماه تمام شمشیر را در غلاف نگذارد تا از کشته های بیدینان پشته بسازد. و باز از امام جعفر صادق روایت شده است که: صاحب الامام نمیآید مگر اینکه دو سوم مردم دنیا بدست او از میان بروند. و وقتی که راوی حدیث از امام صادق میپرسد که وقتیکه دو ثلث مردم از بین رفته باشند دیگر چه کسی میماند؟ امام پاسخ میدهد که مگر نمیخواهی جزو آن یک سوم باقیمانده باشی؟^۱ شیخ مفید در کتاب «اختصاص» از همین امام نقل میکند که چون قائم قیام کند به کوفه میرود و با دست به موضعی اشاره میکند و میگوید اینجا

۱ - مهدی موعود، ص ۱۱۶۰-۱۱۶۵

را بکنید، و چون میکنند ۱۲ هزار زره، ۱۲ هزار کلاه خود و ۱۲ هزار شمشیر دو روی از آنجا بیرون میآورند. آنگاه دوازده هزار نفر از غلامان خود را احضار میکند و زره ها را بآنها میپوشاند و بسا کلاه خودها و شمشیرها مجهز میکند و سپس فرمان میدهد که هرکدام از آنها آنقدر که میتوانند آنهایی را که چنین لباسها را بر تن ندارند بکشند. و چندان مردم بیدین را به قتل میرساند که دیگر جز مسلمانان ناب کسی باقی نمیماند. گاهی هم که امام جلاد کافی برای کشتن ندارد، چنانکه مفضل بن عمر کوفی از اصحاب امام جعفر صادق و امام موسی کاظم روایت و علامه مجلسی آنرا نقل کرده است، از طایفه جن کمک میگیرد. در ارشاد شیخ مفید در این باره از امام محمد باقر روایت شده است که چون قائم به کوفه رود دو هزار مرد مسلح بدو گویند که از هر جا که آمده ای برگرد، زیرا ما احتیاجی به اولاد فاطمه نداریم، و او نیز توسط سپاهی مرکب از آدمیان و از اجنه، شمشیر میان آنها میگذارد و تا آخرین نفرشان را میکشد، سپس منافقان دیگر را در کوفه بقتل میرساند و چندان از آنها میکشد که خداوند بدو میفرماید: بس است، زیرا که اکنون خوشنود شده ام. آنگاه قائم چهار مسجد را در کوفه منهدم میکند و کنگره های مساجد باقیمانده را نیز خراب میکند، و ناودان هایی را که مشرف به راه مردم هستند برمیدارد، و قسطنطنیه و چین و کوههای دیلم را فتح میکند و به یهود و نصارا و صابثین و دهریون و برگشتگان از اسلام و کفار شرق و غرب قیام میکند و اسلام را به آنها پیشنهاد مینماید و هر کس که مسلمان نشد گردنش را میزنند، و هر جنبنده حرام گوشتی را نیز میکشد تا جز حیوانات حلال گوشت در روی زمین نمانند.

از جمله وقایع جالب دوران حکومت حضرت قائم، نحوه برخورد او با ابوبکر و عمر است، که بدستور وی اجساد آنها را از کنار مقبره پیامبر از گور بیرون میآورند و به دار میآویزند. و چند روز بعد امام آنها را پائین میآورد و زنده میکند و در حضور عامه مؤمنین آنانرا به گناهان زیر متهم میکند که مورد قبول خود آنها

نیز قرار میگیرد: قتل هابیل بدست قابیل، انداختن ابراهیم خلیل الله در آتش، انداختن یوسف در چاه، زندانی کردن یونس در شکم ماهی، بریدن سر یحیی، به صلیب کشیدن عیسی، آتش زدن درب خانه علی ابن ابیطالب و سقط کردن فرزند فاطمه زهرا، مسموم کردن امام حسن، باضافه همه زناهایی که از زمان آدم ابوالبشر تا قیام قائم آل محمد در جهان صورت گرفته است. و بعد از آنکه عمر و ابوبکر به همه این گناهان اعتراف میکنند آنان را دوباره بر همان درخت میآویزد و امر میکند که آتشی از زمین بیرون آید و آنها را همراه با خود درخت بسوزاند^۱.

اندکی بعد، بدستور همین امام جسد عایشه همسر محبوب پیامبر را که لقب «ام المؤمنین» دارد، از گور بیرون میآورند و بدو صد تازیانه میزنند.

و در کتاب غیبت از حضرت صادق آمده است که چون قائم قیام کند مردم با نور او روشن میشوند و از نور خورشید بی نیاز میگردند، و هر مردی در ایام دولت او دارای ۱۰۰۰ پسر خواهد شد که حتی یک دختر در میان آنها نباشد. و مسجدی در بیرون کوفه میسازد بسا ۱۰۰۰۰ درب. و باز حضرت صادق فرمود که علم کلاً ۲۷ حرف است. آنچه پیغمبران آورده اند و مردم هم تاکنون بیش از آن را ندانسته اند ۲ حرف است، ولی قائم پس از قیام ۲۵ حرف دیگر را نیز بیرون میآورد و در میان مردم منتشر میسازد و آن دو حرف را هم ضمیمه میکند. و باز از حضرت صادق آمده است که هنگامیکه قائم قیام کند، خداوند چندان نیرو به گوشها و دیدگان مؤمنان میدهد که در هر جا که باشند قایم با آنها صحبت میکند و آنها هم صدای او را میشوند و به وی نگاه میکنند^۲.

.....

۱ - بحارالانوار، جلد سیزدهم، فصل آخر

۲ - تفسیر مترجم مهدی موعود: معلوم میشود که رادیو و تلویزیون و تلفنهای تلویزیونی که در آینده نزدیک عمومی خواهد شد در زمان امام زمان هنوز باقی خواهد بود

شصت سال پیش، احمد کسروی، اندیشمند پیشگام از اندیشمندان عصر ما، در کتاب شیعیگری خود پرسشهای هفتگانه ای را در ارتباط با ماجرای امام زمان و واقعیتهای مربوط به حضور و غیاب او مطرح کرد، که با وجود همه بحث های بعد از آن، و طبعاً همه بحثهای هزار ساله پیش از آن، همچنان پاسخهای قانع کننده ای بدانها داده نشده است، و بناچار میباید در پایان فصل صاحب الزمان کتاب حاضر ما یکبار دیگر بصورت پرسشهایی پاسخ ناگرفته نقل شوند:

۱ - چگونه تواند بود که آدمی سرشناس را فرزندی زائیده شود و کسی آگاه نگردد؟ چگونه تواند بود که پنجسال گذرد و شناخته نشود؟ مگر حسن العسکری در سامره در میان مردم نمیزیسته؟ مگر کسی به خانه او آمد و شد نمیکرده؟ آیا تنها با گفته عثمان بن سعید چنان چیزی را باور توان کرد؟ و آنگاه نهفتگی چه رازی میداشت؟ اگر نهفته نبودی چه گزندی دیدی؟ و اگر گویند که از دشمنان خود میترسید میپرسم پس چرا پدرانش نترسیده بودند؟ آنگاه گروهی که تقیه توانند کرد و باورهای خود را از دیگران پوشیده توانند داشت چه جای ترسی برای ایشان بازماند؟

۲ - امام اگر پیشوا است باید در میان مردمش باشد و آنانرا راهبری کند. امام ناپیدا چه معنی تواند داشت؟

۳ - هزار سال زندگی باورکردنی نیست. اگر دین داشتیدی این دانستیدی که خدا برای کارهای خود آئینی گزارده است که هیچگاه آنرا دیگر نگرداند. این را همان خدا گزارده است که کسی بیش از ۱۲۰ و ۱۴۰ سال زنده نتواند ماند. و آنگاه خدا را چه نیازی بوده است که کسی را از هزار سال پیش نگاه دارد تا روزی او را بیرون آورد و با دست وی جهان را نیک گرداند؟ مگر خدا نتوانستی او را در زمانی که بیرون خواهد آمد به جهان آورد و به کار انگیزد؟

۴ - مهدی گری جز افسانه ای نتواند بود. میگویند چنین باوری در کیش های دیگر نیز هست، چونانکه جهودان مسیح موعود را انتظار میبرند و عیسویان به فرود آمدن عیسی از آسمان

امیدمندند و زردشتیان چشم براه شاه بهرامند. چه خوش دلیلی پیدا کرده اند! آیا شناخته بودن یک افسانه در میان این گروه و آن گروه نشان درستی آن باشد؟ میگویند پیغمبر از مهدی آگاهی داده، ولی پیغمبر که آشکاره میگفت من غیب ندانم چگونه از آینده آگاهی داده است؟ و اگر داده، چرا داستانی به این شگفتی و بزرگی در قرآن نیامده است؟

۵ - اینکه گفته اند که مهدی انتقام خون حسین را خواهد گرفت و بنی امیه یا بنی عباس را خواهد کشت نشان است که جز سودجویهای سیاسی در میان نمی بوده. اکنون که نه بنی امیه مانده و نه بنی عباس، مهدی چه کسانی را خواهد کشت؟ و آیا به این نویدهای آشکاره دروغ چه باید گفت؟

۶ - در احادیث شیعه چون مهدی بدست زن ریشداری کشته گردید، امامان یکایک به جهان بازگشته به فرمانروایی و کامرانی برخوانند خاست، دشمنان هر یکی نیز زنده خواهند شد تا هر امامی دشمنان خود را کشته و کینه بجوید، زیرا این امامان از جهان سیر نشده اند و آتش کینه در دلهایشان فرونشسته است. رویتان سیاه باد ای دروغگویان!

۷ - این دعوی ملایان که خود را جانشین امام میخوانند و بهمین دعوی صدها هزار ملا پدید آمده اند و در نجف و قم و دیگر جاها آن دستگاهها بر پا کرده اند، چه پایه دارد؟ دستاویز همه اینها این حدیث است که در پیشامدها به کسانی که گفته های ما را میدانند باز گردید که آنان نمایندگان من به شمایند، و با این دعوی حکومت را هم از آن خود می شمارند. نمی پرسیم که این حدیثها چه مایه از اعتبار دارد؟ ولی میگوئیم که سر رشته داری (حکومت) نه کاری است که گروهی ملای بی سر و سامان بدان توانند برخاست. چنین دعوی تنها یک گمراهی و نادانی نیست، خیره رویی بی مانند و ستیزگی بسیرون از اندازه ای است.

غلاة شیعه

نام پیروان این بخش از جهان تشیع که از نظر شمار بزرگترین تعداد را بعد از شیعیان دوازده امامی دارند، از ریشه «غالی» (غلو کننده) آمده است، زیرا وجه مشترک همه فرقه های متعدد آن غلو در باره علو مقام علی ابن ابیطالب در حد رساندن او به خدایستی است. اکثریت این فرقه، علی را در مقامی بالاتر از محمد قرار میدهند و برخی از آنها اصولاً بر این عقیده اند که جبرئیل فرمان پیغمبری را که از جانب خداوند برای علی آورده بود اشتباهاً به محمد داده بود. شماری از فرقه های غلاة به زندگانی پس از مرگ عقیده ندارند و رستاخیز مردگان و روز قیامت و حساب و بهشت و دوزخ را در صورت سنتی آن نمیپذیرند و در عوض به اصل تناسخ عقیده مندند، یعنی معتقدند که ارواح نکوکاران پس از ترک کالبدهای آنان به قالبهایی آراسته تر و سعادتمندتر منتقل خواهند شد و بهشت خویش را در این صورت تازه خود خواهند یافت، و در عوض ارواح بدکاران به قالب سگان و خوکان و خزندگان و حشرات خواهند رفت و برزخ خویش را در آنجا خواهند داشت.

بعقیده غلاة طرفدار الوهیت علی، جوهر الهی در علی حلول کرده و با کالبدش درآمیخته بود، بدین جهت است که وی عالم به غیب بود و در خیبر را کند. معتقد بودند که علی نمرده است و گاه به گاه ظهور میکند. رعد آوای او و برق خنده او است. مؤسس این فرقه را غالباً عبدالله بن سبا میدانند که از یهودیان یمن و مخالف عثمان و مبلغ خلافت و امامت و وصایت علی بوده است. میگویند وی چنان اعتقاد به رجعت علی داشت که وقتی که خبر درگذشت وی را بدو دادند گفت اگر هزار بار هم خبر قتل علی را بیاورید باور نمیکنم، زیرا او نمیرد تا جهان را پر از عدل کند. گویند عبدالله بن سبا فکر رجعت علی را از تورات گرفته بود که در آن الیاس نبی به آسمان میرود تا در آخرالزمان بازگردد.

گلدتسیهر بطور وضوح نشان داده است که میتولوژی دوران بت پرستی را عیناً به علی منتقل کرده اند، چنانکه برخی از شیعیان

افراطی سرخی شفق را انعکاس خون شهیدان کربلا میدانند و معتقدند که پیش از واقعه کربلا شفق سرخ فام نبوده است^۱.

غلات شیعه، بهمان جهت که از همه شعبه های دیگر جهان تشیع افراطی تر و جنجال برانگیزتر بودند - و بر همین مبنا پیوسته بدنبال اکتشافات مبالغه آمیزتری در ارتباط با علو مقام علی میرفتند - تنها در عرض چند دهه به ۱۲۸ فرقه تقسیم شدند که وجه مشترک همه آنها شاخصیت یک مقامجوی تازه در رأس عده ای پیرو برای حضور در میدان بهره گیری از دین بود، چنانکه سرانجام قزلباشانی که شاه اسماعیل را جلوه ای از خدا و از علی اعلام کردند از میان همین ها برخاستند:

ابراهیمیه، اثنینیه، احذیه، ازدریه، ازلیه، اسحاقیه، اصحاب الزیغ، اصحاب الکسار، اعضائیان، امریه، انازله، اهل افراط، اهل تفریط، اهل حق، ایوبیه، بابکیه، بساجوان، بدائیه، بدعیه، بزعیه، بشاریه، بشیریه، بقلیه، بلالیه، بنانیه، بومسلمه، بهمنیه، بیانیه، تفویضیه، تمیمیه، جبلیه، جناحیه، جواریه، جوالیقیه، حارثیه، حاصریه، حربیه، حروفیه، حسینی، حلاجیه، حلمانی، حلولیه، حمزویه، حلویه، خرمیه، خصیبیه، خطابیه، خماریه، خمسیه، دانقیه، ذباییه، ذقولیه، ذمامیه، ذمیه، راجعیه، راوندیه، ربیعیه، رزامیه، رجعیه، زراریه، زندقیه، سابه، سبائیه، سریه، سریغیه، سلمانیه، سماعیه، شاعیه، شاکیه، شباسیه، شبک، شریعیه، شریکیه، شلمغانیه، صائیدیه، طالویه، طیاریه، عرفیه، عشریه، علویه، علی اللهیه، علیاویه، عمرویه، عمریه، عملیه، عمیریه، عینیه، عوجائیه، غالیه، غرابیه، غمامیه، غیری، فارسیه، فواتیه، قتیبیه، قزلباشیه، قمیه، قوایه، کاکائیه، کاملیه، کسفیه، کنانیه، کودیه، کیالیه، لاعنیه، مازیاریه، متربصه، محمدیه، محمره، مخطئه، مخمسه، مرتکیه، مستثنیه، مشبهه، مشعشعیه، معمریه، مغیریه، مفضلیه، مفوضه، مقاتلیه، مقنعه، منصوریه، منهالیه، نجاریه، نصیریه، نمیریه، هلالیه، یعقوبیه.

۱ - H. Massé در: *Civilisation de l'Iran*، ص ۲۷۸

فرقه های پنجگانه ذباییه، ذمامیه، غرابیه، مخطنه و اصحاب الزیغ همه با این زیربنای عقیدتی ساخته شده بودند که تعیین محمد به پیغمبری اساساً زاده اشتباهی از جانب جبرئیل بود، بدین معنی که فرمان رسالت از جانب خداوند بنام علی صادر شده بود، و جبرئیل که حامل فرمان بود آنرا اشتبهاً به محمد داده بود. اختلاف نظرهایی که میان پیروان این پنج فرقه وجود دارد مربوط به نحوه تفسیر و تعبیر این جابجائی است. دو فرقه ذباییه و غرابیه جبرئیل را در این اشتباه مقصر عمدی میدانند، زیرا دسته اول معتقدند که چون در میان محمد و علی آنقدر شباهت وجود داشت که میان دو مگس (ذباب)، جبرئیل در ابلاغ وحی میان این دو اشتباه کرد^۱ و دسته دوم این شباهت را شباهت دو کلاغ (غراب) به حساب میآورند^۲. فرقه مخطنه به تذکر خطای جبرئیل اکتفا میکنند و در این باره تعبیر و تفسیری را جایز میدانند^۳. دو فرقه ذمامیه و اصحاب الزیغ بعکس آنهای دیگر جبرئیل را بخاطر این خطا مقصر می‌شمارند، منتها پیروان ذمامیه به مذمت او اکتفا میکنند^۴، ولی اصحاب الزیغ که افراطی‌ترین این فرق پنجگانه هستند عقیده دارند که جبرئیل اساساً در این مورد سوء نیست داشت و به عمد رسالت را از علی بگردانید و به محمد داد، و ازین بابت بدگویی از او را وظیفه مذهبی خود می‌شمارند^۵. جالب این است که هیچکدام از این فرقه ها توضیحی را در این باره لازم ندیده اند که

۱ - تحفه اثنی عشریه، ص ۱۳۳

۲ - خاندان نویختی، ص ۱۲۶۰ تحفه اثنی عشریه، ص ۱۲

۳ - الخطط مقریزی، ج ۴، ص ۱۷۸

۴ - تلبیس ابلیس، ص ۹۸

۵ - فرق فخر رازی، باب سوم. مجتبی مینوی در بیست گفتار خود در همیسن باره متذکر شده است که: قولی از دسته ای از غلاة علوی مذهب به بعضی از کتابهای لاتینی راه یافته بود که جبرئیل مأمور شده بود وحی اسلام را به علی بن ابیطالب ابلاغ کند ولی اشتبهاً آنرا به محمد بن عبدالله ابلاغ کرد. برخی مسافرین اروپائی در ایران در قرن هفدهم نیز این قول را شنیده بودند (Norman Daniel: Islam and the West)

بفرض آنهم که دستگاه اداری خدا آنقدر بی حساب و کتاب بود که کارمند ارشد و اکمل این دستگاه میتواند چنین خطای بزرگی را مرتکب شود یا بدتر از آن در انجام آن تعمد داشته باشد، چگونه خود خداوند نیز بجای توبیخ یا تنبیه او، تنها بخاطر اشتباه ملسک مقرب خویش حکم ازلی خود را نادیده گرفته و به «امر انجام یافته» رضایت داده بود؟

فرقه خصبیه بر این عقیده بودند که همه پیامبران از آدم ابوالبشر تا محمد از جانب علی فرستاده شده اند.^۱

فرقه ذمیه نام خود را از این گرفته اند که پیامبر اسلام را ذم میکردند که در اصل علی مأموریت تبلیغ دین اسلام را بدو محول کرد، ولی وی مقام خود علی را برای خویش ادعا کرد و بعد علی بن ابیطالب را با این قرار راضی کرد که از یکطرف شوهر دخترش و از جانب دیگر مولای او (سرورش) باشد.^۲

فرقه ابراهیمیه بر این عقیده بودند که روح عیسی بن مریم در علی بن ابیطالب حلول کرده و از او به فرزنداناش رسیده و در آخر کار به ابراهیم امام این فرقه انتقال یافته است. پیروان این فرقه همه کارهای حرام را مباح میدانستند.^۳

دو فرقه عمیریه و مفضلیه امام جعفر صادق را خدا میدانستند^۴ و فرقه سلمانیه همین اعتقاد را در مورد الوهیت سلیمان فارسی داشتند.^۵ فرقه شباسیه شخصی بنام شباس المغیم را خدا میدانستند^۶ و فرقه دیگری بنام نجاریه این الوهیت را برای حسن نجار قائل بودند.

۱ - «مشارق انوارالنورین فی حقیقة اسرار امیرالمؤمنین»، نوشته رضی الدین برسی، چاپ بیروت، ۱۳۷۹، ص ۲۱۱

۲ - الفرق بین الفرق، ص ۳۹۷؛ خطط مقریزی، ج ۴، ص ۱۷۷

۳ - تلخیص ابلیس، ص ۱۰۲

۴ - الفرق بین الفرق، ص ۳۸۸؛ خاندان نوبختی، ص ۲۶۴

۵ - اشعری در «مقالات الاسلامیین»، ص ۱۳

۶ - ابن حزم در «الفصل فی الملل والاهواء والنحل»، قاهره، ۱۳۴۷ قمری، ج ۴، ص ۱۷

این حسن نجار یک مدعی مهدویت بود که در یمن ظهور کرده بود، و چون مردم این دعوی او را آسان پذیرفتند دبه درآورد و این بار مدعی الوهیت شد، و همانوقت مرد دیگری بنام حسن ابن فضل خیاط مدعی شد که از طرف نجار به پیامبری برگزیده شده است و مقرر داشت که مؤمنین برای ادای حج به خانه نجار که جانشین کعبه است بروند و یک هفته به دور آن طواف کنند و در این مدت سرهایشان را به رسم حاجیان مکه بتراشند. در آئین نجاریه ازدواج زنان با محارم جایز بود، و بدین ترتیب دختران میتوانستند با پدران یا برادرشان همخوابگی کنند و در این صورت فرزندان آنان صفوه خوانده میشدند.^۱

فرقه نصیرییه عقیده به تثلیث نوع مسیحی داشتند، یعنی خدا را در سه صورت علی و محمد و سلمان فارسی مجسم میدیدند و معتقد بودند که این آخرین تجلی سه گانگی خدا در قلمرو مذاهب است. این فرقه برای عیسی و حواریون او و شهدای مسیحیت احترامی خاص قائل بودند.^۲

سلمان فارسی که فرقه نصیریسان سوریه نام او را در تثلیث عرفانی خود وارد کرده اند (علی، محمد، سلمان) اصلاً اهل رامهرمز یا شیراز بوده و روزبه بن خسروان نام داشته و نسب به بدخشان پسر ارجعین پسر مرد سالار میرسانده است (تاریخ گزیده).

به نوشته قاضی نورالله نوسری در مجالس المؤمنین زیاده از ده خواجه او را به نوبت به یکدیگر فروختند و آخر نوبت به خواجه کائنات (محمد) رسید که او را از عثمان بن اشهل یهودی خرید و آزاد کرد و متن عهدنامه آزادی او در حمدالله مستوفی نقل شده است. در زمان عمر والی مدائن شد و همانجا نیز مرد و اکنون مزارش زیارتگاه است.^۳

حلولیه طرفدار تناسخ بودند و به حلول یا تناسخ اعتقاد داشتند.

۱ - مشارق انوارالنورین فی حقیقه اسرار امیرالمؤمنین، ص ۲۱۳

۲ - I.P. Petrushevskii در «اسلام در ایران»، ترجمه فارسی، ص ۳۲۱ و ۳۲۶

۳ - جلال همائی در «تاریخ ادبیات ایران»، ص ۲۹۷

قدیمیترین فرد آنان عبدالله بن سبا بود که طرفدار الوهیت علی بود و بعد از آنکه خبر قتل او را شنید گفت که مقتول علی نبوده بلکه شیطان بوده که بصورت او درآمده، و علی خود به آسمان رفته است. پیروان وی (سبائیه) همچنان معتقدند که علی در میان ابرها است، رعد صوت او و برق تازیانه او است، بهمین جهت است که وقتی که صدای رعد به گوش میرسد، علی الهی ها سر بسوی آسمان برمیدارند و با خضوع بسیار میگویند: «السلام علیک یا امیرالمؤمنین»^۱.

فرقه ای دیگر از حلولیه فرقه بیانیه اند که میگویند روح خداوند از طریق تناسخ در انبیاء و ائمه گشت تا بسه عبدالله بن محمدبن الحنفیه رسید و از او به بیان بن سمان منتقل شد.^۲

فرقه ازدیه (پیروان علی ازدی) نسب بردن امامان را از علی منکر بودند، زیرا میگفتند که علی همان کردگار است و در باره کردگار در قرآن آمده است که نه زاده شده است و نه او را فرزندی باشد.^۳

فرقه ازلیه که ظاهراً نشانی از اندیشه های مزدائی و زرتشتی در باره اورمزد و اهریمن داشتند معتقد بودند که خداوند در همان ضمن که علی را در ازل آفرید عمر را نیز آفرید تا دائماً او را آزار دهد.^۴

فرقه کرامیه پیروان محمد بن کرام سیستانی بودند که در «غرجستان» بسر میبرد و بعداً به نیشابور رفت و در آنجا به دعوت پرداخت. اساس عقیدتی او تجسم جسمانی پروردگار بود، یعنی معتقد بود که خداوند بر عرش نشسته است ولی معلوم نیست که نشیمنگاه او بر همه عرش است یا تنها بر قسمتی از آن و آیه «اذالسما انفطرت» را نشانی از سنگینی وزن او میدانست.^۵

ابومسلمیه شعبه ای انشعابی از فرقه رزامیه بودند که عقیده

۱ - ذبیح اله صفا در «تاریخ ادبیات در ایران»، ج ۱، ص ۶۳

۲ - همانجا

۳ - بیان الادیان، ص ۱۵۸

۴ - امام فخر رازی در «اعتقادات»، ص ۶۱

۵ - الفرق بین الفرق، ص ۱۳۰-۱۳۷

داشتند روح خداوند در ابومسلم حلول کرده و او از این راه بمرتبه الوهیت رسیده و مقامی برتر از جبرئیل و میکائیل یافته است. بهمین دلیل او را زنده جاوید میدانستند، زیرا در نظر آنان آنکس که بدست منصور با غدر و خیانت کشته شد شیطان بسود که در چشم مردم بصورت ابومسلم درآمده بود، و ابومسلم خودش زنده ناپیدا است تا روزی که دوباره ظهور کند^۱.

فرقه راوندیه نیز از پیروان بعد از مرگ ابومسلم در خراسان بودند که به تناسخ عقیده داشتند. کار مهم این فرقه این بود که با توطئه قبلی در بغداد گرد آمدند و برای منصور خلیفه قاتل ابومسلم مقام الوهیت قائل شدند و با این شعار به کاخ او داخل شدند بسا این هدف که وی را به خونخواهی سردار خراسان بقتل برسانند، ولی منصور بموقع خود را پنهان کرد و توطئه در آستانه موفقیت عقیم ماند^۲.

۲- فرقه مقتعه یا مبیضه (نقابداران یا سپیدجامگان) شعبه‌ای از فرقه حلولیه بودند که از پیروان هشام «پیغمبر نقابدار خراسان» بشمار می‌آمدند^۳. عقیده آنان بر این بود که روح خداوند از آدم در نوح و از او در ابراهیم و سپس در موسی و عیسی و محمد و علی و ابومسلم و سرانجام در المقنع حلول کرد و از اینجا بود که هشام خود را خدا دانست و دینی تازه آورد و به خونخواهی ابومسلم قیام کرد^۴.

از فرقه‌های دیگر فرقه خرمیه یا خرم‌دینیه است که خود به دو فرقه فرعی بابکیه (پیروان بابک خرم‌دین) و مازیاریه (پیروان مازیار) تقسیم شده بود. هر دو دسته در قرون دوم و سوم هجری در آذربایجان و طبرستان با سپاه خلافت در پیکار بودند و بعد نیز تا چندین قرن بعد در این مناطق بر جای ماندند. فرقه خرمیه دنباله رو مزدکیان در دوران اسلامی است^۵.

۱ - تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۶۲

۲ - ابن اثیر در کامل، حوادث سال ۱۴۱ هجری

۳ - به صفحه مراجعه شود

۴ - تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۶۲ و ۶۳

۵ - همانجا

بعقیده فرقه نصیری، علی فقط در ظاهر امام است، اما در واقع خود خداست، و در دوره دوم که علی و محمد هر دو بدین جهان (پس از قیام مهدی صاحب الزمان) باز خواهند گشت، محمد مقام حاجب و دربان علی را خواهد داشت. پیروان این فرقه سایر شیعیان را از این باب که مرتبه علی را شناخته و او را پائین تر از محمد دانسته اند مقصره (گناهکاران) مینامیدند.^۱

ابوالفرج اصفهانی در باره شیعیان غالی مینویسد که «اینان گویند که اجزاء نورانی علی و اهل بیت او مستقیماً از عرش الهی ساطع میشده است، و تعویذهای (دعاهای بلاگردان) که حسن و حسین بر بازوی خودشان بسته بودند بر روی خرده های پر و بال جبرئیل نوشته شده بود».^۲

فرقه سبائیه بر این عقیده بودند که پیش از آنکه امام حسین در کربلا کشته شود رنگ شفق سرخ نبود و این سرخی خون امام است که از آنزمان بعد در افق منعکس میشود، و همینها معتقدند که رعد صدای شمشیر علی و برق تابش آن است، و چون رعد و برق آید گویند که این خداوند عرب (علی) است که به آسمان رفته است و باز میگردد.^۳

فرقه خطابییه پیروان ابوالخطاب از نزدیکان امام جعفر صادق هستند که او را تجسم آفریدگار دانست و بهمین جهت امام وی را از خود راند. او نیز رفت و فرقه خطابییه را بوجود آورد که همچنان معتقد به الوهیت امام جعفر صادقند.^۴

فرقه های متعددی از غلاة فاطمه دختر پیامبر را نیز مانند مریم عیسویان «بتول» یعنی دوشیزه میدانند، زیرا معتقدند که داشتن عادت ماهانه زنان برای دختر پیامبر زشت است.^۵

۱ - R. Dussaud در: Histoire et religion des Nosairis، پاریس، ۱۹۰۰، ص ۱۶۴

۲ - الاغانی، ج ۴، ص ۱۶۳

۳ - قزوینی در «آثارالبلاد»، ج ۲، ص ۳۹۰

۴ - همانجا، ج ۲، ص ۳۹۲

۵ - ثعالبی در «یتیمۃ الدهر»، ج ۲، ص ۹۷

فرقه دیگر که انازله نام داشتند معتقد بودند که آنکس که در مسجد بدست ابن ملجم ضربت خورد و کشته شد علی نبود، بلکه دیوی بود که بصورت او درآمده بود، و علی خود به آسمان برده شد تا به موقع فرود آید.^۱

فرقه جواریه پیروان داود جواربی بودند که خداوند را عیناً مانند انسان میدانست و اعضای بدنش را به آدمی تشبیه میکرد و همواره میگفت: بجز در مورد فرج و ریش خداوند که حق ندارم چیزی در باره آنها بگویم در باره دیگر اعضای خداوند از دست و زبان و چشم و گوش و هر جای دیگر او هر چه میخواهید از من پرسید.^۲

فرقه حلمانیه، مریدان ابو حلمان دمشقی بودند که اصلاً ایرانی تبار بود و عقیده داشت که خداوند فقط در صورتهای زیبا حلول میتواند کرد، بدینجهت هرگاه کسی صورتی زیبا میدید زمین را میبوسید و بر او سجده میکرد. Massignon در شرح حال معروف خود از حلاج او را یکی از مریدان حلاج و از زمره صوفیان میداند و شیخ طوسی نیز در کتاب اللمع او را ابو حلمان صوفی نامیده است.^۳

فرقه «اهل حق» از غلاة شیعه در منطقه آذربایجان و آناتولی و کردستان و ایرانند که ایرانیان آنها را علی اللهی میخوانند ولی در ترکیه قزلباش خوانده میشوند، در آذربایجان قره قویونلو، در رضائیه ابدال یئی، در قزوین کاکاوند، در مازندران خوجاوند (V.A. Jukovsky) فرقه اهل حق در ایران (V.F. Minorsky)، مدارکی برای مطالعه فرقه ایرانی اهل حق یا علی اللهی). مرکز فعلی این فرقه در کرمانشاه است. از نظر آنها عالم و آدم نتیجه پنج بار صدور یا فیضان متواتر باریتعالی هستند. خداوند با علی کسی که از ازل وجود داشته پیوندی ناگسستنی دارد. علی نه تنها در آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد تجسم یافته، بلکه در وجود همه انبیا و ائمه و

۱ - فخر رازی در «فرق»، باب سوم.

۲ - خاندان نویختی، ص ۷۸

۳ - الفرق بین الفرق، ص ۴۲

اولیاء الله نیز حلول کرده است. شاه اسمعیل یکی از تجسم های علی ولی الله بوده است. آخرین تجسم علی بنظر ایشان شخصی بنام شاه محمد است که در فاصله قرون یازدهم و دوازدهم هجری در مرو میزیسته، و تجسم بعدی او در وجود امام دوازدهم خواهد بود. V.A. Gardlovsky که در باره این فرقه بررسی اصولی کرده، در باره تعالیم مربوط به علی در نزد آنان مینویسد: «مطلب اصلی این تعالیم عبارت است از شناخت بیوقفه الوهیت علی در همه احوال و آمد و شد دائمی علی به روی زمین. علی نه تنها خودش خدا است، بلکه اصولاً مبدأ الهی است که همه جا هست و همه چیز را از خود پر میکند.» طبق تعالیم اهل حق، دو مبدأ در وجود آدمی در مبارزه اند: عقل و نفس. حیات بعد از مرگ وجود ندارد و بهشت و دوزخ ایمانی است به معرفت و جهل. موازین آدمی پیروزی عقل است بر نفس و همدردی با همه آدمیان. اهل حق تعدد زوجات را رد میکنند و طلاق را نیز جایز میدانند. زنان با صورت گشاده در رقصهای مذهبی شرکت میکنند. پس از مرگ تناسخ در انتظار آنها است. اهل فرقه کتب مقدسی دارند که پنهان میکنند و کتاب اصلی آن «سرانجام» نام دارد که ظاهراً در ناحیه کرمانشاه نوشته شده است. گونه ای از منظومه های مدحیه بافتخار «الله - علی» در میان آنها رواج دارد. میگویند که بابا طاهر از آنان بوده است^۱.

* * *

نخستین شیعیانی که در ایران تشکیل حکومت دادند، علویان طبرستان بودند که حکومتشان در زمان چهار «داعی» جمعاً ۵۲ سال ادامه یافت. بنیانگذار این سلسله حسن بن زید از اخلاف امام حسن

۱ - V. Minorsky در: Matériaux pour servir à l'étude des croyances de la secte persane dite Ahlé-Haqq, Revue du monde musulman, سال ۱۹۲۰، ص ۹۷-۹۹ و سال ۱۹۲۱، XLIV، ص ۲۰۵-۳۰۲؛ M. Mokri در: Shah-Nâme-ye Haqiqat. Le livre des Rois de Vérité. Histoire traditionnelle des Ahl-e-Haqq. Paris-Téhéran, 1966, 1971.

مجتبی بود که به دعوت مردم طبرستان از ری به کلاردشت رفت و در آنجا از جانب اهالی به حکومت برگزیده شد و بیست سال سلطنت کرد و در این مدت دیلم و گرگان و ری را نیز جزو قلمرو خود درآورد و داعی کبیر نامیده شد.

جانشین او در تمام مدت حکومتش با سامانیان که در این زمان در اوج قدرت بودند جنگید و سرانجام در نبرد با امیر اسماعیل سامانی کشته شد. در زمان سلطنت جانشین اسماعیل سامانی، فرد دیگری از خاندان علوی که از فرزندان امام زین العابدین بود و حسن اطروش نام داشت دوباره به حکومت علوی رسید ولی فقط سه سال سلطنت کرد. آخرین فرد این دودمان فرزند او حسن بود که داعی صغیر لقب گرفت و او نیز پس از ۲۲ سال پادشاهی در جنگی با سامانیان کشته شد. مرکز حکومت دودمان علویان شهر آمل بود. امرای این سلسله شیعیان زیدی بودند که بجای امام زین العابدین زیدبن حسن را امام میدانستند، و بعد از پایان حکومتشان در شمال ایران، به یمن رفتند که از آن پس مرکز آیین زیدیه باقی ماند.

سلسله شیعه بعدی، سلسله زیاریان بود که دوران اقتدارش ۱۵۴ سال (از ۳۱۶ تا ۴۷۰ هجری) ادامه یافت. بنیانگذار این سلسله مردی دیلمی بنام مردآویز بود که گرایش ملی شدیدی داشت و میخواست با تصرف بغداد خلافت بنی عباس را منقرض کند و کاخ تیسفون را بصورت نخستین آن بازگرداند و خود نیز با عنوان شاهنشاه تاجگذاری کند. ولی با شورش غلامان ترک خود در داخل گرمابه ای کشته شد و پیروان وفادارش جسد او را از اصفهان تا ری بر روی دوش بردند و در آنجا به خاک سپردند. پس از او وشمگیر برادرش بجای او نشست که بعد از ۳۴ سال سلطنت جای خود را به پسرش بهستون داد و او نیز بعد از ۹ سال پادشاهی درگذشت و این مقام به برادرش قابوس وشمگیر رسید که بخاطر قابوس نامه معروف خود و حمایت فراوانی که از دانشمندان و شعرای زمان خویش (منجمله ابوعلی سینا) میکرد در تاریخ ایران جایی خاص دارد. بعدها قابوس در قلعه جناشک در گرگان به قتل رسید و چنانکه نوشته اند در درون تسابوتی بلورین در محل

«گنبد کاووس» این شهر دفن شد. پس از او پنج پادشاه دیگر از این سلسله در طول ۶۷ سال بر سر کار آمدند و سرانجام دودمانشان بدست سلجوقیان منقرض شد.

ولی مهمترین دولت شیعه در ایران تا پیش از دوران صفویه، دولت دیلمیان (آل بویه اعراب) است که در تاریخ اسلام نقش بسیار مهمی را ایفا کرده است، زیرا در زمان این دودمان بود که بغداد مرکز خلافت عباسی بدست ایرانیان تصرف شد و خلفای بنی عباس مدت یکصد سال دست نشانده آنان شدند، و برای نخستین بار مراسم تشیع در مرکز خلافت جهان اسلام رسماً برگزار شد. پادشاهان چهارگانه این دودمان، که اولین پادشاهان ایرانی دوران اسلام هستند که با عنوان شاهنشاه تاجگذاری کرده اند، بترتیب عمادالدوله، رکن الدوله، معزالدوله، عضدالدوله نام داشتند که سلطنتشان جمعاً ۱۱۷ سال ادامه یافت، ولی پس از آن به دیلمیان ری، دیلمیان اصفهان، دیلمیان عراق و خوزستان و کرمان تقسیم شد. در باره حکومت دیلمیان در بغداد در فصل مربوط به کارنامه خلفا با تفصیل بیشتر سخن رفته است و در اینجا نیازی به تکرار آن نیست. فقط این توضیح ضروری است که این خاندان نیز در آغاز پیرو تشیع زیدی بودند، و تنها در بغداد بود که تحت تأثیر وزیر دوازده امامی خود مهلبی به تشیع اثنی عشری گرائیدند.

قبر امامان هفتم و نهم در کاظمین تعمیر شد و عضدالدوله در کتیبه ای در تخت جمشید اعتقاد خود را به دوازده امام تأیید کرد. چون در زمان متوکل مقبره علی را در نجف و مقبره حسین را در کربلا ویران کرده بودند، او این مزارها را زیر حمایت مستقیم خود گرفت و توسعه داد.

.....
در سالهای حکومت ترکان سلجوقی و خوارزمشاهی، با آنانکه هر دو دسته آنها آئین تسنن داشتند، فقهای شیعه بخاطر دشمنی با اسماعیلیان و با فاطمیان که این بار هر دو شیعی بودند ولی اثنی عشری نبودند، ترکان را سربازان امام زمان نامیدند که آمده اند تا در

رکاب او بجنگند و داد شیعیان او را از ملاحده بگیرند. در کتابهای شیعه اثنی عشری در دوران سلجوقی این فتوا از جانب این فقها نقل شده است که؛ «سربازان مهدی به خواست خداوند ایمن غازیان ترک خواهند بود که امروز آقای جهانند و پیمبر صلی الله علیه و آله آنها را مأمور کرده است که در قیام کسبری در رکاب آن حضرت بجنگند. مهدی موعود در آنروز بدست ترکان قلاع ملاحده (اسمعیلیه) را در ایران و خلافت فاطمیون را در مصر نابود خواهد کرد ولی با خلفای عباسی بغداد که عموزادگان اویند با لطف و عطوفت رفتار خواهد فرمود»^۱. حمله مغول به ایران در قرن هفتم هجری نیز از جانب نویسندگان شیعه ایران با همان حسن استقبالی مواجه شد که دوست سال پیش از آن در مورد ترکان سلجوقی نشان داده بودند. این بار پیشگویی های متعددی از علی بن ابیطالب در احادیث و روایات نقل شد که بموجب آن سوارانی از دشتهای شمالی خواهند آمد و به عمر شهر فاسد بغداد و حکومت غاصب عباسی پایان خواهند داد، و این سواران چشمانی مورب و چهره هایی مانند سپرهایشان پهن و ریش و سبیل اندک خواهند داشت^۲.

۱ - J. Calmard در: Le chiisme imamite en Iran à l'époque Saljoukide.

نقل از Le Monde iranien et l'Islam، ج ۱، ص ۶۶

۲ - برای بررسی بیشتر در باره غلاة شیعه: خاندان نویختی، فرق و اعتقادات فخر رازی، تحفه اثنی عشریه غلام حلیم دهلوی، خطط مقریزی، مقالات الاسلامیین اشعری، غیبت شیخ طوسی، احتجاج طبرسی، اختیار معرفة الرجال کشی، رجال نجاشی، مرآة الجنان یافعی، ملل و نحل شهرستانی، تبصیر اسفرائینی، فرق بین الفرق بغدادی، الشبک حامدالصراف، تبصرة العوام مرتضی، الفصل... ابن حزم، مشعشعیان احمد کسروی. I. Friedlander در: Abdollâh ben Saba, der Zeitschrift für Bergründer det Shi'a und seine jüdische Ursprung، مجله، Assyrologie، سال ۱۹۰۹، XXIII، Leone Caetani در: Annali dell' Islam، ج ۸، ص ۴۲ به بعد، I. Goldziher در: Vorlesungen über den Islam، فصل مربوط به نشو و نمای باورها در اسلام، M. Moosa در: Extremist Shiites. The Ghulat Sects، دانشگاه Syracus، ۱۹۸۷، I. Petrushevskii در «اسلام در ایران» ترجمه فارسی، ص ۲۹۳-۳۲۸

حدیث و حدیث سازان

حدیث در فقه اسلامی مفهوم سخنان یا تقریرها و یا کارهای انجام گرفته توسط پیامبر اسلام را (در جهان تسنن) و توسط پیامبر و امامان شیعه را (در جهان تشیع) دارد، که در نزد اهل تسنن «سنت» نیز خوانده میشود و همراه با قیاس در نزد سنیان و اجماع و عقل در نزد شیعیان یکی از اصول بنیادی فقه را تشکیل میدهد. هر حدیثی مرکب است از یک یا چند «راوی» که باید هرکدام از آنان آنرا از نفر پیشین شنیده باشند، بطوریکه این زنجیره سرانجام به پیامبر برسد، سپس اصل حدیث که به گفتار یا کردار پیغمبر یا ائمه مربوط میشود. روایت کنندگان حدیث ها «راوی» و حافظان متن آنها تا آنجا که در حد یکصد هزار حدیث باشد «حافظ» و اگر در حد سیصد هزار باشد «حجت» خوانده میشوند، و کسانی که گذشته از نقل و حفظ احادیث در باره آنها تحقیق و بررسی نیز کرده باشند «محدث» بشمار میروند. چون در جریان عمل شمار این راویان و حافظان و محدثان از چندین هزار نفر فراتر رفت، و در میان حدیثهای نقل شده توسط آنان اختلاف ها و ضد و نقیض های فراوان دیده شد، علمی بنام «درایة الحدیث» پایه گذاری شد که بر مبنای آن، احادیث روایت شده (با شمار روزافزون ده ها و بعد صدها هزار و بعد تا دو میلیون) به ناسخ و منسوخ، مصحف و مشکل و مدرج و مضطرب و مسند، مسلسل و متصل و منقطع، مرسل و عالی، مشهور و غریب، متواتر و آحاد طبقه بندی شد، و سپس همه این ها در سه رده کلی حدیثهای صحیح و حدیثهای حسن و حدیثهای ضعیف جا داده شدند. از میان صدها کتاب تألیف شده محدثان، در جهان تسنن شش کتاب معروف به «صحاح سته» و در جهان تشیع چهار کتاب معروف به کتب اربعه (کافی کلینی، من لایحضره الفقیه ابن بابویه قمی، تهذیب الاحکام و استبصار شیخ طوسی) کتب «معتبره» شناخته شدند، بهمانصورت که در جهان مسیحیت میان انجیل های متعدد چهار انجیل متی، لوقا، مرقس و یوحنا از جانب کلیسا «اناجیل معتبر» شناخته شده بودند.

با اینهمه، واقعیت این است که همچنانکه خود عیسی از

هیچیک از این انجیل های معتبر خبری و حتی تصویری نداشت، محمد نیز با پیش بینی اینکه بنام او دروغهای بسیار گفته خواهد شد از همان آغاز مخالفت خویش را با حدیث پردازیهایی که ممکن است پس از او به نام وی صورت گیرد اعلام داشته بود، و این مخالفت صریحاً در نهج البلاغه علی (خطبه ۲۰۱) منعکس شده است: «همانا احادیثی که در دسترس مردم است حق و باطل و راست و دروغ و ناسخ و منسوخ و محفوظ و موهوم است، و به تحقیق که در زمان رسول خدا نیز به آن حضرت از این بابت دروغها بستند، تا آنکه رسول اکرم به خطبه ایستاد و فرمود که هر که از روی عمد بر من دروغ بزند خود را در آتش دوزخ گذارد». امام مسلم بن حجاج نیشابوری در کتاب «صحیح» خودش که یکی از صحاح سته جهان تسنن است، در همین زمینه از ابوسعید خدری صحابی محمد نقل میکند که «پیغمبر فرمود که جز قرآن چیزی از من نقل نکنید، و اگر کسی بجز قرآن چیزی از من ضبط کرده است آنرا محو کند». همین موضوع در دو کتاب بسیار معتبر دیگر حدیث جهان تسنن و تشیع مورد تأکید قرار گرفته است:

— «محمد صلی الله علیه و آله فرمود که: پس از من چیزی از من ننویسید، و هرکس که جز قرآن چیزی از من نوشته باشد آنرا محو کند». (شیخ صدوق ابن بابویه، در خصال).

— «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس از من مانند دیگر پیغمبران حدیث بسیار از من نقل خواهند کرد. پس هر چه را که از من به شما رسید بر کتاب خدا عرضه دارید، اگر موافق آن بود من گفته ام، اگر با آن سازگار نبود بدانید که من نگفته ام». (ابن سعد، در طبقات الکبیر)

علیرغم همه این فتاوی و احکام «موثق» و لازم الاجراء، از همان قرون نخستین اسلامی بسیاری از راویان حدیث نه تنها بصورت حکام رسول خدا و حجج امام غایب و جانشینان بحق رسول اکرم عمل نکردند، بلکه درست در جهت خلاف آن، بصورت دروغ پردازان و شیادانی عمامه دار در مکتب دکانداران دین عمل کردند، و همچنان میکنند.

آیت الله العظمی علی خامنه ای، ولی فقیه کنونی جمهوری اسلامی ایران، در هنگامی که سمت رئیس جمهوری کشور را داشت و هنوز حجة الاسلامی بیشتر نبود، در یک سخنرانی خود در حوزه علمیه قم (که در شماره آبان ۱۳۶۱ مجله پاسدار اسلام چاپ قم منتشر شده است، اظهار داشت: «این خلفای جور بنی امیه و بنی عباس بودند که حداکثر استفاده را از محدثین و علمای دینی زمان خود میکردند، و از آنها میخواستند که احادیثی را از زبان پیامبر و صحابه بزرگ آن حضرت طبق میل و خواست آنها جعل کنند. در کتب تذکره و رجال و حدیث از این قبیل احادیث زیاد است. جعل حدیث آنقدر آسان بود که به اندک منظوری یک حدیث علیه ایسن و آن درست میکردند. این وضعیت موجب شده بود که یک ذهنیت و فرهنگی بسیار مخلوط و مجعول و نادرست از اسلام در جهان اسلام وجود داشته باشد، و منشاء این ذهنیت غلط همان محدثین و علماء بودند، و هیچ مانعی نبوده است که علیه امام سجاد و تشکیلات خاندان علوی هم احادیثی جعل کنند». ولی حجة الاسلام فراموش کرد بدین ارزیابی خود اضافه کند که روش جعل حدیث خلفای جور جهان تسنن، در مکتب ثقة الاسلام ها و مجتهدان عظام و شیخ المحدثین های جهان تشیع نیز در طول قرون نه تنها در همین ابعاد، بلکه در ابعادی چندین برابر بزرگتر ادامه داده شد، زیرا این بار کارگردانان جهان شیعه دوازده امام معصوم را نیز بر پیامبری که تنها مرجع دروغ پردازی محدثان سنی بود افزودند.

.....
با پایان یافتن عصر امامان، دوره طلایی احادیث و محدثان در جهان تشیع آغاز شد، زیرا تا زمانی که ائمه زنده بودند طبعاً خود آنان مراجع اصلی شیعیان در حل مشکلات و مسائل دینی بودند، و کسی نمیتوانست با بودن خودشان به آسانی مطلبی را از قول آنان جعل کند یا مطلبی را مورد تحریف قرار دهد. ولی بعد از غیبت امام دوازدهم (و حتی از همان زمان ابواب و وکلای امام) این وضع بکلی عوض شد، زیرا دیگر امام زنده ای برای مراجعه در کار نبود، و کسی

نمیتوانست برای اطلاع بر صحت یا سقم حکم یا فتوا یا روایتی بدو دسترسی یابد. اما چون اصل بر این بود که هیچ خبر و نظریه ای در مسائل شرعی و فقهی شیعه جز از راه پیغمبر و ائمه مورد قبول نباشد، راهی جز این نمیماند که بجای خود امامان به احادیثی که ناقل گفته ها و احکام و فتاوی ایشان باشد مراجعه شود. این کاری بود که قبلاً توسط محدثان تسنن در مورد احکام و گفته های پیغمبر صورت گرفته بود، با این تفاوت که دست محدثان شیعه در این مورد از همکاران سنی خودشان خیلی بازتر بود: محدثان سنی فقط میتوانند از محمد و صحابه نزدیک او نقل قول کنند، در صورتیکه راویان شیعه علاوه بر خود محمد، یک منبع دوازده نفری دیگر از امامان را نیز در اختیار داشتند، که بخصوص یکی از آنها، امام جعفر صادق، بزودی در مکتب محدثان بزرگوار بصورت مشکل گشای معضلات و کلیدی برای گشودن تمام درهای بسته در آمد، مرجعی شد که هر حدیث پردازی، هر طلبه ای، هر آخوندی، هر شاگرد فیضیه ای، میتواندست بسا خیال راحت هر حرف مربوط یا نامربوطی را که خواسته باشد بیه او نسبت دهد، بی آنکه نگرانی بازخواست داشته باشد.

«به دوران جعفر صادق، چهار هزار کس از او حدیث شنیدند و روایت کردند» (شیخ مفید، در کتاب ارشاد)، و «از تقریرات امام جعفر صادق مجموعه ها فراهم آوردند که شماره آنها به ۴۰۰ میرسید، و به «اصول چهارصدگانه» معروف است». (سیدمحسن صدر: تأسیس الشیعه العلوم الاسلام). تعداد احادیثی که از زمان کلینی تا دوران مجلسی در کتب مختلف حدیث از امام جعفر صادق نقل شده متجاوز از سیصد هزار است، که اگر به تمام ایام امامت او تقسیم شوند، وی میبایست در طول ۳۴ سال امامت خود، بطور مداوم و لاینقطع روزی ۳۰ حکم و فتوای تازه و دست اول صادر کرده باشد. ولی محدثان اکتفا به همین نکردند که منبع این احادیث و اخبار فقط امام جعفر صادق باشد، زیرا اصالت و اعتبار احادیث مستلزم منبعث شدن آنها از پیغمبر و از خدا بود: «در زمان حضرت امیرالمؤمنین، و در همان دوران حیات رسول الله، مجموعه ای از احادیث وی توسط حضرت علی

نوشته شده بود که مدتها بعد نیز همان کتاب بخط علی در خاندان او وجود داشت و نسل به نسل میرفت، و از آن پس مفقود شد، ولسی فرزندان وی این حدیثها را نقل و روایت و تفهیم و توضیح کردند و یاران خاص از تقریر و نقل ایشان مجموعه های «اصل» یا «اصول» را فراهم ساختند. قسمتی از این احادیث خاصه در «بصائر الدرجات» محمد بن حسن صفار ثبت افتاده است» (سید محسن صدر: تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام).

دکتر حسنین هیکل در کتاب زندگانی محمد مینویسد که در همان قرن دوم هجری شماره احادیث منسوب به پیامبر به ۶۷۰,۰۰۰ رسیده بود، که به قول دارقطنی صاحب «صحيح» معروف، حدیث درست در میان آنها چون موی سپید بر گاو سیاه بود.

در لغتنامه دهخدا آمده است که: «ابوبکر بن راشد در تصحيح المصباح از ابوداود سجستانی سلیمان بن اشعث بن اسحق بن بشیرین شداد بن عمرو بن عمران السجستانی الازدی بالولاء حکایت کند که گفت: از پیامبر ۵۰۰,۰۰۰ حدیث نوشتم، پس ۴۸,۰۰۰ حدیث از آن عده کثیر برگزیدم و کتاب سنن را ترتیب دادم مرکب از اخبار صحاح و نزدیک به صحاح، اما خودم تنها به اصالت ۴ حدیث از آنها یقین دارم».

جرجی زیدان در «تاریخ تمدن اسلام» متذکر میشود که: ابوهیریه از صحابه مستقیم حضرت محمد در جنگ خیبر جزو اصحاب در آمد، ولی بیش از چهار سال مصاحبت او را نداشت و از مقریان و نزدیکان محمد نیز نبود، معهذا به تنهایی قریب ۵۰۳,۰۰۰ حدیث از او روایت کرد.

عبدالملک ابوقلابه رقاشی که در هر شبانروز صد رکعت نماز میگذاشت، مدعی بود که ۶۰,۰۰۰ حدیث از محمد از بر دارد، و قاضی موصلی ادعا میکرد که تعداد احادیثی که از محمد با اسناد آنها در حفظ دارد ۲۰۰,۰۰۰ است، و ابن عقده تعداد احادیث رسول را که از بر داشت از ۲۵۰,۰۰۰ متجاوز میدانست.

یحیی بن معین مری مدعی شد که ۶۰۰,۰۰۰ حدیث با دست

خود نوشته است، و تازه در باره او روایت شده است که محررین او نیز به امر وی دو ششصد هزار حدیث دیگر یعنی یک میلیون و دویست هزار حدیث را که با مال خود او جمعاً ۱,۸۰۰,۰۰۰ حدیث میشد ضبط کرده بودند، و باز روایت شده است که پس از وفات یحیی «یکصد صندوق دست نخورده دیگر از احادیث از او باقی مانده بود».

ولی احتمالاً حد نصاب ادعای حدیث نویسی متعلق به محدثی بنام ابومسعود احمد بن فرات الرازی است که به روایت «حبیب السیر»، به خط خودش دو هزار هزار و پسانصد هزار (۲,۵۰۰,۰۰۰) حدیث کتابت کرده بود!

البته وجود اینهمه احادیث و فتاوی و احکام برای محدثان عالیقدر مشکل مهمی پدید نمی آورد، زیرا منبع آنها «امام» بود و امام میتواند کرامات بکند. بهر حال در این مورد محدثان شیعه حاضر نبودند به هیچ مصالحه ای تن در دهند، و این امری کاملاً قابل درک بود، زیرا اهمیت و اعتبار آنان نزد مؤمنین به تعداد احادیثی که از بر داشتند و نقل میکردند بستگی داشت، و غالباً مقدار رزق و روزی آنها نیز به سطح این اهمیت و اعتبار مربوط میشد.

ولی از همان آغاز کار این اشکال پیش آمد که در بسیاری از موارد احادیثی که روایت میشد با یکدیگر تطبیق نمیکرد، و گاه نیز حتی بکلی متناقض از کار درمی آمد. مثلاً طبق یک حدیث امام در باره مطلبی حکمی داده بود، و طبق حدیث دیگر همان امام در باره همان مطلب حکم مخالفی داده بود. سبب این بود که اولاً راویان حدیث غالباً با یکدیگر در ارتباط نبودند تا بدانند دیگری قبلاً در باره فلان موضوع چه روایت «موثق» آورده است، ثانیاً بعثت کثرت تعداد احادیث، خودشان نیز نمیتوانستند در بسیاری از موارد مضمون حدیثهای قبلی روایت شده شخص خود را در خاطر داشته باشند.

مشکل دیگر این بود که اگر محدثان مکتب تسنن میتوانند بگویند که احتمالاً فلان صحابی پیغمبر در نقل حدیث اشتباه کرده یا

احیاناً آنرا بد فهمیده است، محدثان مکتب تشیع نمیتوانستند همین استدلال را در مورد امامان شیعه بکنند، زیرا یک صحابی بشر است و جائز الخطا است، اما امام معصوم است و نمیتواند اشتباه بکند، و ناچار هر چه از قول او نقل شود باید بر این مبنا نقل شده باشد که بیانگر حقیقتی مسلم است و جای تردیدی در آن نیست. مع هذا محدثان بزرگوار خیلی زود راه حل این هر دو مشکل را پیدا کردند تا هم نگرانی مؤمنین را برطرف کنند، و هم خیال مکتب روحانیت مبارز را تا زمان ظهور ولی عصر از این بابت راحت سازند: راه حل این بود که بجای روایان حدیث، خود امامان مسئولیت ضد و نقیض گفتن را بعهده بگیرند.

ثقة الاسلام کلینی، در «اصول کافی» اولین بار این موضوع را به روشنی مطرح کرد:

«علی بن ابراهیم از پدرش، و او از ابن ابی نجران، و او از عاصم بن حمید و او از منصور بن حازم روایت دارد که از حضرت امام صادق پرسیدم: چه میشود که شما در گفتگو با اشخاص مختلف در برابر یک پرسش واحد جوابهای متفاوت میفرمائید؟ فرمود: ما مردم را باندازه زیادی و کمی عقلشان جواب میگوئیم. عرض کردم: عقل اصحاب پیغمبر که کم نبود، اگر از قول آن حضرت راست میگفتند چرا آنها نیز در نقل این اقوال اختلاف پیدا کردند؟ فرمود: نه، اختلاف پیدا نکردند، این خود رسول الله بود که فرمایشات خودش را عوض میکرد... و محمد بن مسلم گوید: به حضرت صادق عرض کردم: حالا که رسول الله نیستند، چرا خود شما گاهی خلاف آنچه را که از ایشان نقل شده به ما میگوئید؟ فرمود: آخر حدیث هم مانند قرآن ناسخ و منسوخ دارد»^۱.

راه حل سومی هم پیدا شد و آن این بود که شنونده اصولاً حرف امام را درست نفهمیده است: «یوسف بن رباط باتفاق کسامل خدمت حضرت امام جعفر صادق رسید. کامل عرض کرد: قریان گسردم! فلان

۱ - اصول کافی، کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحدیث

شخص روایت کند که رسول خدا در روز وفاتش به علی علیه السلام هزار باب حدیث آموخت که هر بابی خودش مفتاح هزار حدیث بود (جمعاً یک میلیون). فرمود: آری چنین بود، عرض کرد: قربانت، آیا آن باب ها را ما شیعیان شما هم میفهمیم؟ فرمود: یک یا دو باب آن را، عرض کرد: بنابراین از هزار هزار جزء فضل شما فقط یک جزء به ما میرسد؟ فرمود: چه توقع دارید؟ آیا همین برای شما کافی نیست؟^۱

بدین ترتیب بود که دست محدثان بزرگوار در امر حدیث سازی و حدیث پردازی، در مقیاسی گسترده و تقریباً نامحدود باز شد، و از این راه سنگ اول بنای مکتب هزار و صد ساله ای نهاده شد که با برخورداری از کرامات اصول بنیادی دیگری چون اجتهاد و تقلید، تقیه، شک، ناسخ و منسوخ، بداء بصورت پربرکت ترین بازار سودای تاریخ ایران، یعنی بازار «دکانداران دین» در آمد.

از جرجی زیدان، مورخ عرب آغاز قرن بیستم، در باره جعل احادیث در تاریخ اسلام این ارزیابی جالب را در «تاریخ تمدن اسلامی» او میتوان خواند:

«پس از قتل عثمان که بر سر خلافت فتنه برخاست و بسیاری داوطلب احراز این مقام شدند، هر دسته به طرفداری از گروه خود دنبال دلیل تراشی رفته و دلایل خود را به احادیث تحکیم کردند و هر جا که لازم میشد حدیثی میساختند و از آن استفاده کردند، و در نتیجه جعل حدیث معمول شد. مثلاً مهلب بن ابی صفره که از نجبای زمان خود بود برای تضعیف خوارج حدیث جعل میکرد، و این موضوع را بسیاری هم میدانستند ولی معتقد بودند که باید از هر نیرنگی در پیشرفت جنگ استفاده کرد. حدیث سازان در پاره ای از موارد به گناه خویش اعتراف میکردند. مثلاً همینکه محمد بن سلیمان والی کوفه در سال ۱۵۳ هجری فرمان قتل ابن ابوالعوجاء را صادر کرد، وی گفت حالا که مرا حتماً میکشید بدانید که ۴,۰۰۰ حدیث جعلی ساخته و پرداخته و

۱ - اصول کافی، کتاب الحجة، باب الاشارة والنص علی امیرالمؤمنین

بدانوسیله حرام شما را حلال و حلال شما را حرام کردم، و با آن احادیث بیجهت روزه خود را گشودید و بیجهت روزه گرفتید. دیگر از حدیث سازان مشهور احمد جویاری و ابن عکاشه کرمانی و ابن تمیم فریابی بودند که بطوریکه ابن سهل سری میگوید اینان ده هزار حدیث از پیش خود جعل کردند، و همین حدیث سازی ها منشاء بسیاری از جنگها و فتنه ها شد».

بر اثر این حدیث پردازی ها، تعداد احادیث ساختگی در همان آخر قرن اول هجری یعنی بفاصله کمی پس از درگذشت پیغمبر، به صدها هزار رسید.

ابوحنیفه معروف به «امام اعظم» و مؤسس فقه حنفی، که از فقهای درجه اول عصر خود بود و فقط چند دهه پس از محمد میزیست، با وسواس خاصی که بعداً بصورت ضرب المثل در آمد، از میان ۷۰۰,۰۰۰ حدیث رایج عصر خود، به نوشته ابن خلدون، تنها ۱۷ حدیث را اصل دانست.

.....
وجه مشترک تقریباً همه این حدیثهای دو میلیونی این است که تقریباً در هیچکدام از آنها نشان از معنویتی که مهمترین خصیصه یک مذهب است نمیتوان یافت، و در عوض همه آنها را در حدی باور نکردنی منحصر به مسائلی غالباً مبتذل و حقیر و مادی میتوان یافت، بویژه در مورد توجه بیمارگونه ای که در این احادیث به مسائل جنسی، آنهم تنها در صورت غریزی و حیوانی آن مبذول شده است. آمارگیری ساده ای از حدیثهایی که حتی در معتبرترین کتابهای حدیث جهان شیعه بدین موضوع اختصاص یافته اند، و مجموعه ای از تقریباً همه آنها را در بحارالانوار مجلسی بصورتی یکجا میتوان جست، نشان میدهد که در میان همه مسائل تاریخی و حقوقی و مذهبی و اجتماعی، بالاترین درصد این حدیثها متعلق به مسائل جنسی است، آنهم غالباً بصورتی که نه تنها مطلقاً در شأن یک مذهب نیست، بلکه توهینی آشکار نسبت بدان نیز هست، و از این دیدگاه در هیچ آیین اساطیری یا توحیدی دیگر در تاریخ مذاهب

جهان نظیر آنرا نمیتوان یافت.^۱

«حضرت رسول اکرم (ص) به یزید بن ثابت فرمود: ازدواج کرده ای؟ عرض کرد: نه! فرمود: ازدواج کن تا پاکدامن بمانی، اما با شهیره و لهیره و نهیره و هیدره و لفوت تزویج مکن. پرسید: یا رسول الله! من اینها را که فرمودی نمیدانم یعنی چه؟ فرمود: مگر عرب نیستی؟ شهیره زن کبودرنگ بدزبان و بی حیا است. لهیره زن بلند قامت لاغر اندام است. نهیره زن کوتاه قد بدقیافه است. هیدره زن سالخورده است و لفوت زن بچه دار از شوهر دیگر است!»^۲

«حضرت رسول اکرم فرمود: نمیدانید که ترکیب هلیله سیاه و هلیله زرد و سقمونیا و فلفل و دارفلفل و زنجبیل خشک و خشخاش سرخ و نمک هندی و نارمشگ و قاقله و شقاقل و چوب بلسان و سلیخه مقشر و غلک رومی و عاقرقره و دارچین و عسل، اگر از آن دو مثقال ناشتا و دو مثقال در وقت خواب بخورید چه اندازه قوت جماع میبخشد»^۳.

و در ارتباط با مسائل آن جهانی، این حدیث کتاب «کافی» که منعکس کننده طرز فکر اعظم شیعه در باره جهان دیگر و حد اعلای انتظارشان از زندگی اخروی است، میتواند نمونه گویایی باشد:

«علی بن ابراهیم از پدرش شنیده بود، و او از ابن محبوب، و او از محمد بن اسحاق المدنی، و محمد بن اسحاق از امام محمد باقر علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: یا علی: سوگند به آن که دانه ها را شکافت و جانداران را آفرید که چون مردان مؤمن از گورهای خویش

۱ - برگزیده هایی از این گونه احادیث قبلاً در کتاب «توضیح المسائل، از کلینی تا خمینی» من نقل شده اند و بهمین جهت از بازگویی آنها در اینجا خودداری میکنم. خوانندگان علاقمند شمار بسیاری از این حدیثها را در بیش از یکصد صفحه کتاب نامبرده خواهند یافت.

۲ - سخنان چهارده معصوم، از آیت الله علی مشکینی و آیت الله احمد جنتی، چاپ شانزدهم، قم، ۱۳۶۷، ص ۳۷۴

۳ - حلیۃ المتقین، باب نهم، فصل پنجم

بیرون آیند هماندم ملاتسک به استقبالشان روند با شترانی که پالانهایشان از طلای پوشیده به در و یاقوت باشد و روپوششان از پارچه های دیبا و زربفت با طنابهای ارغوانی و هرکدام را هزار فرشته از پیش رو و همین شما راز راست و چپ همراهی کنند تا او را به در بزرگ بهشت برسانند و در کنار این در درختی است که هزار نفر میتوانند در سایه هر برگ آن آرام گیرند. سپس در چشمه ای در سمت چپ آن درخت غسل کند و آن چشمه زندگی است که پس از آن هرگز نمیرد... پس فرشتگان چکشی به حلقه در بهشت زنند که آژیرش بگوش حوریانی که خدای عز و جل در درون آن برای ایشان آماده کرده است برسد. و چون در باز شود حورالعین گویند خوش آمدی که در اشتیاق دیدارت بودیم... و آنگاه بسوی غرفه هائی رود که خدای عز و جل از در و یاقوت و زبرجد برای دوستانش ساخته، با سقفهای طلا و نقره، هر غرفه با هزار در طلا که بر هر در فرشته ای گماشته شده، و در آنها فرشهای گرانقدر از حریر و دیبا به رنگهای گوناگون با لایه مشک و کافور و عنبر بر روی هم افتاده است، و همین است گفتار خدای عز و جل در سوره واقعه در باره فرشهای گرانقیمت... و هنگامیکه مؤمن بدرون غرفه خود درآید بر سرش تاج نهند و جامه های طلا و نقره یا مروارید دوزی شده بر تنش بپوشند و این است معنی گفتار خدای عز و جل در سوره حج که زیور کنند در آنجا دستبندهای طلا و مروارید و لباس دیبا بر تن کنند. و چون مؤمن روی تخت نشیند تخت از شادی به جنبش در آید. پس حوریه خاص او از خیمه بیرون آید در حالیکه بر گرداگردش کنیزان باشند، و بر تنش هفتاد جامه بافته به یاقوت و مروارید و زبرجد، و بر پایش نعلین بندداری از طلا که به یاقوت و مروارید پوشیده شده. پس حوریه باندازه پانصد سال از سالهای دنیا او را در آغوش کشد، و چون اندکی سستی در تن آن مرد پدید آید، به لوحی از در سفید که در وسط گلویند یاقوت حوریه آویخته است بنگرد که بر آن نوشته شده: ای ولی خدا، تو محبوب منی و من نیز حوریه توام. و چون هزار فرشته برای تهنیت او به پشت غرفه آیند، دربان گوید براستی که برای من سخت است که در این حال که دوست خدا با

حوریه اش خلوت کرده برایتان اذن ملاقات بگیرم. ولسی چون اذن داده شود دربان هر یک از آن فرشتگان را از یکی از درهای هزارگانه غرفه وارد کند.

و در بهشت هیچ مؤمنی نیست جز آنکه در برابر تختش درختهای پرمیوه و سایه دار افراشته باشند که هر یک بدو گویند: میوه مرا بخور پیش از آنکه میوه آن یکی را بخوری، و نهرهایی از شراب طهور در پیش پایش روان باشند، و نهرهایی دیگر از آب و از شیر و از عسل. و چون دوست خدا طعام طلب کند بی آنکه بر زبان آورد که چه نوع غذا میخواهد غذای دلخواه او برایش حاضر آید... و برای هر مؤمن هفتاد حوریه و چهار زن مقرر است که مؤمن ساعتی را با هر کدام بگذراند، و چون پرتوی از نور او را فرا گیرد در شگفت شود و پرسد: آیا خدای جبار است که به من توجهی فرموده است؟ اما خدمتکارانش گویند: نه، منزّه است خدای عز و جل. همانا این حوریه تازه ای است که تاکنون دیدارش نکرده ای و او از روی اشتیاقی که بتو داشته شیفته دیدارت شده و از روی شوق خندان شده است و این پرتوی که دیدی جلوه ای از سپیدی دندانهای او است. پس دوست خدا گوید اجازه اش دهید که پیش من آید، و هزار غلام و کنیز به نزد حوریه شتابند تا او را بدین مرحمت مژده دهند، و حوریه از خیمه خویش فرود آید، بر تنش هفتاد پیراهن بافته شده از زر و سیم و آراسته به مروارید و یاقوت و زبرجد و معطر به مشک و عنبر، و مغز ساق پاهایش از زیر هفتاد پیراهن دیده شود. قامتش هفتاد ذراع و پهنای میان دو شانه اش ده ذراع باشد. و چون به دوست خدا نزدیک شود خدمتکاران پیش آیند با سینی هائی از طلا و نقره، پر از مروارید و یاقوت و زبرجد و آنها را بر سر آن حوریه نثار کنند، و آنگاه آن دو یکدیگر را برای پانصد سال در آغوش کشند... امام باقر (ع) در دنباله حدیث فرمود: اینک در سوره یونس آمده است که ستایش خاص پروردگار جهانیان است، یعنی اینک مؤمن در بهشت هنگامیکه از جماع و خوراکی و آشامیدنی فراغت یابد خدای عز و جل را نیز ستایش کند».